

کنگره وداع با "چپ"

۲۸ صفحه

توده

دوره دوم شماره (۱۵۰۰) ۱۵ مهرماه ۱۳۷۴

* کنگره با چند شعار به ظاهرا چپ روانه تلاش کرد، تا راست روی خود را ببوشاند؛
* استبداد فقهی برای آن بریاست، که بتواند منافع طبقات معینی از جامعه و غارتگری و بهره کشی آنها را تضمین کند؛
* ما یقین داریم، که سرنوشت سازمان اکثریت نه در کنگره ها و جلسات این چنینی، بلکه توسط اعضاء و هواداران مبارز این سازمان تعیین خواهد شد.
* کنگره اخیر سازمان اکثریت با فراموش کردن امپریالیسم، انحصارات غارتگر، مبارزات زحمتکشان، خاموشی در برابر غارتگران، تاجر بزرگ و ... عملا به یک دوران از حیات خود در جنبش چپ ایران خاتمه داد! (صفحات ۱۵-۱۳ را بخوانید)

انگلستان سکان ج.ا. را در اختیار می گیرد!

(صفحات ۶-۲، ۹ و ۲۳ را بخوانید)

انگلستان در جریان رقابت قدرت های بزرگ سرمایه داری برای تقسیم جهان بین خود، در پی تسلط استعماری بر مناطق تحت نفوذ سنتی خود در ایران، افغانستان، پاکستان و هندوستان است و برای رسیدن به این هدف از همان شیوه قدیمی تشدید اختلافات قومی-مذهبی استفاده می کند!

بازگشت آیت الله مهدوی کنی از لندن به تهران (بدنبال یک اقامت مهم و طولانی در انگلستان) و بدنبال آن سفر یک هفته ای نخست وزیر اسبق انگلستان، "ادوارد هیث" به تهران و ملاقات با همه بلند پایگان حکومتی، سرآغاز فصل جدید و آشکاری در مناسبات حکومت با انگلستان ارزیابی شده است. هیچکس مخالف مناسبات آشکار و علنی دیپلماتیک بین ایران با همه کشورهای جهان نیست، مگر بلند پایگان حکومت، که نفع خود را در مناسبات پنهان جستجو می کنند. بهمین دلیل باید آشکارا پرسید:

* حکومت کدام تهدید پنهان را به انگلستان سپرده است؟

* ادوارد هیث در تهران چه گفته و چه شنیده است، که دروازه های لندن و تهران به روی یکدیگر گشوده شده است؟

* آیت الله مهدوی کنی براساس کدام اختیارات و روابط داخلی و خارجی، پیوند پنهان حکومت را با انگلستان برقرار کرده است؟

* نقش مهندس "شریف امامی" لژ اعظم فراماسونری ایران، که در لندن با آیت الله کنی دیدار و مذاکره کرده، در این میان چه بوده است؟

در صورتیکه پاسخ آشکار همه این سؤالات در اختیار مردم قرار نگیرد، هر کس حق دارد، از موضع دفاع از منافع ملی ایران، تکران بند بازی ها، زدوبندها و سیاست بازی هائی باشد، که ایران را به گرداب بلند پروازی های جدید انگلستان برای بازگشت آشکار به مناطق تحت نفوذ تاریخی اش در منطقه می کشاند. انگلستان هرگز سیاستی را دنبال نمی کند، که برخلاف منافع امریکا باشد، اگر چه این سیاست ها در ظاهر تفاوت هائی با سیاست های امریکا داشته باشد. بنابراین باید از خود پرسید:

* آیا انگلستان قدرت یکپارچه مذهبون قشری در ایران را نزدیک ترین راه حل برای تحقق سیاست های خود و نزدیک ترین متحدش "امریکا" می داند؟

در اینصورت، یورش جدید مذهبون طرفدار سرمایه داری وابسته تجاری و روحانیت حامی آن به کتاب فروشی ها، لنو امتیاز برخی نشریات، تشدید تبلیغات علیه ملیون ایران، اعدام های اخیر اعضای حزب دمکرات کردستان ایران، تدارک بی پروای یک انتخابات فرمایشی به سود جناح بندی رسالت و جمعیت مؤتلفه اسلامی و در برابر جنبش آزادیخواهی مردم ایران و ... همگی بخشی از اجزاء سیاستی نیست، که طرح آنرا آیت الله کنی از لندن با خود به ایران سوغات آورده است؟ و بدنبال آن کاربدستان متصل "مافای حجتیه" ذوق زده این روزها وارد لندن می شوند!

نامه امیرانتظام

از زندان

وزارت امنیت

(ص ۲۸)

حمله

نظامی-کامپیوتری

به ایران

(ص ۷)

"جبهه ملی"

حزب نیست!

(ص ۱۸)

مذاکرات طولانی آیت الله مهدوی کنی در لندن، مهمترین رویداد اخیر ایران است

انگلستان سکان جمهوری اسلامی را بدست می گیرد!

* مذهبیون طرفدار سرمایه داری تجاری وابسته، به توصیه انگلستان، برای تشکیل حکومت یکپارچه آماده می شوند!

در ایران یک سلسله رویدادها و حوادث نگران کننده که با سرنوشت کشور ارتباط مستقیم می یابد، در حال تکوین است. نتیجه نزدیک این حوادث و رویدادها می تواند سرنوشت کشور ما را به سرنوشت عراق و افغانستان پیوند زده و دور جدیدی از تحولات بسیار منفی را در کشور موجب شود، که نه پایانی نزدیک بر آن متصور است و نه اصولاً سرانجامی، که ملت ایران بتواند آنرا بپذیرد.

بنظر می رسد، برای درک آنچه در ایران شکل می گیرد، لازم است ابتدا یکبار دیگر حوادث منطقه مرور شود و سپس پیوند آنها با مسیر رویدادهای نگران کننده ایران یاد آوری شود.

انتخابات درعراق

در کشور عراق اوضاع سیاسی به سرعت در حال تحول است. آنگونه که در برخی محافل سیاسی گفته می شود، موضوع کناره گیری دیکتاتورعراق "صدام حسین" جنبه های جدی به خود گرفته است. این کناره گیری بر خلاف تبلیغات سال های گذشته دستگاه های تبلیغاتی جهان سرمایه داری، قرار نیست با عملیات نظامی - کودتائی همراه باشد. همین محافل صحبت از برگزاری یک انتخابات عمومی برای انتخاب ریاست جمهوری درعراق و رفراندومی برای شکل نظام آینده عراق (فدرال-حکومت های مستقل و یا حکومت های خودمختار) می کنند، که قرار است تحت نظارت مستقیم سازمان ملل متحد برگزار شود! هیات های سازمان ملل متحد که در چند سال اخیر و با هدف بررسی موقعیت نظامی-تسلیماتی عراق به این کشور رفت و آمد داشته اند، این خواست سازمان ملل متحد را با صدام حسین مطرح کرده و پایان محاصره اقتصادی عراق را موکول به پذیرش آن کرده اند. هم صدام حسین و هم هیات های مذاکره کننده در بغداد می دانند، که این خواست مستقیم امریکاست، که بصورت غیرمستقیم مطرح شده است. هیات های مذاکره کننده در بغداد، به نمایندگی از سازمان ملل متحد، مصوبه ای را به رژیم حاکم برعراق یاد آورده اند، که سال گذشته به توصیه و خواست ایالات متحده امریکا از تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد گذشته است. براساس این قطعنامه، که پس از تصویب کمتر پیرامون آن جنجال تبلیغاتی شد، سازمان ملل متحد می تواند، در صورت نیاز و با هدف و بهانه باصطلاح "دفاع از دموکراسی" بر انتخابات دوره ای کشورهای عضو نظارت کند. این نظارت تحت پوشش سازمان ملل متحد، می تواند با نظارت مستقیم نظامی امریکا درعراق همراه باشد!

این، همه ماجرا نیست! درمحافل وابسته به کردهای عراق گفته می شود، که انتخابات تحت نظارت سازمان ملل متحد، شرایط نویسی را برای یک کردستان مستقل فراهم خواهد آورد!

حضور رهبران کردهای عراق "جلال طالبانی" و "مسعود بارزانی" در تهران و دیدار و مذاکرات محرمانه آنها با بلند پایگان حکومت، شایعات بسیاری را در تهران موجب شده است. آنها بدنبال دیدار آشفتگی جویانه و مضالعه ای که اخیراً در ایرلند و تحت نظارت مستقیم امریکا انجام شد، راهی تهران شده اند و در نتیجه سخنان و حتی نقل قول های غیر مستقیمی که از آنان نقل می شود، دارای اعتباری دیگر است!

اعزام ناگهانی نیروهای نظامی امریکا به کشور اردن، تحت بهانه فرار اقوام صدام حسین به این کشور و با اصطلاح احتمال حمله عراق به اردن (!) و اعزام نیروهای نظامی بازهم بیشتر به خلیج فارس، حکایت از زمینه چینی های امریکا برای هدایت حوادث جدید درعراق و منطقه دارد. مانور نظامی امریکا در ساحل کویت، تحت نام "عملیات ورود از دریا به خشکی"، که با شرکت نزدیک به سه هزار نیروی نظامی امریکا برگزار شد، خود گویای بسیار از تحولات آینده است.

سرن و بلند پایگان حکومت، در جمهوری اسلامی، در حالیکه انواع مانورهای نظامی-تبلیغاتی را سازمان می دهند و در نظرات نوبتی اخیر خود، اشاراتی به شکست امریکا در صورت حمله به ایران می کنند (تطبیق رهبر جمهوری اسلامی، "علی خامنه ای"، برای فرماندهان نظامی سپاه در آستانه آغاز هفته جنگ)، درعمل با ادامه شیوه ای که در تمام طول جنگ خاندان برانداز ۸ ساله دنبال کردند، خود در پشت صحنه می برند و می درزند! البته این بریدن و دوختن، بر خلاف تبلیغات جاری و اعلام قدرت نظامی برای مبارزه با باصطلاح استکبار جهانی، پیوسته زد و بند و معاملات پشت پرده را نیز همراه دارد و اتفاقاً خطر اساسی در همینجاست! همین نوع سیاست بازی ها و پنهانکاری ها، ایران را برای ۸ سال درگیر جنگی کرد، که مردم ایران تا چند نسل باید عواقب آنرا تحمل کنند. این همان شیوه ایست، که براساس آن مردم از تدارک عراق برای حمله به ایران، دلیل ورود قوای نظامی ایران به خاک عراق، ۶ سال تلاش مرگ آفرین برای تسخیر کربلا، انگیزه پذیرش ناگهانی آتش بس با عراق و... در بی اطلاع مطلق ماندند!

درعراق نیز نظیر همین سیاست بازی های پشت پرده موجب شد، تا صدام حسین به اشاره سفیر وقت امریکا در بغداد، کویت را اشغال کند و زمینه تجزیه و نابودی عراق را فراهم آورد!

"رهبرجمهوری اسلامی" درآغاز سمینار اتمه جمعه سراسر ایران، که در تهران و در آخرین هفته شهریور ماه برپا شد، حاوی جمله ایست که درواقع اساس سیاست دوگانه (روی صحنه و پشت صحنه) در جمهوری اسلامی و خطری است، که از ادامه همین سیاست متوجه ایران است. او گفت:

«... درصحنه سیاست و فرهنگ، به هنگام مواجهه با دشمن، باید همانند میدان جنگ عمل کنیم و قدرت مانور و تحرک را در خود افزایش دهیم». ما تصور نمی کنیم، این جمله، در چنین شرایطی و در چنان مجمعی نامفهوم باشد!

تلاش برای بی اطلاع نگه داشتن مردم از آنچه در پشت صحنه می گذرد، در شرایطی است، که براساس گزارش های رسیده، در طول نوار مرزی ایران و عراق درغرب کشور، در هفته های اخیر یک سلسله نقل و انتقالات نظامی جدی صورت گرفته است. شایعات مربوط به انتقال بخش عمده رهبری و کادرهای سازمان مجاهدین خلق از عراق به سرزمین تحت حکومت نویسی فلسطین، در هفته های اخیر نشان می دهد، که درغرب ایران برای این سازمان نقشی در نظر گرفته نشده است و مسئله کردستان دارای ابعادی جدی تر از حادثه آفرینی های نویسی سازمان مجاهدین خلق در نواحی مرزی و کردنشین ایران است! (درباره شایعات، پیرامون این جابجائی، ما ترجیح می دهیم، منتظر بمانیم، تا خبرهای علنی و رسمی منتشر شود!)

دراغانستان

در شرق ایران و در کشور همسایه ما افغانستان پرده ها یکی پس از دیگری بالا می رود. دولت مرکزی فقط شهر کابل را در اختیار دارد. در روزهای اخیر میادین و گذرگاه های شهر توسط قوای دولتی سنگربندی شده است. بدین ترتیب حکومت، که ظاهراً باید متکی به ارتش مرکزی آمادگی جنگ کلاسیک را داشته باشد، می خواهد از سنگر خود، یعنی کابل، که در محاصره است، دفاع چریکی کند! همین نقشه جنگی گویا ترین گواه از وضع نزار حکومت است!

در هفته های اخیر، دهها هزار نفر شهر کابل را ترک کرده اند. جمعیت کابل، که به مرزیک میلیون ونیم رسیده بود، اکنون بزحمت به ۶۰۰ هزار نفر می رسد. نه تنها تشکیلات نظامی موسوم به طالبان، بلکه ارتش تحت رهبری ژنرال "دوستم" نیز در انتظار تحولات بزرگ، دعوت حکومت مرکزی برای

مذاکره را رد کرده اند. بدین ترتیب اگر روند حوادث به همان گونه ادامه یابد، که تاکنون ادامه داشته، برای دولت برهان الدین ربانی آینده ای متصور نیست. ارتش پاکستان هدایت تشکیلات نظامی طالبان را بدست دارد و ژنرال دوستم نیز فعلاً متحد آنست. استقرار تحریک آمیز قوای نظامی طالبان در مرزهای سه استان هرات، فراه و نیمروز (در افغانستان) و در جنوب استان خراسان و سیستان (در ایران) و همچنین تشدید برخوردهای نظامی در شرق و جنوب شرقی ایران، بین قوای نظامی ایران با اقوام بلوچ ایرانی، که از بلوچستان پاکستان حمایت می شوند، بر بفرنجی شرایط دو چندان افزوده است!

همگان می دانند، که طالبان ظرفیت حکومت بر افغانستان را ندارد و تنها در حد هموار کننده راه برای تسلط پاکستان بر افغانستان عمل می کند. تندخونی و قسرت مذهبی این تشکیلات، در عین حال که هر نوع بهانه ای را از دیگر گروه های مذهبی برای غیرمسلمان اعلام داشتن طالبان سلب کرده است، از هم اکنون چهره ای زن ستیز، خونریز، ضد دانش و در مجموع خود منقور، از این تشکیلات نظامی-مذهبی در افغانستان ساخته است. این چهره کار دولت آینده افغانستان و ارتش پاکستان را برای تصفیه آن از صحنه سیاسی این کشور آسان کرده است. قطع کمک های نظامی پاکستان به این گروه در لحظه لازم، و نفرت مردم از خشونت مذهبی آنها، کار خلع سلاح و کنار گذاشتن آنها از محاسبات سیاسی را آسان می کند.

مذاکرات اخیر وزیر خارجه پاکستان با ظاهرشاه و داماد و پیشکار پر قدرت او در ایتالیا، می تواند تا حدودی روشنگر دورنمایی باشد، که پاکستان برای افغانستان در نظر دارد. نفوذ عمیق و سنتی انگلستان در پاکستان و تمایل انگلستان به شیوه های سنتی حکومتی در منطقه، بتدریج ست و سوی حمایت جهانی از طرح های پاکستان را مشخص می سازد. بدین ترتیب گویا قرار است افغانستان یکبار دیگر زیر سلطه غیر مستقیم انگلستان قرار گیرد و انگلستان گام تازه ای را برای گسترش دوباره نفوذ سیاسی-اقتصادی خود در منطقه برمی دارد! این گام در چارچوب تقسیم دوباره جهان بین کشورهای بزرگ سرمایه داری برداشته می شود، که خود به نوعی تشدید رقابت ها را با خود همراه دارد.

به همان اندازه که سفر آدوارد هیت، نخست وزیر اسبق انگلستان به ایران، نشان دهنده تحرک این کشور برای تاثیرگذاری مستقیم بر سیر رویدادهای ایران بود، رد تقاضای وزیر خارجه جمهوری اسلامی، "علی اکبر ولایتی" در اجلاس سازمان ملل متحد برای ملاقات با وزیر خارجه جدید انگلستان، از سوی وی نیز به نوعی حکایت از خواست انگلستان برای قرار گرفتن کامل حکومت در مسیر خواست های انگلستان بود! نشانه بارز این خواست، همانا پذیرش و گسترش مناسبات با روحانیت سنتی و قشری ایران، جناح اقتصادی-مذهبی رسالت در حکومت، از طریق دیدارهای محرمانه با آیت الله مهدوی کنی در لندن و امتناع علنی از دیدار با وزیر خارجه است. وزیر خارجه ای که ظاهراً انگلستان باید بداند، در صورت تشکیل "حکومت یکپارچه" جای خود را به چه کسی به عنوان وزیر خارجه منتخب و مورد اعتمادتر "رسالت" خواهد سپرد!!

خلیج فارس

در خلیج فارس، انگلستان بعنوان نزدیک ترین متحد امریکا عمل می کند. اعلام نتیجه کنفرانس اتحادیه عرب مبنی بر تعلق داشتن سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی به ابوظبی، در حقیقت گام دیگری بود، که برای حادده آفرینی در منطقه برداشته شد. شاید سرنوشت جنوب عراق (شیعه نشین) نیز در همین چارچوب تعیین شود!

آذربایجان و دریای خزر

در جمهوری آذربایجان اکنون شرکت های نفتی هدایت کننده بسیاری از سیاست ها هستند. سهام عمده در این شرکت ها پس از امریکا، به انگلستان، اسرائیل و فرانسه تعلق دارد. تمام قرائن حکایت از آن دارد، که جمهوری نوپساده آذربایجان تسلط بر دریای خزر و منابع آنرا حق خود می داند و در سال های اخیر گام های اساسی را برای این منظور برداشته است. حضور نزدیک به ۸ تا ۱۰ میلیون آذربایجانی در اینسوی مرزها و فرهنگ، زبان، سنن و وابستگی قومی بین دو آذربایجان هرگز نباید از نظر فراموش شود. این همان واقعیتی است، که در کنار فشارهای مذهبی حکومت مرکزی به مردم آذربایجان، سرکوب فرهنگی آذربایجانی ها، رشد بی وقته ناراضانی مردم از حکومت انحصار طلب و مخالف آزادی های قانونی در مرکز ایران، از نظر مقامات جمهوری آذربایجان دور نمانده است. سفرهای پیاپی و نوبتی رئیس جمهور اسلامی، رئیس مجلس و رئیس قوه قضائیه و رهبر جمهوری اسلامی در دوران اخیر به آذربایجان و تبلیغات وسیع پیرامون انتحاح چند سد، آبیگر و... تشکیل

استان جدید "آردبیل"، زبان گویای واقعیتی است، که در پشت صحنه وجود دارد و حکومت آنرا از مردم پنهان می کند. تاکید بر استقبال مردم تبریز و آردبیل و... از مقامات حکومتی و تکرار فیلم های مربوط به این سفرها در تلویزیون دولتی و بویژه تلویزیون محلی نیز این واقعیت را تکمیل می کند!

هیچکس در جمهوری اسلامی به مردم ایران نمی گویند، که در آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان چه خبر است و مجلسی هم در حقیقت وجود ندارد، که نماینده ای از موضع دفاع ملی و نه شعار مذهبی از حکومت بخواند به مردم توضیح بدهد.

حوادث را در لابلای اخبار غیر مستقیم باید حدس زد و آینده را بر مبنای آن ارزیابی و تحلیل کرد. از جمله این خبرها اجلاسی است، که در تیر ماه گذشته و بدنبال سفر شتابزده "علی اف"، رئیس جمهور آذربایجان به ایران برپا شد. آن سفر که گویا طی آن رئیس جمهور آذربایجان حقایق تلخ و تندی را با مقامات ایران در میان گذاشت و موجب شد، تا رئیس جمهور ایران بلافاصله به تبریز رفته و نمایش استقبال از وی بعنوان قدرت جمهوری اسلامی برای مقابله با باصطلاح تحریکات خارجی سازمان داده شود، در اخبار این اجلاس بازتاب می یابد.

اجلاس مورد بحث در تیر ماه و در روزهای ۷ و ۸ این ماه با شرکت مدیران کل حقوقی و وزرای خارجه کشورهای ساحلی دریای خزر برپا شد. در این اجلاس نظر جمهوری آذربایجان در فرمولبندی زیر اعلام شد:

"تقسیم کامل دریای خزر بین کشورهای ساحلی"

ببینیم این پیشنهاد به ظاهر منصفانه چه اهدافی را دنبال می کند و شرکت های نفتی مستقر در جمهوری آذربایجان چرا و بر کدام اساس آنها از زبان مدیر کل حقوقی وزارت خارجه جمهوری آذربایجان مطرح می کنند.

نخستین و مقدم ترین نتیجه این پیشنهاد، اگر عملی شود، از بین رفتن مرز مشترک بین ایران و روسیه است. البته در همین چارچوب، روسیه مرزهای خود با ترکمنستان را نیز از دست می دهد و این در حالی است، که حضور بنیاد اقتصادی-سیاسی "الکساندرهیک" (وزیر خارجه اسبق امریکا و فرمانده اسبق نیروهای ناتو) در ترکمنستان بر کمتر ناظر سیاسی منطقه پنهان است. فرزند الکساندرهیک این بنیاد را، که در واقع دولت اصلی اداره کننده ترکمنستان است، اداره می کند و خود وی هر چند گاه یکبار به منطقه سفر می کند. بدین ترتیب ترکمنستان در عمل نه همسایه متحد جمهوری اسلامی (که شخص هاشمی رفسنجانی و حکومت ایران بنی و ققه آنها تبلیغ می کنند و از رئیس جمهور آن در تهران پذیرائی می کنند)، بلکه سرزمین تصرف شده امریکا محسوب می شود. البته حکومت جمهوری اسلامی در پشت این تبلیغ اهداف دیگری را پیش می برد، که مقدم ترین آن داشتن یک پل ارتباطی با امریکا است! طرح های باصطلاح مشترک اقتصادی جمهوری اسلامی و ترکمنستان، که بی وقته حکومت درباره آن سخنرانی می کند، در حقیقت طرح های مشترک بنیاد "هیگ" با بنیاد مستضعفان ایران است، که نقش یک کارتل بزرگ مالی را در جمهوری اسلامی ایفا می کند و بسیاری از بلند پایگان حکومتی در آن بصورت یک شرکت سهامی، سهم دارند و در مدیریت آن سهیمند!

لوله انتقال نفت ترکمنستان از خاک ایران به ارمنستان، که اخیراً قرار داد آن بسته شد، از جمله پیروزی های مالی این دو بنیاد است. البته حکومت علاوه بر سودی، که از این بابت نصیب کارتل "بنیاد مستضعفان" می شود، این قرار داد را با هدف وابسته کردن ارمنستان (خصم جمهوری آذربایجان) به جمهوری اسلامی و تاثیر گذاری بر برخوردها و تشنجات نظامی آینده منطقه نیز منعقد کرده است، که این خود عامل دیگری است برای تشنجات آینده و حادده آفرینی هایی که حکومت بدست خود زمینه های آنها را اینگونه فراهم می سازد. همان مسائلی که درباره دو آذربایجان مطرح است، درباره منطقه ترکمن نشین ایران نیز صادق است. البته اختلاف مذهبی بین ترکمن های سنی و حکومت مرکزی شیعه در جمهوری اسلامی مزید بر تمام آن علت هاست! بدین ترتیب آنها که در آنسوی مرز و در بنیاد اقتصادی-سیاسی "هیگ" چنین قراردادهایی را امضاء می کنند و در عین حال متعهد به دفاع از ارمنستان مسیحی در قلب کشورهای مسلمان هستند، خوب می دانند، که در لحظه لازم چگونه می توانند از دو ترکمنستان، یک ترکمنستان بسازند و خط لوله را نیز در خاک ترکمنستان بزرگ صاحب شوند! یاری تمام کلیساهای اروپا و امریکا به ارمنستان و قدرتی که کلیساهای اروپایی دارند، هر نوع تحلیل موقعیت جمهوری ارمنستان را آسان می کند!

باز گردیم به پیشنهاد جمهوری آذربایجان برای تقسیم دریای خزر بین کشورهای ساحلی!

امریکائی ها

بخشی از بلندپایگان، دولتمردان، نمایندگان مجلس اسلامی، روحانیت و... از مدت ها پیش با صراحت می گویند و می نویسند، که باید با امریکا وارد بدنه بستان علنی شد و به حکومت مشروعیت جهانی بخشید. حتی برخی از این افراد آشکارا مناسبات با اسرائیل را نیز مطرح می کنند. اظهارات اخیر آیت الله کنی در لندن، آخرین نمونه آنست، که در همین شماره می خوانید.

بخش وسیعتری از همین مقامات، با چنین صراحتی دهان باز نمی کنند، اما در همین جهت گام برمی دارند و منتظر فرصت برای آشکار گویی هستند!

این جمع که نماز و روزه شان از نظر روحانیت سنتی ایران باطل است، در کنار هاشمی رفسنجانی، کابینه تعدیل اقتصادی را تشکیل داده اند. آنها در حالیکه همه نوع آمادگی را برای اجرای برنامه های عمومی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول داشته و هماهنگ با لیبرالیسم اقتصادی امریکا حرکت می کنند، خود را اینجا و آنجا طرفدار مدرنیسم، بخشی از فرهنگ غرب، چشم پوشی در برابر باصلاح بد حجابی و... تبلیغ می کنند. همین جمع بصورت غیر مستقیم خود را مدافع آزادی محدود برخی تشکلهای سیاسی-مذهبی نیز نشان می دهد. آنها امیدوارند فرصت مناسب برای تاسیس چنین تشکلهایی را بدست آورند.

این بخش از حکومت چشم امید بسیار دارد، که از سوی امریکا و اروپا نه تنها تأیید شود، بلکه عملاً نیز برای دستیابی به قدرت مطلق حمایت شود! تاس و هماهنگی با برخی بلندپایگان رژیم شاهنشاهی، نظیر «هوشنگ انصاری»، که در محافل سیاسی دولت امریکا دارای ارتباط و نفوذ هستند، در کنار برخی ارتباط های دیگر (نظیر ارتباط با بنیاد اقتصادی الکساندرهیگ در ترکمنستان)، در سال های گذشته از سوی این جمع، گاه تا مرز تدارک انواع توطئه های کودتائی برای تشکیل یک حکومت یکپارچه پیش رفته است. محاصره اقتصادی ایران از سوی امریکا عملاً در جهت حمایت از این جناح در جمهوری اسلامی اعلام شد، که مقدم ترین هدف آن پس از جلوگیری از رشد نفوذ گرایش های چپ در جنبش نوین انقلابی مردم ایران، جلوگیری از تضعیف موقعیت این جناح در حکومت و فراهم شدن زمینه های باز هم بیشتر برای تاس ها و مذاکرات پشت پرده با امریکا بود. آخرین سخنان هاشمی رفسنجانی در نایشگاه صنعتی تهران (هفته نخست مهر ماه) در واقع در تأیید همین نقشی بود، که تحریم اقتصادی ایران از سوی امریکا ایفا کرد. او گفت که «این نایشگاه نمونه ایست از شکست تحریم اقتصادی امریکا!»

روی دیگر این شکست امریکا را مطبوعات و رسانه های گروهی امریکا در چارچوب بدنه بستان سیاسی حکومت ایران با امریکا مطرح کردند. این رسانه ها گفتند و نوشتند، که محاصره اقتصادی امریکا علیه ایران بسود گروه هاشمی رفسنجانی تمام شد و موقعیت او را در حکومت تقویت کرد! روی سخن رفسنجانی در نایشگاه صنعتی تهران با رقبای خود در داخل ایران بود و اینکه گویا باسیاست ها و تدابیرش مانع پیروزی محاصره اقتصادی ایران از سوی امریکا شده است! (که البته یعنی حاصل زد و بند های پشت پرده همین است که می بینید و اگر ادامه یابد، وضع بهتر هم خواهد شد!)

مطبوعات و مفسران تلویزیونی آلمان، بعنوان کشوری که نزدیکترین روابط را در میان کشورهای اروپائی با حکومت رفسنجانی دارد نیز همین مفهوم را با صراحتی دقیق و به زبان دیگری تأیید کردند!

این فقط یک نمونه از سیاست بازی هائی است، که طرفداران جلب حمایت کامل امریکا در حکومت آنرا پیش می برند. آنها در حالیکه خود دشمن سرسخت آزادی های محدود مطبوعات مترقی در ایران هستند، از هیچ نوع اقدامی برای بستن نشریات منتقد دولت و حکومت (نظیر پیام دانشجو) فرو گذار نمی کنند، در عین حال منتظر اولین فرصت ممکن هستند، تا گلولی همه این مطبوعات را بفشارند. آنها اکنون وجود و حضور این مطبوعات را تحمل می کنند، زیرا آنها را ضامن وجود نشریاتی در داخل می دانند، که با بهترین امکانات چاپی بصورت روزانه و هفتگی منتشر می شوند و خط طرفداران زدوبند با امریکا را در جامعه جا می اندازند! در صورت تشکیل حکومت یکپارچه توسط این گروه، قطعاً آزادی مطبوعات مترقی همان اندازه محدود خواهد شد، که آزادی مطبوعات کنونی مبلغ زد و بند با امریکا و حتی اسرائیل گسترش خواهد یافت. این وضع شکننده فعلاً و در گرماگرم نبرد جاری در جامعه برای آزادیخواهی و کشاکش رو به تشدید بین رقبای حکومتی، که تاکنون در ائتلاف با یکدیگر ایران و انقلاب آنرا به زانو درآورده اند، می تواند تا لحظه قطعی شدن این مرحله از جنبش آزادیخواهی ادامه یابد. پیروزی یکی از دو

براساس این پیشنهاد، روسیه از مرزهای ایران و ترکمنستان حذف می شود و قزاقستان نیز مرزهای خود را با ایران و روسیه از دست خواهد داد. بدین ترتیب تنها کشوری که با هر چهار کشور یاد شده، یعنی قزاقستان، ایران، ترکمنستان و روسیه مرز مشترک خواهد داشت، جمهوری آذربایجان است، که ارتش آن تحت آموزش مستشاران نظامی امریکائی و اسرائیلی است و تعداد واحدهای امریکائی مستقر در خاک این کشور را تا چند هزار حدس می زنند!

این پیشنهاد در کنفرانس تیرماه در تهران به تصویب شرکت کنندگان نرسید، اما هیچ پیشنهاد دیگری نیز از تصویب نگذشت! بدین ترتیب مسئله تقسیم سیاسی-جغرافیائی دریای خزر همچنان در گرو حوادث آینده منطقه باقی مانده است! این حوادث چه می تواند باشد؟ پاسخ روشن و دقیق قطعاً ممکن نیست، اما مسیری که حکومت جمهوری اسلامی طی می کند، زمینه هر حادثه غیر ملی را نه تنها ممکن می سازد، بلکه بدان مشروعیتی در حد مداخله مستقیم سازمان ملل متحد در امور داخلی ایران را فراهم می کند. مداخله ای که اکنون در عراق سازمان داده می شود و ما در بالا بدان اشاره کردیم. در ادامه، همین مسئله را می خواهیم بررسی کنیم!

مانورهای نظامی

در تهران مانورهای نظامی یکی پس از دیگری سازمان داده می شوند و به گفته فرمانده سپاه پاسداران، واحدهای واکنش سریع شکل می گیرند. بسیاری از نیروهای سیاسی بر این گمان اند، که این مانورها (بویژه آنها که در تهران برپا می شود) روی داخلی دارد و دو هدف را دنبال می کند:

الف- آمادگی واحدهای نظامی و انتظامی برای سرکوب شورش های احتمالی آینده مردم، ایجاد هراس در مردم و سرگرم کردن نیروهای نظامی و انتظامی با هدف دور نگه داشتن آنها از مسائل سیاسی کشور؛

ب- فراهم ساختن مقدمات عملی برای یک یورش سراسری به همه مخالفان مذهبی، ملی و یا غیر مذهبی حکومت و بدنبال آن تعطیل کلیه نشریات، تصفیه وسیع بخشی از نیروهای ارتشی و سپاهی به بهانه وضعیت فوق العاده در کشور و خطرات خارجی!

در عین حال که هیچکدام از این دو هدف را نمی توان نا دیده گرفت، جا دارد، که دو هدف و منظور دیگر نیز به این دو احتمال اضافه شود. پایه های استبدالی این دو هدف عبارتند از برخی اظهارات اخیر بلند پایگان حکومت.

پ- رویاروئی های قابل پیش بینی در مراکز قدرت، با هدف کسب قدرت انحصاری؛

ت- برخی پیش بینی های حکومت در خصوص درگیری های مرزی، تا حد مداخلات خارجی.

در خصوص هر یک از این اهداف چهارگانه می توان بطور مستقل اخبار و نشانه ها را در کنار یکدیگر قرار داد و در جهت افشای زمینه چینی های پشت پرده حکومت و بسیج مردم فرصت را از دست نداد. عملی، که برای اپوزیسیون ملی و مترقی حکومت، حتی لحظه ای درنگ در آن نیز جایز نیست، چرا که بسیج مردم یگانه سلاحی است، که می توان با اتکا به آن به مقابله با سیاست های غیر ملی و وابستگی دم افزون حکومت برخاست. اما در این ارزیابی از اوضاع ایران، اهداف چهارگانه بالا تنها در حد یاد آوری ضروری بود. ببینیم در کنار و یا حتی در بطن هر چهار احتمال و حالتی که در بالا به آنها اشاره شد، حکومت در مجموع خود، چگونه در اوضاع آشفته ای که در منطقه وجود دارد، راه را برای همه نوع مانور امپریالیست ها و قدرت های خارجی برای دخالت در امور داخلی ایران فراهم می آورد. برای هموار کردن راه مداخلات خارجی، به هیچ وجه لازم نیست، اعضا و یا حتی یک عضو بلند پایه حکومت، حتماً عضو حقوق بگیر سازمان های اطلاعاتی قدرت های امپریالیستی باشد. همانگونه که هیچکس نمی تواند مدعی چنین مأموریتی برای صدام حسین باشد! تجربه نشان داده است، که بازی های سیاسی، پیوسته می توانند رهبرانی را که عادت کرده اند پشت به مردم، دور از چشم های بیدار مردم، در سایه سرکوب آزادی ها و در جهت حفظ قدرت خویش حرکت کنند، اغلب می تواند تا همان پرتگاهی هدایت کند، که نام آن خیانت ملی است! بنابراین باید دید حکومت در ایران براساس کدام محاسبات سیاسی و در پیروی از کدام توصیه ها و رهنمود های سیاسی، ایران را همراه خود بطرف پرتگاه می برد.

ایران و حوادثی، که پس از این بازگشت ظفرمندانه در ایران روی داده، تاکنون مهمترین خبر سال جاری است!

بینیم رویدادهای مربوط به دوران پس از بازگشت کنی به تهران کدام است:

- * پایان و یا به تعبیری، سرهمبندی کردن دادگاه دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات!
- * به آتش کشیده شدن انتشاراتی "مرغ آمین" و تشدید باصطلاح مبارزه با یورش فرهنگی غرب!
- * برپایی تظاهرات افراد سازمان یافته و تحت هدایت گروه‌بندی رسالت در تهران و به بهانه مبارزه با منکرات!
- * خطابه تحریک آلود و تهدید آمیز آیت الله جنتی برای آزاد گذاشتن باصطلاح حزب الله برای حادثه آفرینی!
- * اجتماع تهدید آمیز همین افراد در برابر روزنامه سلام و خط و نشان کشیدن برای جناح چپ مذهبی!
- * تعطیل نشریه پیام دانشجوی بسیجی، که می‌رفت تا پایش را از گلی می زیر پایش پهن کرده بودند، بیشتر دراز کند!
- * انتشار خبر غیر رسمی عدم پذیرش استعفای کنی از دبیر کلی جامعه روحانیت مبارز توسط رهبر در کیهان هوانی!
- * تشدید تدارک برای برگزاری انتخابات مورد نظر روحانیت طرفدار سرمایه داری و مخالفان جنبش آزادیخواهی!
- * افزایش حملات تهدید آمیز و تشدید جو رعب و هراس علیه مطبوعات و مجبور ساختن باز هم بیشتر آنها به رعایت احتیاط!
- * سفر آواد هیت، نخست وزیر اسبق انگلستان و یکی از رهبران اصلی، اما در پشت صحنه سیاست خارجی انگلستان به تهران و دیدار و مذاکراتش با بلند پایه ترین مقامات حکومتی!
- * یورش متحد روزنامه های رسالت، جمهوری اسلامی و کیهان، که ضرر و زیان چاپ و بی فروش مانند خود را از جیب بازار، سازمان تبلیغات اسلامی و حساب بانکی رهبر تامین می کنند، علیه بازماندگان دولت موقت مهندس بازرگان، وابستگان نهضت آزادی ایران، ملیون ایران و...!
- * سفر وزیر خارجه پاکستان (که او را کارگزار انگلستان در دولت پاکستان می شناسند) به ایران، بدنبال سقوط شهرهات بدست نیروهای طالبان، و سفر رهبران کردهای عراق از ایرلند به تهران (پس از مذاکره با یکدیگر در حضور هیات ناظر امریکائی و در کنار انگلستان)!
- * سفر اعلام نشده شاقعی، وزیر معادن ج.ا. و سپس سرپرست گروه معاملات سیاسی پشت پرده در جمهوری اسلامی، "محمد جواد لاریجانی"، فرزند آیت الله جوادی آملی به انگلستان!
- * تضمین اعتبارات صادراتی از سوی انگلستان برای ج.ا.!
- * ...

این مجموعه در کنار هم حکایت از تحریک و فعل و انفعالات جدیدی در تهران دارد. هیچکس نمی گوید در پشت صحنه چه گذشته و یا می گذرد و آیت الله کنی کدام راه را هموار کرده و کدام تعهد را سپرده است، اما فریاد پیروزی و ابراز شادمانی از دستاوردهای سفر آواد هیت به تهران، در روزنامه رسالت و تکرار آن در کیهان و جمهوری اسلامی باید پاسخ برخی سؤالات را با خود همراه داشته باشد! بویژه وقتی نوشتند: «... ادوات هیت و جناح او از ابتدای پیروزی انقلاب نیز درک مناسبی از آن داشته و سفری به تهران، نه تنها می تواند فصل تازه ای از مناسبات دو کشور ایران و انگلستان باشد، بلکه انگلستان می تواند در جلب حمایت اروپا از جمهوری اسلامی در برابر امریکا نیز نقش مهمی ایفاء کند و...» (نقل به مضمون از مقالات متعدد هر سه روزنامه مذکور، که همگی با هدف فریب و گمراه کردن افکار عمومی منتشر شدند). در حالیکه همه صاحب نظرات سیاسی می دانند، انگلستان متحد و شریک بلا فصل امریکا و کشورهای اروپائی پیوسته آنرا به همین چشم نگاه کرده اند و اعتمادی به جلب آن در خانه اروپا نداشته اند! اینکه انگلستان با توجه به امکانات و سازمان های سیاسی-اطلاعاتی خود نظیر فراماسونری و یا

رقیب احتمالی و یا پیروزی جنبش مردم برهر دو آنها، سرانجام این نبرد را مشخص خواهد کرد.

انگلیسی ها

گرایش رو به رشد در مجموع حکومت، زد و بند با هر شیطان کوچک و بزرگی است، که تاکنون علیه آن شعار داده شده است. در واقع حکومت برای باقی ماندن بر سر قدرت، هر اندازه فاصله اش را از مردم بیشتر می کند، بر میزان نزدیکی و معامله و زد و بندش با قدرت های جهانی متکی افزایش می دهد. کمتر آگاه سیاسی است، که از سرانجام این نوع زد و بندها و تازی های سیاسی، در حد برپا رفتن تمامیت ارضی کشور، بیم نداشته باشد. تشدید رقابت میان کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا و امریکا برای تقسیم مناطق نفوذ و بازگشت به دوران استعمار کلاسیک کشورهای ثروتمند و پسا دارای موقعیت سوق الجیشی، پیوسته این نگرانی را تشدید می کند. شیخ یک جنگ داخلی، که سرانجام آن قابل پیش بینی نیست، با مانورهای نظامی، که حکومت بصورت نوبتی برگذار می کند، پیوسته بر سر ایران گسترده تر می شود. گرایش های مذهبی، نه تنها در میان حکومتیان و پیرامونیان غیر نظامی آن، بلکه در میان نیروهای نظامی نیز روز به روز اشکال نوین به خود می گیرد. حکومت سعی دارد از میان بسیج و سپاه پاسداران یک گارد نظامی مطیع و بی تعقل برای حراست از خویش فراهم آورد. تبلیغات سال های اخیر پیرامون گارد یکصد تا یکصد و پنجاه هزار نفره ضدام حسین، که گویا در بدترین شرایط توانسته است از حکومت او حفاظت کند، رویای حکام ایران شده است، اما همین رویا نیز به دلائل زیر در ایران عملی نیست:

- ۱- پیوند این نیروها، که از دل انقلاب و جنگ بیرون آمده اند، هنوز با مردم قطع نشده است!
- ۲- هر دو جناح احتمالی و حتی برخی بلندپایگان حکومتی، که ظاهراً مافوق دو جناح به حیات سیاسی خود ادامه می دهند، تلاش دارند، تا چنین نیرویی را سازمان دهند و در نتیجه رقابت و کارشکنی، تا حد کشف و خنثی سازی توطئه های کودتائی توسط رقیب پیوسته پیش رفته و می رود!
- ۳- آرمان خواهی انقلابی، که گاه تا حد اقدامات خودسرانه گروه های مسلح برای برقراری عدالت پیش می رود، هنوز در میان این نیروها ریشه کن نشده است!
- ۴- سایه بلند آیت الله خمینی، که همچنان در حد استناد به گفته ها و نوشته های او در میان این نیروها را دنبال می کند. (۱)
- ۵- تعبیر و تفسیرهای مذهبی-حکومتی، که اکنون در صفوف روحانیون شیعه ایران، تا حد برخورد های تند پیش رفته است و خواه ناخواه ناموفق بودن بر تلاش های دو نیروی حکومتی برای تشکیل چنین گاردی به مثابه تضمین کننده آینده قدرت و حکومت آنها تاثیر گذاشته است.

در بطن همین رقابت است، که گروه بندی رسالت (روحانیت طرفدار سرمایه داری تجاری و سرمایه داران تجاری) رقابت داخلی را با رقابت خارجی بصورت آشکار و با سرعت شگفت آوری پیوند زده است. این رقیب برای ارتباط های جهانی، که در واقع از ابتدای پیروزی انقلاب وجود داشته و هسته مرکزی و هدایت کننده آن انجمن ضد بهائیت "حجتیه" و شبکه فراماسونری تجدید سازمان یافته در جمهوری اسلامی بوده است، اکنون دیگر قادر به پنهان کردن خود نیست!

شتاب طرفداران جلب حمایت امریکا در حکومت احتمالی (توسط تکنوکرات های تحصیل کرده امریکا و اروپا و مجریان معمم و مکلای برنامه تعدیل اقتصادی به رهبری هاشمی رفسنجانی)، شتاب برای پیوند حکومتی با انگلستان را در میان گروه بندی رسالت دو چندان کرده است.

آنچه که در تمام سال های پس از پیروزی انقلاب در این عرصه وجود داشت، در سفر آخر آیت الله مهدوی کنی به لندن به عمد و یا به سهو، آشکار شد. استعفای آیت کنی از دبیر کلی جامعه روحانیت مبارز تهران، در حقیقت تهدیدی بود علیه دولت هاشمی رفسنجانی، که در پشت پرده سرگرم زدو بند و تدارک یک حکومت یکپارچه است. این استعفا بانگ بلند اعتراض رقیب بود، که از لندن و متکی به حمایت قدرت استعمار پیر انگلستان برخاست!

اگر مرگ ناگهانی و مشکوک احمد خمینی و شایعات جاری بر زبان نزدیک ترین افراد خانواده آیت الله خمینی در این زمینه، مهمترین خبر آخرین روزهای سال گذشته بود، استعفاء آیت الله کنی و بازگشت قدرتمندانه او به

حجتیه و نفوذ سنتی در شبکه روحانیت و بازار ایران، سیاستی را هماهنگ با آمریکا در ایران پیگیری کند، مقوله ایست منطقی، که بهتر و آسان تر می توان آنرا پذیرفت، تا آن عوامفریبی های ساده لوحانه منتشره در نشریات دولتی! بنابراین امکان پیش و پس شدن طرح ها و جناح های کارگزار مستقیم و یا غیر مستقیم انگلستان و آمریکا در حکومت جمهوری اسلامی می تواند به واقعیت نزدیکتر باشد!

کارگزاران و رابطین انگلستان در جمهوری اسلامی، که یورش به حزب ما را سازمان دادند و سنگر بسیار مهمی را برای خیانت به انقلاب ایران از سر راه برداشتند، اکنون در مجلس اسلامی نایب رئیس و گرداننده پشت پرده و جلوی صحنه جمهوری اسلامی اند. همین رابطین و عوامل مورد اعتماد انگلستان، که بدون تردید در سال های گذشته پیوندها را چند میخه کرده اند، اکنون سیاست جدید و هماهنگ شده ای با انگلستان را می خواهند در ایران پیش ببرند، که در پایان آن باید انگلستان بر پایگاه استعماری خود در منطقه تسلط یابد و در کنار اسرائیل و آمریکا مثلث رقابت با ژاپن و آلمان، اروپا و احتمالاً روسیه آینده را با دست پر تشکیل دهد!

این جناح بر قدرت در حکومت جمهوری اسلامی، که امروز برای ولایت مطلقه فقیه همانگونه سینه چاک می دهد، که در آستانه دوره چهارم انتخابات مجلس در حمایت از هاشمی رفسنجانی و یک ریاست جمهوری پر قدرت سینه چاک می داد، می خواهد به کمک آشکار انگلستان سکان رهبری مطلق جمهوری اسلامی را بدست بگیرد. اینکه آنها پس از این مرحله با "ولی فقیه" همان خواهند کرد، که با "هاشمی رفسنجانی" کردند و می کنند، در جنبش کنونی مردم ایران اهمیت کلیدی ندارد. نکته کلیدی آنست، که آنها در اجرای سیاست های انگلستان برای کشاندن ایران به جنگ های مذهبی-قومی همه اختیارات را برای سرکوب همگانی و اعمال تشریت خشن مذهبی، بعنوان سد حفاظت از سرمایه داری تجاری وابسته و زمین داری کلان، بتوانند بدست آورند. در اینصورت استقلال، عدالت و آزادی (و در واقع انقلاب ایران) یکجا در بازار ایران توسط روحانیت تحت نفوذ انگلستان به عقد نکاح این کشور در خواهد آمد!

بدشواری می توان حدس زد، که این بخش از حکومت، در هماهنگی با انگلستان، کدام سیاست را می خواهد در ایران پیش ببرد، اما تدارک بی پروای انتخابات تحت کنترل این جریان، زمینه چینی های جدید یورش به جنبش آزادیخواهی، تشدید زن ستیزی تا حد کم کردن ساعات کار اداری آنها و بازپس فرستادنشان به خانه ها، تشدید یورش های اخیر خیابانی برای ایجاد رعب و وحشت، به بهانه دفاع از فرهنگ اسلامی، به آتش کشیدن کتاب فروشی و تهدید ناشران، تشدید مزاحمت های خیابانی برای زنان به بهانه بد حجابی و تبلیغ چادر، بعنوان حجاب برتر، تشدید کارزار موسیقی ستیزی و... یک سلسله از همین حوادث و رویدادها که پس از بازگشت آیت الله کئی و سفر نخست وزیر اسبق انگلستان به تهران بی وقفه در حال تکرار است، همان نقشی را تداعی نمی کنند، که اکنون و در افغانستان گروه طالبان بعهده دارد؟ (۲)

این سیاست بازی های پشت پرده، که خاص حکومت های پشت کرده به مردم است، ایران را به گردابی نخواهد کشاند، که سرانجام آن می تواند جنگ داخلی و چند پارچه شدن ایران باشد؟

اینکه به سیاست بازی ها اشاره می کنیم، بدان خاطر است، که نمی خواهیم این فرد و یا آن فرد را مامور و معذور بدانیم، چرا که در طول تاریخ، بسیاری از سیاستگذاران که خود را وابسته به قدرت های زمان نمی دانسته اند، راه های خیانت را، با آسودگی وجدان طی کرده اند! البته همه آنها زمانی در این جاده گام گذاشتند، که حفظ قدرت را نه متکی به مردم و پذیرش واقعیات، بلکه با زود بندهای سیاسی وظیفه ای طبیعی و مقدر برای خویش تصور کردند!

جنبش مردم و وظیفه چپ

آیا سرنوشت ایران و مردم آن سرنوشتی محتوم است، که با بند و بست دو جریان حکومتی و در ارتباط با آمریکا و انگلستان گره خورده است؟ در واقع پاسخ به این سؤال می بایستی وظایف پیش روی همه نیروهای ملی و میهن دوست و طرفدار تحولات ملی و مترقی در ایران را معین کند. نخستین تلاش برای یافتن پاسخ به سؤال بالا، از معبر این سؤال اساسی می گذرد، که آیا در ایران جنبشی توده ای برای مقابله با این بند و بست ها وجود دارد یا خیر؟

هر جریان سیاسی حق دارد به این سؤال پاسخ خود را بدهد و طبعاً این حق برای ما نیز محفوظ است. ما اعتقاد داریم، که چنین جنبشی در مجموع خود وجود دارد و بارزترین نشانه آن تلاش و مبارزه ایست، که برای حفظ

هیچ عقل سلیمی نمی تواند مدعی شود، که انگلستان و یا آمریکا را با هدف حفظ ایران در و انفسای کنونی جهان می توان فریب داد. اما توطئه قدرت های امپریالیستی علیه ایران را به اتکا، به جنبش مردم می توان خنثی کرد. بنابراین برای سرانجام شومی که سیاست بازی و زدو بند حکومتی در ایران پیش می برد، اگر تنها یک دلیل لازم باشد، همانا مقابله با خواست های مردم و حذف آنها از صحنه سیاسی کشور است. تلاش مجموعه حکومت برای حفظ اختناق و حتی گسترش آن، زیر پوشش فقه سنتی و اسلام ارتجاعی طرفدار سرمایه داری وابسته، جز این است؟ چراغ سبز حمایت جهانی امپریالیست کهنه کار انگلستان از تشکیل حکومت یکپارچه حجتیه و جناح بندی رسالت در ایران، پیش از آنکه ثبات گورستانی را در ایران ممکن سازد، انفجار سراسری را تدارک می بیند! این انفجار همان نیست، که انگلستان، آمریکا و اسرائیل برای رسیدن به اهداف خود در ایران و با نقشه های متفاوت آنرا دنبال می کنند؟ حکومت یکپارچه عسگروالادی ها، خاموشی ها، توکلی ها، آذری تمی ها، خزعلی ها و... هر اندازه هم که مورد اعتماد مستقیم تر انگلستان باشد، هرگز تغییری در استراتژی امپریالیسم در ارتباط با ایران نمی دهد، مگر آنکه چنین کابینه ای کارگزاری بهتر و زمینه ساز مناسب تری برای انفجار عمومی باشد.

انتخابات آینده مجلس و یا ریاست جمهوری نیز در چارچوب همین تحلیل از اوضاع ایران، جنبش آزادیخواهی مردم ایران و... مطرح است. نفس انتخابات در این مرحله هرگز نباید هدف باشد، بلکه این انتخابات باید کارزار آزادیخواهی را در ایران تشدید کند، والا مجلس پنجم نیز همان نقش خنثی و غیر ملی را خواهد داشت، که مجلس چهارم داشت و یا مجلس ششم خواهد داشت. ریاست جمهوری آینده نیز با انتخاب یک مکیلا و یا یک معمم همان نقشی را ایفاء خواهد کرد، که کسان دیگری در این سمت ایفاء کرده اند. حکومت پشت به مردم و معتقد به سرکوب آزادی ها و فعالیت آزاد احزاب سیاسی در ایران، در اندیشه تعمیق زد و بندهای بین المللی است. احزاب سیاسی و جنبش آزادیخواهی مردم متکی به توان داخلی خویش، در اندیشه ایجاد وحدت ملی و حکومت برخاسته از این وحدت است. جای جنبش مترقی و چپ ایران در سنگر داخلی است! ■

(۱) حکومت علیرغم آسوده شدن از مزاحمت هائی که احمد خمینی می توانست در زمان های مختلف و از جمله در این مورد بوجود آورد، هنوز موفقی به رایج ساختن آن بخش هایی از اظهار نظرهای آیت الله خمینی نشده است، که می تواند چنین راهی را هموار کند. این امید است، که هر دو نیروی مولف در حکومت، تلاش دارند با استفاده از سخنان و اظهار نظرهای مکرر و پر حجم آیت الله خمینی از آن بهره بگیرند. سخنرانی آیت الله جنتی با استناد به وصیتنامه آیت الله خمینی در دفاع از عمل گروه های متشکل فشار، تحت نام حزب الله، برای آتش زدن انتشاراتی مرغ آمین و طرح بخش دیگری از این وصیتنامه توسط مخالفان رسالت برای اجرای عدالت اجتماعی، آخرین نمونه این کفاشی است.

(۲) طلاب قشری افغانی، که با پول عربستان، قدرت نظامی پاکستان و هدایت پشت پرده انگلستان می جنگند و زمینه را برای حکومت آینده یکپارچه و با چند پارچه افغانستان، اما تابع انگلستان فراهم می سازند.

طرح و پیشنهاد ستاد زیرزمینی سرهنگ "تانکستلی" در امریکا

حمله نظامی-

کامپیوتری به ایران

به بهانه پیشگیری از حمله

کامپیوتری ایران به امریکا!

* مجله تایم با انتشار طرح ستاد جنگ کامپیوتری-نظامی سرهنگ "تانکستلی" در واقع افکار عمومی امریکا را برای دخالت نظامی در امور داخلی ایران آماده می کند

"جورج بوش" مانند سلف خود "رونالد ریگان"، رئیس جمهوری بی پروا بود. این بی پروایی، تا زمانی که اتحاد شوروی از هم فروپاشید و ایالات متحده امریکا خود را یگانه ابرقدرت روی زمین یافت، در قالب اعلام صریح این قدرت جهانی، خطاب به رقبای موجود در صحنه سیاست و اقتصاد جهانی بازتاب یافت. او در واقع نه خطاب به کشورهای عقب نگه داشته شده، و قدرت درهم فروخته اتحاد شوروی سابق و کشورهای شرق اروپا، بلکه خطاب به چند شریک مستقیم خود اعلام داشت، که فصل نوینی در سیاست جهانی آغاز شده است. او نام این فصل جدید را "نظم نوین" اعلام داشت، که باید پس از ضررهای وارده به اردوگاه سوسیالیسم، بر جهان حاکم شود. او با صراحت گفت، که رهبری این نظم -اعمال این نظم بر جهان- بر عهده امریکاست.

این سخنان صریح و بی پروا، که با سخنرانی های رسانه های گروهی همراه بود، واکنش های رقیبانه ای را از سوی دیگر کشورهای بزرگ سرمایه داری همراه داشت، که سرمایه داری امریکا چندان طالب آن نبود.

اعمال نظم نوین، بدون رجزخوانی های "رونالد ریگان" و "جورج بوش"، سیاستی بود، که امپریالیسم امریکا آنرا همزمان با قطع این رجزخوانی ها، در عمل پی گرفت. خلیج فارس، سومالی، هائیتی و ... خود بیش از سخنان امثال "جورج بوش" بیانگر واقعیت سیاست نوین امریکا در جهان بود.

رقابت بین قدرت های بزرگ سرمایه داری نیز از جنجال های تبلیغاتی به عمق دسته بندی های نوین جهانی راه یافته است. ادامه و تشدید جنگ در یوگسلاوی سابق، عرصه علنی این رقابت در اروپا است، که اکنون با حضور خشن امریکا در این کشور، به بهانه دفاع از استقلال تحریر شده "بوزنین" مسلمان نشین و آغاز بمباران های خانمان برانداز ناتو -امریکا- در این کشور پاره پاره شده، آزمایش اتمی فرانسه و ... نمودهای علنی این رقابت و قدرت نمایی است. رقابت بر سر تقسیم جهان و اعمال برتری با هدف استعمار جدید!

امریکا بدین ترتیب در سال های اخیر، در حالیکه دیگر کمتر درباره "نظم نوین" سخن گفته است، بسیار فراتر از سخن گفتن، عمل کرده است. آنچه که امروز در یوگسلاوی سابق صورت می گیرد، اشکال نوین و تکامل یافته همان قدرت نمایی است، که در خلیج فارس و علیه کشور عراق انجام شد، و این هنوز آغاز راه است. اگر امروز اروپا و ژاپن با آخرین دستاوردهای کلاسیک نظامی امریکا آشنا می شود، فردا باید با امکانات نظامی-کامپیوتری امریکا و قدرت نظامی-فضائی امریکا آشنا شود!

یوگسلاوی سابق آخرین آزمایشگاه جنگ افزارهای کلاسیک است؟ اگر پاسخ مثبت باشد، در این صورت باید منتظر گشایش نمایشگاهی نوین

بود! نمایشگاهی، که باید حتی قدرت نمایی اتمی اخیر فرانسه را هم بی اعتبار سازد!

یوگسلاوی سابق ظرفیت چنین نمایشگاهی را ندارد، ضمن آنکه، امریکا بعنوان قدرت برتر، در آن حضور یافته است و دیگر بهانه ای نیز وجود ندارد، مگر این حریق، که اکنون فقط گوشه ای از دامن چهل تکه اروپا را فرا گرفته، به دیگر تکه ها نیز سرایت کند! الجزایر شاید یوگسلاوی آینده شود و فرانسه را به کام خود بکشد، اما این نیز حریق در خانه اروپا محسوب نمی شود. هنوز حریق در دهکده های اطراف اروپا، امریکا و آسیای جنوب شرقی می تواند بالا بگیرد و زورآزمایی برای تقسیم جهان و برقراری نظم نوین جهانی در آن نقاط انجام گیرد!

- گرجستان، تاجیکستان، ازمنستان، آذربایجان و ... ماورا قفقاز؟

- ترکیه، یونان، قبرس، بالکان و ...؟

- عراق، ترکیه، کردستان و ...؟

- ایران، کردستان، آذربایجان، افغانستان، خلیج فارس و ...؟

هر احتمالی دور از واقعیت باشد، احتمال ایران بدلیل زمینه های واقعی موجود در آن، دور از واقعیت نیست. این احتمال را صد البته، حکومت کنونی به واقعیت نزدیک می کند. قدرت نظامی و انتظامی هیچ حکومتی، هرگز به معنای تضمین تداوم آن حکومت و ثبات و آرامش داخلی نیست، بر عکس حکومتی، که به این قدرت متکی است، انفجار مهیب را با خود حمل می کند! حکومت راستگرایی ایران و قدرت نظامی آن، متکی به انواع دسته بندی های اسلامی-مذهبی، خود پیش از آنکه جامعه را (برخلاف همه تبلیغات جاری) به معنویت سوق داده باشد، به خشونت و نفرت سرکوب شده، و انبوه شده، هدایت کرده است. بدین ترتیب ثباتی که حکومت مدعی آنست، در عمل انفجاری را با خود حمل می کند، که می تواند ایران را به همان آزمایشگاهی تبدیل کند، که امپریالیسم امریکا، برای نمایش ظرفیت نوین خود بدان نیازمند است. مرور حوادث سال های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، حکایتی جز فراهم بودن همه زمینه های لازم منطقه ای و داخلی برای این قدرت نمایی در خلیج فارس، سومالی، هائیتی، یوگسلاوی سابق و ... نیست.

اکنون زمینه های منطقه ای با ادامه تشدید جنگ فرقه ای-مذهبی در افغانستان، تبدیل خلیج فارس به لنگرگاه کشتی های جنگی امریکا و مزمه های مربوط به کردستان عراق، در کنار خشم فروخورده مردم ایران از حکومت و فرقه، فرقه شدن مسلمانان حکومتی (طیف گسترده ای از نیروهای نظامی-سیاسی)، بعنوان زمینه های داخلی برای این قدرت نمایی فراهم نیست؟ و یا فراهم نمی شود؟

در همین رابطه، اخیرا مجله "تایم" چاپ امریکا در کنار انواع سناریو های مربوط به آغاز مجدد جنگ در خلیج فارس، تشکیل کشور کردستان و ... سناریوئی را منتشر ساخته است. شاید آنچه را "تایم" نوشته، سیاست قطعی و نزدیک امریکا در ارتباط با ایران نباشد، اما تجربه نشان می دهد، که این نوع افشاکاری های نشریات امریکائی را نباید نادیده گرفت. در کنار ده ها طرح و آلترناتیو، چرا نباید چنین سناریوئی را نیز جدی تلقی کرد؟ بویژه با توجه به نیازمندی امپریالیسم امریکا برای نمایش قدرت، اوضاع داخلی ایران، زمینه های منطقه ای آن و ...

تایم می نویسد

مجله امریکائی "تایم" در شماره اوت سال ۹۵ خود با عنوان، "جنگ سیرتیک"، سناریوی یک جنگ کامپیوتری را، از قول یک سرهنگ امریکائی بنام "مایک تانکسلی"، می نویسد. این سناریو به گونه ای تنظیم شده است، که افکار عمومی برای پیشگیری از اقدامات جمهوری اسلامی، باید با حملات نظامی-کامپیوتری امریکا به ایران آماده شود! (سناریوهائی که سال ها، بعنوان حمله ارتش سرخ به امریکا تهیه و تبدیل به فیلم های سینمایی می شد!) تایم می نویسد: ستاد کار سرهنگ "مایک تانکسلی"، زیر زمینی است در "ویرجینیا". در حقیقت این یک ستاد جنگی مخفی در زیرزمینی است، که فعلا اطلاعات را انباشته می کند. آخرین هواپیمای جنگی امریکا، که نوعی سلاح سری محسوب می شود، در ارتباط با این ستاد قرار دارد. این هواپیمای شبیه یک هواپیمای باری ملخ دار است، به کلیه ای می ماند، که تمام دیوارهایش پوشیده از وسائل و لوازم الکترونیکی است.

در این هواپیمای دستگاه های مدرن فاکس، کامپیوترهای عظیم، وسائل پخش کاست، دیسک و نوارهای ویدئویی VHS (برنامه های ضبط شده روی آنها مشخص نیست) و فرستنده های بسیار پرقدرت (این فرستنده ها

باید افکار عمومی این کشور و بطور کلی جهان را آماده حمله پیش گیرانه از یورش ایران به آمریکا کند، می نویسد:

در ۴ فوریه سال ۲ هزار، ایران (جمهوری اسلامی) می کوشد، عربستان سعودی را وادار به قطع نفت خود کند تا قیمت ها بالا برود. آمریکا تصمیم می گیرد، تا با قوای نظامی مانع این عمل ایران شود، اما ایران ویروس های کامپیوتری روی شبکه بین المللی ارتباطات کامپیوتری می فرستد و بدین ترتیب عملا به آمریکا حمله شده است، بدون آنکه تیری شلیک شده باشد. ویروس های کامپیوتری دشمن (ایران) از میان شبکه های اینترنت می گذرند. مقامات کاخ سفید مدارک ثابت کننده جنگ اطلاعاتی ایران علیه آمریکا را در اختیار رئیس جمهور می گذارند. بصورت همزمان شهر قاهره (متحد آمریکا) نیز در تاریکی فرو می رود و سیستم تلفنی اورگونی و کالیفرنیا نیز بدلیل تخریب اطلاعات نرم افزاری از کار می افتد! در شمال آمریکا تلفن های پایگاه عظیم نظامی آمریکا "فورت لسنوتیز" نیز ساعت ها قطع می شود.

همزمان یک قطار مسافربری سریع السیر، مسیر اشتباه را انتخاب می کند و با یک قطار باری تصادف می کند.

ماموران سازمان جاسوسی آمریکا، سپس کشف می کنند، که ماموران (تروریست های اسلامی ایران) با استفاده از یک بمب منطقی، کار کامپیوتر کنترل کننده رفت و آمد قطارها را مختل کرده و باعث حادثه شده اند. این بمب منطقی چیزی نیست، جز مجموعه ای از اطلاعات ویروسی نرم افزاری. در عربستان کامپیوترهای اداره کننده پالایشگاه نفت از کار افتاده اند و بدنال این حادثه، یک انفجار عظیم، پالایشگاه را نابود کرده است!

- در لندن اسکاتلند یارد، هشدار می دهد، که ۳ مکنده نرم افزاری، سپرده های ارزی کشور را با خود به حساب دیگری منتقل کرده است!

- CNN برای سراسر جهان گزارش می کند، که حکومت ایران به کمک متخصصین روسی و هندی، فعالیت های اقتصادی آمریکا و اروپا را فلج کرده و بازار بورس نیویورک و لندن را مختل کرده است. گزارش هانی مبنی بر حرکت ارتش ایران بطرف سلطان نشین عمان نیز پخش می شود

(اکنون ۶ روز از آغاز جنگ غافلگیرانه کامپیوتری باصطلاح بنیادگرایان ایران علیه آمریکا و دوستان منطقه ای آن می گذرد)

روز ۱۰ فوریه وزارت دفاع آمریکا با کسب اجازه از ریاست جمهوری نیروهای نظامی آمریکا را برای دفاع از عربستان سعودی اعزام می دارد. هدف نابودی بنیادگرایان اسلامی ایران است، که عامل جنگ معرف و شناخته شده اند.

در ۱۵ فوریه فرانسه و انگلستان نیز در خلیج فارس به آمریکا می پیوندند.

۵ روز بعد، شبکه تلویزیونی CNN مختل می شود و نمی تواند بکار عادی خود ادامه دهد و پس از آنکه کار خود را شروع می کند، گزارش هایی از آسیب پذیر آمریکا پخش می کند!

در ۱۷ فوریه هواپیمای حامل ۴۰۲ سرنشین بر اثر ترس از اطلاعات غلط نرم افزاری به شبکه کامپیوتری کنترل کننده پروازها سقوط می کند و همه سرنشینان آن کشته می شود. عامل این عمل نیز ایران است.

در ۱۹ فوریه، در حالیکه سیستم مخابراتی و اطلاعاتی آمریکا از کار افتاده اند، وزارت دفاع آمریکا طرح یک حمله خونین به ایران به رئیس جمهور می دهد، اما مشاوران رئیس جمهور از عواقب آن سخن می گویند و شکست از اسلام گرایان.

تایم می نویسد: بدین ترتیب شما آمریکا را از دست می دهید.

بدین ترتیب سرهنگ "تانکسلی" و دست های پنهان پشت چنین طرحی، افکار عمومی آمریکا را پیش از وقوع چنین حالتی، تشویق به حمله پیشگیرانه می کنند، کودتا و جنگ هوانی با استفاده از همه امکانات ستاد زیرزمینی سرهنگ "تانکسلی" پیش از آنکه ایران پیشقدم شود! همه تبلیغات پیرامون استخدام کارشناسان امنی روسیه توسط جمهوری اسلامی، تجهیز ایران به کمک روس ها به بمب اتمی و ... مردم از هیچ واقعیت و یا ضد واقعیتی پیرامون آن اطلاع ندارد، ایران را به این پرتگاه نمی برد؟

آنچه را سرهنگ "تانکسلی" می گوید، فقط یک طرح خیالی و یا تشویقی بی پشتوانه برای مداخله مستقیم آمریکا در امور داخلی ایران است؟ آمریکا با حکومتی، که به آسانی زمینه های انزوای داخلی خود و تحریک افکار

می تواند کار چند دستگاه تلویزیونی و رادیوهای پرقدرت را مختل کرده و خود برنامه مستقل را برای یک کشور پخش کنند) نصب شده است. در واقع این هواپیمای حامل تمام ابزار یک کودتای هوانی است!

هواپیمای مذکور، در جنگ خلیج فارس تا حدودی بکار گرفته شد و با ارسال پیام های گمراه کننده روی بی سیم های ارتش عراق، سربازان این کشور را به مواضعی هدایت کرد، که از پیش آمریکایی ها آنرا بعنوان "تله" در نظر گرفته بودند. همچنین هواپیمای، در جریان ورود آمریکا به "هائیتی" و بازگرداندن کشیش "آرستید" به قدرت نیز مورد استفاده محدود قرار گرفت. از این هواپیمای، هنگام ورود کشیش "آرستید" پیام های رادیو-تلویزیون مورد نظر ارتش آمریکا پخش شد و کشور را در حالت فلج سیاسی-نظامی فرو برد!

مجله تایم از قول سرهنگ "تانکسلی" ایران را یک هدف فرضی انتخاب کرده و عملیاتی را برای سال ۲ هزار (چهارم فوریه) تشریح کرده است.

این طرح می خواهد بگوید، اگر آمریکا هم اکنون در ایران وارد عملیات نشود، مثلا در تاریخ فوق جمهوری اسلامی وارد عمل خواهد شد و آمریکا را نه با وسائل نظامی - که فاقد آنست - بلکه به کمک کامپیوتر و کارشناسان روسی استخدام شده در جمهوری اسلامی، مورد حمله قرار خواهد داد.

این طرح، با هدف زمینه سازی افکار عمومی تنظیم شده است. طراح جنگ کامپیوتری ابتدا از توانایی های این ستاد برای حمله به دشمنان آمریکا سخن می گوید و سپس از حمله کامپیوتری دشمن فرضی، در صورت تعلل آمریکا از حمله پیشگیرانه به این دشمن!

او برای طرح خود دو زمان را در نظر گرفته است. چهارم فوریه سال ۲ هزار به بعد و پیش از چهارم فوریه! بدین ترتیب اعتقاد خود را به حمله به ایران با استفاده از طرح و امکانات این ستاد، تا پیش از چهارم فوریه ۲ هزار اعلام می کند!

او ابتدا شرایط و بهانه آمریکا را برای ورود به عملیات، اینگونه سناریوسازی می کند:

پیش از ۴ فوریه ۲ هزار

تایم آمریکا می نویسد: دیکتاتوری (بعنوان مثال: تهران، بغداد، یا تریپولی) یکی از متحدها آمریکا (مثلا ریاض، قاهره یا تریپولی) را تهدید می کند. آمریکا بلافاصله به اعزام قوا یا ناوگان جنگی اقدام نمی کند، بلکه در وهله اول با استفاده از صفحه کامپیوتر و Keyboard به مقابله می پردازد. ابتدا یک ویروس کامپیوتری به ایستگاه های تلفنی دشمن فرستاده می شود، که موجبات اختلال وسیع در سیستم تلفنی را ایجاد می کند. در مرحله بعد با ایجاد اختلال در سیستم کامپیوتری، که خطوط راه آهن و کاروان های نظامی را هدایت می کند، تا باعث ایجاد اختلال در حرکت و ایجاد ترافیک می گردد.

همزمان ارتش دشمن دستورات رسیده از طریق امواج رادیویی به اجرا می گذارد، غافل از آنکه این فرامین جعلی هستند، سپس هواپیماهای آمریکا (از همان نوع که در بالا اشاره شد)، که بویژه برای عملیات روانی تجهیز شده اند، با فرستادن پیام های تبلیغی، کار تلویزیون دشمن را مختل می سازند و مردم تشویق به شورش می شوند (تمام مراحل یک کودتا)

با شروع جنگ، جاسوسان یا نفوذ به خاک دشمن با قرار دادن یک کیف در نزدیکی بانک مرکزی دشمن، که امواج الکترومغناطیس از خود خارج می کند، سیستم الکترونیکی کامپیوترهای بانک را مختل و پخش اعظم فعالیت های مالی دشمن را به حالت وقفه درمی آورند.

مجله تایم خاطر نشان می کند، که آمریکا در اولین روز جنگ با از کار انداختن شبکه ارتباطی و نیروی برق در بغداد به صدام ضربه مهلکی وارد کرد. در جنگ هائیتی و برای روی کار آمدن آرستید، سازمان سیا به جنگ روانی گسترده ای دست زد و از جمله مستقیما برای آن بخش از الیگارشی هائیتی، که در منازل خود کامپیوتر داشتند، پیام هایی را ارسال نمود.

همه این صحنه سازی برای یورش به ایران، از طریق اطلاعات غلط کامپیوتری و فلج سازی سیستم الکترونیکی-کامپیوتری دشمن فرضی (مثلا ایران) انجام می شود.

پس از ۴ فوریه ۲ هزار

مجله "تایم" از قول سرهنگ "تانکسلی" و در توضیح سناریویی، که توسط ستاد زیرزمینی تحت فرماندهی او تهیه شده و بر اساس آن دولت آمریکا

این فریادهای خشم آلود و حتی ملتسمانه باقی خواهند ماند و اعتماد خود را به از رانی گذشته، در کف آنها نخواهند گذاشت.

نشریه "پیام دانشجوی بسیجی" و یا "پیام دانشجو" و طرفداران آن و منتشر کنندگان آن، هر نقشی را در ایران ایفاء کرده و یا در آینده به اشکال مختلف ایفاء بکنند، برخی افشاگری های دوران گذشته آنها شهود تأیید است! فقط می توان متأسف بود از اینکه، حتی همین افشاگری ها نیز هنوز در این جمع از مذهبیین نتوانسته است به مرزهای یک شناخت همه جانبه و عمیق پیرامون اوضاع کنونی جهان و نقش حکومت کنونی در ایران بیانجامد!

از جمله افشاگری های قابل توجه نشریه "پیام دانشجوی بسیجی" در ابتدای سال جدید و پیش از حذف نام بسیجی از آن، خبری بود، کته در ارتباط با عملیات نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس در آن منتشر شد. این خبر، که همان زمان در نشریه "راه توده" بازانتشار یافت، اکنون با گزارشی که مجله تایم منتشر کرده است، اعتبار و معنائی تازه به خود می گیرد. نشریه "پیام دانشجوی بسیجی" نوشت: «با هدایت نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس، سیستم رادارهای کامپیوتری کشتی های هواپیما های نظامی جمهوری اسلامی مستقر در جنوب کشور بمدت سه روز، از کار باز ایستادند و یا اطلاعات نادرست دارند...». اگر منتشر کنندگان این خبر، در آن روز متوجه عمق مساجرا نبودند، حالا باید با گزارش ستاد زیرزمینی سرهنگ تانکستلی متوجه آن بشوند! ■

آیت الله کنی در لندن:

اعراب می خواهند صلح کنند، ما چه کاره ایم!

آیت الله مهدوی کنی، در طول اقامت در لندن، اظهار نظرهای بسیار کرد. برخی از این اظهار نظرها، که در جمع علاقمندان به رژیم شاهنشاهی بیان شد، و در واقع اعلام مواضع بخش سنتی روحانیون ایران بود، که در جمهوری اسلامی دست بالا را دارند، توسط برخی محارم مطبوعات به کشور است، مبلغ آشکار و نیمه آشکار نظام سلطنتی در مهاجرت نیز راه یافت. از جمله این اظهار نظرها، که در هفته نامه "تیسروز" چاپ لندن، بازتاب یافت، اظهاراتی از قول وی درباره سیاست های حکومت در ارتباط با اسرائیل و مذاکرات صلح خاور میانه بود! آنگونه که نشریه نیمروز در ششم جولای ۹۵ نوشت، آیت الله مهدوی کنی در لندن و در اشاره به نامه ای، که خطاب به همه مقامات حکومتی نوشته و در اختیار آنها گذاشته، گفته است:

«سفیر عرفات هنوز در تهران است و آنوقت دستگاه حکومت به مخالفان او کمک می کند. این چه سیاست غلطی است، که در پیش گرفته اید؟ ما نه از فلسطینی ها، فلسطینی تریم و نه از عربها، عرب تر، آنها می خواهند صلح کنند، راه دیگری هم ندارند، به ما چه که به آسیاب اسرائیل و تندروهای دو طرف آب بریزیم...»

اینکه سخنان مهدوی کنی باری از واقعیت دارد و یا ندارد، بحث جداگانه است، اما این نکته، که بلند پایه ترین مقامات در حکومت اسلامی، برای گمراه کردن مردم و ترتیب دادن انواع زد و بندهای پشت پرده، شعارهای دیگری می دهند و سیاست های دیگری را اجرا می کنند و یا مقدمات اجرای آنرا فراهم می آورند، نکته ایست، که همین امروز باید به آن پرداخت و با گفتن و افشای حقایق، مردم را برای یک تحول ملی و مترقی در کشور بسیج کرد. هیچ حکومت ملی و مردمی از داشتن مناسبات دیپلماتیک، در چارچوب منافع کشور با تمام کشورهای جهان به خود بیم و هراس راه نمی دهد و وظیفه یک حکومت وحدت ملی در ایران نیز چنین خواهد بود. آنچه در جمهوری اسلامی می گذرد از مقوله دیگری است و مناسبات پنهان و زد و بند محافل حکومتی برای تثبیت قدرت خویش، اهدافی غیر ملی را دنبال می کنند. همین است، که ظاهراً برخی از این محافل از مناسبات آشکار و علنی با همه دولت هائی، که علیه آنها شعار می دهد به امید ادامه توطئه و زد و بند پنهان برای قدرت خویش حمایت می کنند و علنی شدن آنرا برای شرایط دیگری و گذار کرده اند!!

عمومی جهان را بسود طرح های مداخله جویانه و برتری طلبانه امریکا فراهم می سازد، سرستیز دارد؟ و یا آن را تا آخرین لحظات ظرفیت آن برای فراهم سازی زمینه های عملی سیاست امریکا در منطقه، حفظ و هدایت خواهد کرد؟

تایم، در همین گزارش خود پیرامون طرح سرهنگ تانکستلی خبر دیگری را نیز منتشر ساخته است، که نشان می دهد گزارش ستاد زیرزمینی "تانکستلی" در واقع بخشی از سیاست امریکا در منطقه و در ارتباط با ایران است.

تایم می نویسد: به گفته مسئول ستاد علمی وزارت دفاع امریکا، وزارت دفاع امریکا و کاخ سفید چون چنین جنگی را غیرمحتمل نمی دانند، برنامه ای تحت عنوان "محافظت نرم افزاری" را با بودجه ای معادل ۲ میلیارد دلار در دست دارد، که بزرگ ترین برنامه ضد ویروس نرم افزاری در جهان است!

(در حقیقت وزرات دفاع امریکا به نوعی در ارتباط با ستاد سرهنگ "تانکستلی" جنگ نظامی-کامپیوتری را به بهانه حمله غافلگیرانه ایران و در واقع برای حمله به ایران تدارک می بیند!)

سیستم کامپیوتری-نظامی ایران در جنوب کشور سه روز از کار افتاد!

نشریه "پیام دانشجوی بسیجی" در فروردین ما گذشته، یک ویژه نامه منتشر ساخت. در این ویژه نامه مطالب بسیاری در ارتباط با دولت هاشمی رفسنجانی و برنامه های اقتصادی آن چاپ شده بود. ویژه نامه مذکور بسرعت در تهران نایاب شد و با مرگ ناگهانی احمد خمینی و تفسیر و تحلیلی، که از آخرین نطق او در جامعه رایج شد، زمینه یورش به آن فراهم آمد!

"پیام دانشجوی بسیجی" برای مدتی با حذف نام بسیجی، انتشار یافت، اما علیرغم این تدبیر نیز محاصره حکومتی علیه آن ادامه یافت. ابتدا به دفتر آن حمله کردند و سپس آن را تعطیل کردند. همان سناریوی مرحله به مرحله ای، که حکومت و راستگرایان پر قدرت در جمهوری اسلامی تاکنون علیه همه نشریات و احزاب مخالف خود، طی ۱۷ سال گذشته اجرا کرده اند.

اخیراً ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی، که خود را جانشین هاشمی رفسنجانی در پست ریاست جمهوری فرض کرده است، گام بعدی برای تکمیل یورش به طرفداران نشریه "پیام دانشجوی بسیجی" را پیشنهاد کرده است. او خواهان پاکسازی انجمن های اسلامی دانشگاه ها و تلاش حزب الله دانشگاهی برای بدست گرفتن رهبری آن شده است. منظور او این حزب الله دانشگاهی، همان تعداد اعضای حقوق بگیر دفتر تبلیغات اسلامی هستند، که بی اعتنا به ضوابط دانشگاهی (با دیپلم و بدون دیپلم دبیرستانی)، به دانشگاه راه یافته اند و موقعیت خویش را در گروه اجرای فرامین این دفتر تبلیغاتی و امثال ناطق نوری ها می دانند.

سرانجام این تلاش حکومت برای قبضه کردن انجمن های اسلامی دانشگاه ها و سرکوب جنبش دانشجویی (در حد مقابله اسلامی با مسلمانان عضو این انجمن ها) به کجا خواهد کشید، همان پاسخی را دارد، که تلاش حکومت برای گسترش سرکوب مذهبی در جامعه دارد!

سرنوشت نشریاتی نظیر "پیام دانشجو" نیز که بصورت نویسی در صحنه حاضر می شوند و پیش از آنکه روزنامه، مجله و یا هفته نامه ای در خور این نام های مطبوعاتی باشند، و ضوابطی را در این چارچوب مراعات نکنند، فریادی خشم آلود علیه حکومت در لایلای خطوط سیاه بر کاغذ سفید نقش بسته به حساب می آیند، سرنوشتی مشترک با همه نشریات از این دست است. وابستگان و طرفداران آن نیز به همان میزان بر روند حوادث ایران تاثیر دارند و یا خواهند داشت، که به درک عمیق از این حوادث و نیازهای جامعه نزدیک شوند، در غیر اینصورت مردم شاهد و ناظری بی تفاوت در برابر

وظیفه ما

واقعیت ایران

این هر سه با انگلستان ارتباط داشتند و معروف و رابط دیگرانی شدند، که بعدها از وجود آنان بی نیاز شدند و خودشان صاحب ارتباط! این اشاره و مرور بسیار کوتاه و مختصر بر حوادث، برای همه آنها، که افشاگری، افزایش آگاهی عمومی و سپس سازماندهی برای مبارزه در راه نجات ایران از چنگال اختاپوسی جناح رسالت و قدرت پشت سر آن "حجتیه" را اصولی ترین و توده ای ترین مبارزه با حکومت می دانند، ضروری بود، تا بدانیم:

- آذری قمی ها کیستند؟
- دارای کدام قدرت مالی و سازمانی هستند؟
- ارتباط های خارجی آنها کدام است؟
- رسالت چرا می خواهد حکومت یکپارچه تشکیل دهد؟
- دم و دستگاه "زهری" و "ولایت" چگونه و چرا در چنگال امثال اوست؟
- تکنوکرات های طرفدار مناسبات همه جانبه با امریکا چرا مورد اعتماد آنها نیستند؟
- ادامه ائتلاف با هاشمی رفسنجانی چرا دیگر برای آنها یک ضرورت حکومتی نیست؟
- چرا آنها با هر نوع آزادی و آزادیخواهی مخالفند و آنرا مخل ادامه حکومت خود و هدایت امور از پشت صحنه می دانند؟
- از "ولایت فقیه"، که در زمان آیت الله خیمینی با آن مخالف بودند، حالا چرا در حد "ولایت مطلقه فقیه" دفاع می کنند؟
- چرا و بر مبنای کدام انگیزه طبقاتی از سرمایه داری تجاری وابسته و خصوصی سازی لجام گسیخته در کشور دفاع می کنند؟
- چرا مناسبات آشکار و پنهان با انگلستان را به همین مناسبات با امریکا ترجیح می دهند؟
- و...

شاید کسانی بر این خوش باوری باشند، که "خانه از پای بس ویران است..." و با همین امید و در واقع توجیه انفعال، به گوشه ای خزیده و منتظر سقوط رژیم و بر سر کار آمدن یک "آلترناتیو دموکراتیک" باشند. آنها مختارند هر گونه که می خواهند، فکر کنند، اما برای حزب توده ایران، که "مبارزه سیاسی" در کنار مردم و با همان باورهای توده مردم، معنی و مفهوم دارد، چنین خواب آسوده ای حرام است!

همین است، که وقتی به ما می نویسند "... فلان شخص گفته است، مهدوی کنی کیه؟ مردم اینها را چه می شناسند؟ یا "سیداحمد مرد، که مرد! لابد زیاد غذا خورده بود!" و... در واقع از آشفته شدن خواب خود نگرانند و با این نوع تحلیل و تفسیر حوادث ایران می خواهند از زیر بار مسئولیت تحلیل رویدادها و پاسخگویی به سوالات جنبش بگریزند. و بدتر از آن اینکه قادر به درک رویداد های جامعه نیستند!

مردم با همین افراد سر و کار دارند و آنها را می شناسند. مبارزه با حکومت نیز با دشمنی اعمال همین چهره ها ارتباط دارد.

برای مبارزه با حکومتی که خانه دادن به حیات آن یک ضرورت انقلابی باز شناخته می شود، ابتدا باید آنرا شناخت و سپس افشاء کرد، تا نیروی قادر به براندازی آن فراهم آید. اینست شیوه مبارزه توده ای، نه رها کردن مبارزه روز، به امید سرنگونی خود به خود و بهر وقت!

بنظر ما تنها در اینصورت است، که می توان به صد البته ضروری است، در کنار جنبش عمومی مردم در داخل کشور قرار گرفت و تشدید همکاری با تمام جریان های سیاسی، که در سخت ترین شرایط برای حفظ آزادی های موجود و گسترش آن با حکومتی این چنین تو در تو و وابسته به قدرت های امپریالیستی مبارزه می کنند، همکاری کرد. حکومت در خیابان های تهران برب منفجر می کند، کتابفروشی به آتش می کشد، اوباش را به سراغ مبارزان سیاسی می فرستد، از چاپ نشریات، به هر بهانه و امکانش که بتواند، جلوگیری می کند، و... وظیفه ما تنها ذکر اخبار این رویدادها و سپس تاکید بر ضرورت "طرد ولایت فقیه" و یا تاکید بر فاسد بودن و یا بد بودن حکومت نیست! وظیفه ما افشای دلائل شکل گیری و اهداف پشت صحنه حادثه سازان است! وظیفه ما دفاع از همین اندازه آزادی های موجود در مطبوعات کشور و رشد موقعیت آنها و فراهم ساختن شرایط ممکن برای بازگویی و باز نویسی حقایق پشت صحنه و آگاه ساختن مردم است!

به این وظایف عمل می کنیم؟ اگر پاسخ منفی باشد، چگونه می توانیم خود را در کنار مطبوعاتی احساس کنیم، که بر لبه تیغ حکومتی گام برمی دارند و یا خود را دوشا دوش مبارزان و آزادیخواهانی تصور کنیم، که اگر به حمایت عملی از آنها برخیزیم، میدان را برای انواع توطئه های حکومتی علیه جان و هستی آنها خالی گذاشته ایم. ■

آیت الله آذری قمی، رهبر جناح بندی رسالت است. امتیاز روزنامه رسالت، ارگان این جناح بندی به نام اوست. در ابتدای پیروزی انقلاب برای مدتی دادستان کل کشور شد، اما احکام و نظراتش پیرامون لزوم دفاع از سرمایه داران و در مخالفت با نظرات آنروز آیت الله خیمینی، موجب شد تا از این مقام کنار گذاشته شود. او و همفکرانش، پس از مدتی رایزنی و مخالف خوانی های پراکنده و کم اثر، تشکل سیاسی "رسالت" را پایه ریزی کردند و روزنامه ای را با همین نام منتشر ساختند، که همچنان منتشر می شود. رسالت در واقع سازمان علنی مافیای حجتیه است، که اکنون قوی ترین تشکیلات مخفی را در ایران دارد و ده ها جناح بندی، گروه سیاسی و سازمان های باصطلاح صنفی، انجمن اسلامی، بنیاد های خیریه، صندوق های قرض الحسنه و... را تحت تسلط دارد. آنها در عین حال که در داخل کشور موفق به ایجاد تشکیلاتی با این قدرت شده اند، در عرصه جهانی نیز وابستگی های خود را محکم کرده اند. در صدر این وابستگی ها، رابطه با تشکیلات تو در تو فراماسونری جهانی است، که هدایت آن بمعهد انگلستان است. در طول سال های جنگ با عراق و نبرد قدرت در نیت آیت الله خیمینی و در جریان سرکوب آزادی ها و کشتار آزادیخواهان و انقلابیون، آنها مانند موریانه انقلاب را از درون خوردند و سازمان های خود را گسترش دادند. آنها حتی در متشکل کردن اوباش زمان شاه، تشکل جنایتکاران حرفه ای، ولگردان محلات و... نیز غفلت نکردند! با آنکه در ابتدای انقلاب از تجربه امثال دکتر مظفرقانی، مصطفی کاشانی (پسر آیت الله کاشانی) و دکتر حسن آیت و دیگر بقایان رهبران گروه های فشار وابسته به دربار و انگلستان در سال های آخر حکومت دکتر مصدق استفاده کردند، اما بسرعت توانستند خود صاحب تجربه شده و از وجود این افراد بی نیاز شوند! این بی نیازی به قتل این مشاوران اولیه آنها انجامید. آنها به شیوه ای مافیائی رد پاها را پاک کردند!

* دکتر حسن آیت در هفته های آخر حیات خود بارها نسبت به سرنوشت خودش ابراز نگرانی کرده بود و حتی نامه ای نیز با همین مضمون نوشته و در اختیار برخی از باصطلاح دوستان و همفکرانش در حکومت گذاشته بود. او ترور شد و از نامه اش نیز خبری در دست نیست!

* مصطفی کاشانی در آخرین هفته های پیش از ترورش، اغلب شب ها تا صبح خوابش نمی برد و در آپارتمانش قدم می زد. صبح یکی از همین شب ها، همسرش هنگام انداختن کیسه زباله در ظرف عمومی زباله آپارتمان سه طبقه ای، که در آن زندگی می کرد، در پاسخ به گله همسایه طبقه پایین، که نسبت به راه رفتن شبانه در طبقه بالا گله داشت، گفته بود: "... آقا خوابش نمی برد، از ترور می ترسد، می گوید همین روزها به سراغش می آیند..." همسایه پرسیده بود: ضد انقلاب؟ و همسر سید مصطفی آهسته گفته بود: نه بابا، خودی ها بدترند...

* دکتر مظفرقانی، رهبر حزب زحمتکشان، که پا به پای آیت الله کاشانی دربار را برای کودتای ۲۸ مرداد یاری کردند، استاد دکتر حسن آیت بود. او پس از انقلاب نقش رابط جدید حجتیه و فراماسونری انگلستان را عهده دار شد. در تنظیم طرح تشکیلاتی و اساسنامه حزب جمهوری اسلامی نقش اساسی را داشت و به همین دلیل نماینده اش، دکتر حسن آیت، عضو شورای مرکزی این حزب شد. گروه های اولیه "حزب فقط حزب الله" را او سازمان داد و رهبریش را حزب جمهوری اسلامی به حجت الاسلام هادی غفاری واگذار کرد. تیم های ترور از دل همین تشکل بیرون آمد و سپس عملیاتشان تا درون زندان های حکومت ادامه یافت. هادی غفاری بعدها نقش سربازجو را در زندان ها عهده دار شد. مظفرقانی بی سر و صدا به انگلستان می رفت و بازمی گشت، تا آنکه پس از آخرین سفرش، نامه ای سرگشاده را منتشر کرد، که در واقع زمزمه تشکیل یک حزب علنی بود. در انگلستان به او چنین توصیه ای را کرده بودند و یا جاه طلبی خودشان چنین اقتضا کرده بود، معلوم نیست، اما نکته آشکار آنست، که چند بار اخباری مبنی بر دستگیری و آزادی او منتشر شد، تا آنکه بالاخره بی سر و صدا اعلام شد: "تب کرد و مرد!" (سکته در زندان) همه دوستانش گفتند: "سرش را زیر آب کردند"

اکبر شاندرمنی

توده ای خمیده پستی،

که ما را ترک گفت

حبیب الله فروغیان از جمله بازماندگانی است، که شاندرمنی را از دوران نوجوانی می شناسد. سخنور نیست، اما در همان چند کلامی که هیجان زده بر زبان می آورد، بسیاری خاطرات نهفته است. در مراسم تودیع با شاندرمنی شرکت داشت.

فروغیان: «... در تمام طول مهاجرت طولانی نسل ما، او از جمله کسانی بود، که چشم به پست و مقام نداشت و بهمین دلیل نیز همیشه جسارت همه نوع اظهار نظر را داشت. به انترناسیونالیسم معتقد بود و به سازمان اولیه ارانی در ایران پیوست و در جمع کسانی بود، که بدام پلیس رضا شاهی افتادند و تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماند...»

مهاجرت دوباره

درباره خصوصیات اخلاقی و موقعیت حزبی اکبر شاندرمنی، در کتاب خاطرات دکتر کیانوری، فصلی وجود دارد، که با اظهارنظرهای بسیاری از بازماندگان قدیمی حزب توده ایران همخوانی دارد و ای بسا دقیق تر و مستندتر نیز هست. ما این فصل را، همانگونه که در کتاب چاپ شده، در اینجا نقل می کنیم:

«... اکبر شاندرمنی، از قدیمی ترین اعضای نهضت کمونیستی ایران است. او در گروه ارانی شرکت داشت و در این رابطه دستگیر شد و پس از طی چند سال زندان، در سال ۱۳۲۰ به همراه سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. او بلافاصله به عضویت حزب درآمد و از همان آغاز از فعال ترین و کم تقاضاترین کادرهای حزبی بود. او در کنگره دوم حزب به سمت عضو مشاور کمیته مرکزی برگزیده شد. در جریان دستگیری مسئولین و کادرهای حزب در ارتباط با تیراندازی به شاه معلوم، او نیز دستگیر و محاکمه و به ۵ سال زندان محکوم شد. شاندرمنی با اولین گروه ۱۴ نفری از زندان قصر تهران به زندان شهرانی یزد تبعید شد و پس از بازگشت از تبعید، در آذر ماه ۱۳۲۹ از زمره ۱۰ نفر از سران حزب از زندان قصر فرار کرد و پس از مدتی کار مخفی به خارج از کشور اعزام شد (تاجیکستان). او در دوران طولانی مهاجرت در تمامی پلنوم های حزب شرکت فعال داشت و در زمینه کار حزبی مسئول سازمان حزب در تاجیکستان بود. او در دانشکده شهر دوشنبه به تدریس زبان فارسی اشتغال داشت. شاندرمنی در پلنوم چهاردهم به عضویت کامل کمیته مرکزی برگزیده شد و پس از پلنوم شانزدهم از اولین داوطلبان مراجعت به ایران بود. او از سال ۱۳۵۸ مسئول سازمان حزبی گیلان بود و در سال ۱۳۶۰ به علت بیماری به شوروی اعزام شد (تاجیکستان). شاندرمنی در تمام دوران فعالیت حزبی اش، علیرغم اینکه از سوی اکثریت حاکم بر حزب مورد بی مهری قرار می گرفت، از انتقاد کنندگان جدی به نواقص کار حزب و مسئولین حزبی بود. او فردی بود مستقل و بی باک. بطوری که از نشریات خارج از کشور بر می آید، شاندرمنی، پس از اینکه به عضویت هیات سیاسی حزب برگزیده شد (در کنفرانس ملی ۱۳۶۴) به علت مخالفت با روش های نادرست حمید صفری با اعتراض از هیات سیاسی استعفا داد»

اکبر شاندرمنی پس از پورش به حزب توده ایران و مهاجرت توده ای ها جان بدر برده، برای مدتی در امر استقرار مهاجرین به اتحاد شوروی فعال بود، اما بر اثر پاره ای اختلاف نظر ها با فرقه دمکرات آذربایجان، از جنجال های جدید، که می دانست به کجا خواهد انجامید، فاصله گرفت. در پلنوم ۱۸ (۱۳۶۲) در کنفرانس نسل توده ای قرار گرفت. این پلنوم همزمان شد با محاکمه نظامیان میهن دوست طرفدار حزب توده ایران. علیرغم همه دشواری های قابل پیش بینی و با فاصله گیری از هر نوع جنجالی، با تعیین یک رهبری جدید برای حزب مخالفت کرد. او معتقد بود، که رهبری حزب در زندان است و هیچکس نمی تواند موقعیت حقوقی و اساسنامه ای آنها را نفی کند، ضمناً این عمل می تواند موقعیت آنها را در زندان تضعیف کند و کار دفاع جهانی برای آزادی آنها را نیز با دشواری روبرو سازد. بنا براین، در شرایط کنونی ما فقط به یک شورا و یا کمیته موقت رهبری نیازمندیم و یک سخنگو، تا امور جاری و روز حزب را پیش ببرد! برپایه همین پیشنهاد او موافق حضور همه اعضای قدیمی و شناخته شده و باقی مانده کمیته مرکزی حزب در ترکیب این شورا موقت بود. این پیشنهاد (جدا از آنکه عملی بود، یا نه و نتایج آن می توانست مفید باشد، یا خیر) به بحث گذاشته نشد و...

در آستانه کنفرانس ملی حزب، با عدم دعوت بابک امیر خسروی و دو عضو دیگر کمیته مرکزی به کنفرانس، مخالفت کرد، اما این مخالفت راه بجائی نبرد، زیرا این تصمیم را عملی کرده و سپس به دیگران اطلاع داده بودند. او بارها در پلنوم متصل به کنفرانس ملی اعلام داشت، که این نظر من کوچکترین ارتباطی با نظرات بابک امیر خسروی ندارد، چرا که همه می دانند،

اکبر شاندرمنی، از جمله آخرین بازماندگان جنبش کمونیستی ایران بود، که در انزوای سیاسی و تشکیلاتی چشم از جهان فرو بست. سال ها و بویژه آخرین روزهای حیات او در سرزمینی، که سال های دشوار مهاجرت را در آن سپری کرده بود، بسیار سخت گذشت. در تمام سال های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، علیرغم همه نوع آمادگی که برای انتقالش به اروپای غربی اعلام شده بود، حاضر نشد آنرا ترک گوید. در تمام سال های طولانی مهاجرت پیش از انقلاب ۵۷ و سپس بازگشت دوباره اش از ایران به مهاجرت در شهر دوشنبه، پایتخت تاجیکستان زیست. تاجیکستان و مردم فارسی زبانش برای او بخشی از ایران بودند و او حاضر نبود ایران را ترک کند!

بسیاری از تاجیک ها، که در دانشگاه دوشنبه ادبیات و تاریخ ایران را فرا گرفته بودند، شاگردان اکبر شاندرمنی محسوب می شوند.

با تنگی نفس سال ها زیسته بود و با آن کنار آمده بود، اما با انزوا سرسازش نداشت و نمی توانست با آن کنار بیاید. همین بود، که در سال های اخیر گهگاه و با تحمل رنج سفر از تاجیکستان تا مسکو، خود را به پایتخت سرخ اتحاد شوروی سابق می رساند، تا درباره سمت و سوی حوادث با دوستان قدیمی اش گفتگو کند. «ناصرانی» از جمله این دوستان بود، که سرانجام نیز در خانه او چشم بر جهان فرو بست.

ناصرانی: «... در این سفر آخر خیلی رنج کشید. ماموران فرودگاه مسکو به بهانه نقص گذرنامه، مانع ورودش به مسکو شدند. کشاکش بین او از یکسو و ماموران فرودگاه از سوی دیگر نزدیک به ۲۴ ساعت طول کشید و پیرمرد را در تمام این مدت و در حالیکه از بیماری سرطان رنج می برد، در فرودگاه نگهداشتند. سرانجام پذیرفت، که به دوشنبه بازگردد، اما همین سناریو بشکل دیگری در فرودگاه دوشنبه تکرار شد. در فرودگاه دوشنبه به او گفتند، که گذرنامه ات مهر خروج کامل از تاجیکستان را خورده است و دیگر نمی توانی وارد این کشور شوی!»

این یک سناریوی هماهنگ شده بود؟ شاندرمنی فرصت نیافت تا پاسخ این سوال را بیاید.

بار دیگر او را از تاجیکستان به مسکو باز گرداندند و این بار به همت دوستانش در مسکو، او توانست از فرودگاه خارج شود. در خانه دوست دیرینه اش «ناصرانی» بستری شد و چند روز بعد نیز در همین خانه چشم از جهان فرو بست.

مراسم تشییع و خاکسپاری او هیاویتی را همراه نداشت، اما بسیاری از آنها که همچنان دل در گرو آرمان های والای حزب توده ایران دارند، برای آخرین تودیع با او، خود را به این مراسم رساندند. حتی آنها که ترک سنگر گفته اند و شاندرمنی در تمام سال های اخیر سرسازش با آنها را نیافت!

سه نسل توده ای براین واقعیت تاکید دارند، که او انسانی استوار بر سرعقیده و ایانش بود و برخلاف بسیاری از هم سن و سال هایش، به روابط عاطفی و دوستانه ارج می گذاشت. او از آن نسل کمونیست های ایران بود، که نه با «باد» آمده بود، که با «باد» پرود و نه توان کم دیده بود، که از تند باده ها بهراسد! بسیار دیده بود، اما کمتر گفته و یا نوشته بود. در سیستم حاکم بر اتحاد شوروی سابق، بویژه در سال های پس از شکست فاشیسم و پیروزی عظیم و تاریخی ارتش سرخ، نواقص بسیار یافته بود و از بیان رقیقانه آنها نیز به خود پروا راه نمی داد، اما هرگز در دفاع از کشور شوراهای خود تردید راه نداد. برای منتقدانی، که او آنها را جهان ندیده به حساب می گذاشت، همیشه این هشدار را داشت: «مشکلات را باید گفت، تا راه حلی برای آنها پیدا شود، اما فراموش نکنید، که اگر اتحاد شوروی نباشد، امپریالیسم دنیا را به نابودی خواهد کشاند.» دل آزرده گی هایش از دوران یکه تازی فرقه دمکرات آذربایجان در اتحاد شوروی را نیز در همین چارچوب فراموش می کرد.

ویروس های مرگ آور در جهان شیوع داده می شوند!

یک پزشک آلمانی در سال های اخیر و در طول سفرهای پیاپی به کشورهای آفریقائی، تحقیقات چشمگیری درباره دلیل شیوع بیماری آیدز در آفریقا انجام داده است. تحقیقات وی به همت یکی از مهاجرین ایرانی در حال ترجمه به زبان فارسی است و امید می رود، که در ایران چاپ شود. هسته مرکزی این تحقیقات حکایت از آن دارد، که ویروس آیدز طی نقشه ای شیطانی ابتدا در آفریقا شیوع داده شد و سپس به دیگر نقاط جهان سرایت کرد. پزشک آلمانی، که در صورت موافقت خود وی و مترجم ایرانی کتاب پژوهشی او، ما نام و خلاصه ای از تحقیقش را منتشر خواهیم کرد، ضمن مطرح ساختن امکان آزمایش این ویروس توسط مراکز تحقیقات پزشکی امریکائی در آفریقای سیاه، احتمال سیاسی بودن این عمل غیرانسانی را منتفی نمی داند. در واقع طی سال های اخیر، مجامع مترقی پزشکان در اروپا و حتی امریکا، احتمال سیاسی بودن شیوع بیماری آیدز در جهان را پیوسته بیش از گذشته مطرح می سازند. کشف ویروس های جدید کشنده در سراسر جهان در سال های اخیر-بویژه در آفریقای سیاه و فرقه ده- حدس و گمان ها را درباره تشدید عملیات دولتی و یا تحت هدایت غیرمستقیم و پنهانی دولت های بزرگ سرمایه داری برای شیوع دادن برخی بیماری های کشنده را، که می توانند میلیون ها قربانی در ظرف چند سال از کشورهای عقب نگه داشته شده بگیرند، بسیار بیش از گذشته تقویت کرده است. آخرین آمار منتشره توسط بنیاد مبارزه با آیدز در سال ۹۴ و پیش بینی که این مرکز درباره آمار تلفات آیدز در سال های آینده کرده است، خود به نوعی دیگر حکایت از این واقعیت دارد. جهان سرمایه داری، فریاد مردم فرقه ده جهان را از این طریق و پیش از آنکه به طغیان تبدیل شود، می بندد؟ مشکل مهاجرت از باصلاح جنوب به شمال و بیم از اختلاف شمال و جنوب را اینگونه حل می کند؟ جمعیت جهان را اینگونه کم می کند؟ با مشکل فقر و بیکاری از این طریق به مقابله برخاسته است؟

ایدز در آفریقا و آسیا، که روابط جنسی بدلیل رعایت سنت ها و آداب مذهبی بسیار محدودتر از اروپا و امریکا است و خدمات درمانی و بیمارستانی نیز بیش از آن محدود است، که از طریق وسایل آلوده پزشکی مردم آلوده به ایدز شوند، چرا باید این بیماری اینگونه قربانی بگیرد؟

آمار هولناک

طبق آمار بنیاد مبارزه با ایدز در سراسر جهان، اکنون نزدیک به ۱۶ میلیون نفر مبتلا به ایدز هستند. شیوع ایدز اکنون در آسیا سریع تر از نقاط دیگر جهان است. برای مثال در کشور تایلند در عرض ۴ سال تعداد مبتلایان به این بیماری دو برابر شده است. در آسیای جنوب شرقی طبق آخرین سرشماری، تعداد بیماران مبتلا به ایدز دو میلیون و پانصد هزار نفر اعلام شده است. سرعت شیوع بیماری آیدز در آسیا دو برابر شده است، اما آمار تلفات این بیماری و مبتلایان به آن در آفریقا همچنان بیش از نقاط دیگر جهان است. در اوگاندا، که جمعیت آن ۱۵ میلیون است، از هر ده نفر یک نفر ایدز دارد، یعنی یک و نیم میلیون نفر در این کشور مبتلا به ایدز می باشند. در تانزانیا، که یک کشور بسیار کوچک آفریقائی محسوب می شود، دلیل کاهش تولید محصولات کشاورزی در این کشور ستا یک پنجم را، کارشناسان ناتوانی نیروی کار روستائی کشور بدلیل ابتلا به بیماری آیدز تشخیص داده اند. آمار منتشره می گوید:

در آفریقای سیاه اکنون ۸ میلیون انسان مبتلا به ایدز شناسائی شده اند. در شمال آفریقا و در میان اعراب آن منطقه ۱۰۰ هزار بیمار ایدز زندگی می کنند. در امریکال شمالی ۸۰۰ هزار و در امریکای جنوبی یک و نیم میلیون نفر مبتلا به ایدز شناسائی شده اند. در اروپای غربی تعداد مبتلایان به ایدز ۵۰۰ هزار نفر اعلام شده است و در استرالیا در حال حاضر ۴۰ هزار بیمار ایدز نامشان ثبت شده است. در اروپای شرقی هنوز آمار مبتلایان به ایدز قابل مقایسه با اروپای غربی نیست، اما سرعت شیوع ایدز در این منطقه نیز نگران کننده است. مطابق آمار در این منطقه و آسیای مرکزی، اکنون ۵۰ هزار نفر مبتلا به ایدز می باشند. این آمار نشان می دهد، که در کشورهای سوسیالیستی سابق بیماری آیدز یک معضل اجتماعی نبوده است. بنیاد مبارزه با ایدز پیش بینی می کند، که در صورت ادامه روند کنونی در سال دو هزار و ده در جهان تعداد بیماران ایدز به رقم ۱۵۰ میلیون نفر خواهد رسید. ■

من با نظراتی از آن گونه، که امیر خسروی مطرح می کند و عمدتا در ضدیت با اتحاد شوروی است، هرگز سر آشستی نداشته ام. من فقط می خواهم از اصول دفاع کنم و مانع این نوع بدعت گذاری ها شوم. درباره امیرخسروی گفت: «اگر قرار است کسی را از ترکیب کمیته مرکزی کنسار بگذارند، باید اجازه بدهند بیاید، حرف هایش را بزند و جمع تصمیم بگیرد.» همه آنها که با او نشست و برخاست داشتند، در دوران جدا سری های بابک امیرخسروی، بارها از زبان شاندرمنی این جمله را شنیده بودند: «اگر بابک نقص بزرگ ضدیت و کینه ورزی با شوروی را نداشت، خیلی بدرد این روزهای حزب می خورد...»

در اولین نشست هیات اجراییه برآمده از کنفرانس ملی حزب، که شاندرمنی به عضویت آن انتخاب شده بود، بر سر تقسیم مسئولیت ها و از طرح جدی تقسیم کار دفاع کرد و مخالفت خود را با تمرکز امور در دست دو تا سه نفر اعلام داشت. این خواست او راه به جایی نبرد و شاندرمنی از هیات اجراییه کناره گرفت و بعد هم نامه ای در تشریح نظراتش به هیات اجراییه نوشت. او رونوشتی از این نامه را، که در آن به موضوعگیری در ارتباط به اخراج غیابی بابک امیرخسروی در پلنوم حزب و کنفرانس ملی نیز اشاره کرده بود، برای بابک امیرخسروی نیز فرستاد، اما از او خواست، که این نامه را جانی منتشر نکند و آنرا بعنوان یک سند تاریخی، که به او نیز مربوط است، حفظ کند. با کنال تاسف بابک امیرخسروی در جهت بهره برداری تبلیغاتی خویش، این نامه را با مقدمه ای که پسوز از این اسانت ناداری بود، بصورت وسیع و در توجیه عملکرد غیر حزبی خودش، منتشر ساخت. شاندرمنی از آن پس گوشه گیری، دوری گزیدن از جنجال های روز و انزوای سیاسی را مفیدتر تشخیص داد! اما انزوای عاطفی و مناسباتی را هرگز! او تا آخرین دم حیات توده ای باقی ماند و در جمع توده ای ها جهان را ترک گفت.

اگر دو عکس العمل ناپسند از دو سو، درباره درگذشت یکی از بنیانگذاران حزب توده ایران و باقی ماندگان نسل نخست کمونیست ها ایران پیش نیامده بود، شاید این اشاره بسیار کوتاه به نقطه نظرات او در سال ها نخست مهاجرت جاری نیز جایز نبود. این دو عکس العمل مربوط است به سکوت نشریه نامه مردم، که اشاره به مرگ اکبر شاندرمنی را نیز لازم تشخیص نداد! و صدور اطلاعیه شتابزده بابک امیرخسروی و حزب تحت رهبری وی، حزب دمکراتیک مردم ایران، بمناسبت درگذشت اکبر شاندرمنی! اولی خواست بگوید، دیگر از ما نبود و دومی خواست از آب گل آلوده ماهی بگیرد و بگوید با ما بود. حقیقت اینست، که او با این ویا آن نبود، او با حزب توده ایران بود. آنکس که این حرمت را پاس ندارد، دیگران را نمی تواند به حفظ حرمت ها فراخواند!

شاندرمنی توده ای بود، عضو پرسابقه کمیته مرکزی حزب توده ایران بود و نه فقط به حزب توده ایران، که به جنبش کمونیستی ایران تعلق داشت!

مهندس هرمز ایرجی درگذشت

مهندس هرمز ایرجی، عضو کمیسیون تشکیلات تهران حزب توده ایران در سال های پس از پیروزی انقلاب، بر اثر ابتلا به بیماری سرطان در آلمان به درود حیات گفت. مهندس ایرجی از کادرهای حزب توده ایران در سال های پیش از انقلاب سال ۵۷ بود، که تحصیلات عالی خود را در آلمان به پایان رسانده بود. او در دانشگاه شهر هانوفر آلمان تدریس می کرد. در آستانه پیروزی انقلاب با تأیید رهبری حزب عازم ایران شد.

در طرح دوم تشکیلات تهران، در کنسار رحمان هاتفی (هیدرمهرگان) مرحله نوبنی را در زندگی حزبی خود آغاز کرد. مهندس ایرجی در جریان پیورش به حزب توده ایران، موفقی شد از کشور خارج شود. مهاجرت او ابتدا در اتحاد شوروی سابق بود، اما پس از مدتی به اشتکار و خواست خویش به آلمان مهاجرت کرد. مهاجرت او از اتحاد شوروی به آلمان با یک سلسله برخورد های نادرست از سوی رهبری حزب همراه شد، که در تمام سال های مهاجرت نتوانست آنها را فراموش کند.

راه توده درگذشت مهندس هرمز ایرجی را به خانواده وی و همه دوستان، یاران روزهای سخت و تنهائی او و بویژه به همه توده ای ها تسلیت می گوید. ■

مبلغان دموکراسی در سازمان اکثریت، حتی از انتشار گزارش عملکرد شورای مرکزی و اطلاع همگان از آن، خودداری کردند!

کنگره وداع با "چپ"

علیه دیکتاتوری شاه با آرمان آزادی و سوسیالیسم شکل گرفت برخاسته است. جنبشی که هدف پایدار آن خدمت به کارگران و زحمتکشان، تامین صلح، آزادی و عدالت اجتماعی در جامعه و کسب استقلال و پیشرفت اقتصادی ایران بوده است»

جمله پایانی این سند چنین است: «سازمان ما در راه سوسیالیسم به مثابه یک آرمان اجتماعی و نظام ارزشی پیکار می کند» (متن کامل سند در کار شماره ۶۵)

از بررسی جهت گیری نشریه کار در طی دو سال اخیر کاملاً روشن می شود که گردانندگان اکثریت در این مدت از چارچوب "دیدگاه ها و آماج های سازمان"، فرسنگ ها فاصله گرفتند. ضمن آنکه قرار مشخص کنگره سوم درباره ضایعه ناشی از فقدان برنامه «که هر گونه برخورد به مسایل جامعه را محدود می کند» و ضرورت تلاش برای تدوین آن را به طور کلی زیر پا نهادند و آن را نادیده گرفتند.

ما در گفتگوی گذشته خود با رهبران سازمان اکثریت (راه توده شماره ۳۷) به این مسئله اشاره کردیم و نوشتیم: «سازمان اکثریت قبل از آنکه بخواهند آلترناتیو نیروهای ملی و چپ را تشکیل دهد، ابتدا باید بتواند در جهت ایجاد یک اتحاد چپ تلاش کند. برای آنکه بتواند اتحاد چپ را پی ریزد باید مفهوم مشخص از "چپ" را داشته باشد، برای آنکه بتواند مفهوم "چپ" مورد نظرش را روشن کند، باید خود برنامه روشن و مشخصی پیش روی نهاده باشد. درست تلویز همین برنامه است، که امروز عمده ترین مسئله ای است که به نظر ما در برابر دوستان اکثریت قرار دارد و درست برای فرار از پاسخگویی به همین نیاز است، که کلی گویی درباره "دمکراسی"، "جمهوری پارلمانی" و ... به صف نخست رانده می شود. کنگره چهارم نشان داد، که این دیدگاه ما نادرست نبود. گردانندگان اکثریت نه فقط قرار کنگره سوم درباره اهمیت "برنامه" را به کناری نهادند، بلکه همان سند بسیار ناقص "دیدگاه ها و آماج های سازمان" مصوبه کنگره های دوم و سوم را نیز بطور کل حذف نمودند. در واقع تکیه ای که در سند مذکور بر "سوسیالیسم"، "خدمت به کارگران و زحمتکشان"، "دفاع از استقلال" و غیره گذاشته شده بود، با اسناد کنگره اخیر که در آن حتی یکبار هم واژه های "سوسیالیسم" یا "زحمتکشان" به کار نرفته است، در تباین قرار داشت و قرار دارد و ظاهراً سکوت مطلق در پیرامون آن بهترین راه حل تشخیص داده شده است. نباید تردید داشت که هیچ سازمانی نمی تواند بدون سند برنامه ای در دراز مدت به موجودیت خود ادامه دهد، اما هدف از این دست و آن دست کردن در تدوین "برنامه" آن بود که بتوان سند برنامه ای سازمان را بر مبنای مصوبات کنگره ای که به موجودیت سازمان اکثریت به عنوان یک سازمان چپ پایان داده است، تلویز و تصویب نمود.

آیا "اقتشار انگل و غارتگر" دیگر وجود ندارند؟

سند دیگر کنگره سوم سند "خط مشی سازمان" است. سند مذکور با پاره ای تغییرات کیفی در کنگره اخیر مجدداً و بنام "خط مشی سیاسی سازمان" به تصویب رسید. تغییرات انجام یافته در این سند از ماهیت عقب گردهای کنونی رهبری اکثریت نشانه های دیگری دارد. در سند "خط مشی" مصوب کنگره سوم آمده بود: «سازمان **سلطه و نفوذ اقتشار انگل و غارتگر در اقتصاد کشور و خصلت فقاقتی و استبدادی ج.** و سیاست های حاکم بر آن را مغایر با منافع مردم و مصالح کشور می شناسد و ...» در سند کنگره اخیر هر گونه اشاره به "سلطه و نفوذ اقتشار انگل و غارتگر در اقتصاد کشور" حذف گردیده و گفته می شود: «رژیم ج.ا. به دلیل **خصلت فقاقتی و استبدادی آن**، جامعه را از جهات مختلف به عقب برده و ...»

بنا به نوشته نشریه "کار" ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) چهارمین کنگره این سازمان در مرداد ماه امسال برگزار گردید. اسناد این کنگره شامل گزارش کار، سند خط مشی سیاسی، قطعنامه پیرامون اوضاع سیاسی و چند قطعنامه کوتاه دیگر، در شماره ۱۱۴ نشریه کار منتشر شده است.

مهمترین ویژگی کنگره چهارم، تصویب اسنادی است که در آنها گام های بسیار بلند به عقب و به سمت راست برداشته شده و از هویت "چپ" سازمان اکثریت فرسنگ ها فاصله گرفته است. گردانندگان اصلی کنگره تلاش بسیار نمودند تا بتوانند عقب نشینی ها و راست روی های خود را با طرح چند شعار به ظاهر چپ روانه و بی محتوا پوشانند. اما آنچه که در روزهای نخست به ظاهر موفق می نمود، به سرعت به شکست انجامید و مطمئناً آینده نیز در همین جهت سیر خواهد نمود.

ما برای آنکه ماهیت واقعی کنگره اخیر هر چه بیشتر روشن شود، هیچ چیز را گویاتر از آن ندانستیم که مقایسه ای میان اسناد این کنگره با مصوبات کنگره قبلی (سوم) سازمان بدست دهیم. آنچه که در پی می آید به بررسی همین مسئله اختصاص دارد.

نگاهی به کنگره سوم

کنگره سوم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در مرداد ماه سال ۱۳۷۲ یعنی دقیقاً دو سال قبل از کنگره اخیر تشکیل شد. سند اصلی کنگره سوم گزارش سیاسی شورای مرکزی است که در آن مسائل جهان، منطقه و ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. (کار شماره ۶۵، ۲۷ مرداد ۱۳۷۲) کنگره سوم با بررسی پیش نویس ها، پنج سند درباره مشی سازمان (کار شماره های ۶۰، ۶۱، ۶۲ و ۶۴) و سرانجام سند خط مشی سازمان را نیز تصویب نمود. این کنگره هم چنین سند "دیدگاه ها و آماج های سازمان" و نیز سند "جهت عمومی برنامه توسعه در ایران" را مورد بررسی قرارداد و قرارهایی در مورد آنها صادر کرد. کنگره سوم ضمن تصویب قطعنامه سیاسی و قطعنامه پیرامون مناسبات با سایر نیروهای اپوزیسیون، یک سلسله قطعنامه و قرارهایی دیگر را نیز به تصویب رساند که ما در اینجا درباره پاره ای از آنها سخن خواهیم گفت.

دیدگاه ها و آماج های سازمان

در اسناد کنگره سوم براهیت سند برنامه بیشترین تکیه گذاشته شده و در آن گفته می شود:

"تجربه دو ساله شورا (ی مرکزی) برای ارائه به کنگره چنین جمع بندی شده است: «عدم تجهیز سازمان به دیدگاه های اساسی برنامه ای، به عنوان کمبود بزرگی در سازمان که هر گونه برخورد به مسائل جامعه را محدود می کند مورد توجه شورا قرار گرفت و شورا گام هایی برای تجهیز سازمان به چنین دیدگاهانی برداشت ...»

بر این اساس کنگره سوم، سند "دیدگاه ها و آماج های سازمان فدائیان" مصوب کنگره دوم را مورد بحث قرار داد و سرانجام طی قرارری از شورای مرکزی خواست که در این مورد «سندی را تهیه و به کنگره آتی سازمان ارائه کند. در قرار مذکور بر اعتبار مصوبه کنگره دوم در این باره به عنوان مبنای عمل سازمان تاکید شده است» (همه نقل قوای مربوط به کنگره سوم از کار شماره ۶۵ و همه تأکیدات در همه جا از ماست)

سند "دیدگاه ها و آماج های سازمان" با این جمله آغاز می شود: «سازمان ف.خ.ا. (اکثریت) از دل جنبش فدائیان خلق که در دهه ۴۰ در پیکار

تعدیل اقتصادی دولت اثرات خردکننده‌ای بر زندگی مردم برجای گذاشته است و انتشار بیشتری از مردم را به زیر خط فقر رانده است. (گزارش سیاسی شورای مرکزی به کنگره)

از این نمونه‌ها باز هم می‌توان نشان داد که مبین آن است که کنگره سوم نظر کاملاً مشخص و منفی نسبت به برنامه تعدیل اقتصادی دارد. اما در اسناد کنگره اخیر تمام این موارد و نظرات مشخص بر علیه برنامه تعدیل اقتصادی حذف شده است و تنها ادعای "شکست" این برنامه تکرار گردیده است. ما معتقدیم که برنامه تعدیل اقتصادی "شکست" نخورده، بلکه به "ورشکستگی" دچار گردیده است. اصطلاح "شکست" برنامه تعدیل اقتصادی را کیهان لندن و سلطنت طلبان و مدافعان اجرای این برنامه بکار می‌برند و هدف آن است که بگویند که فاجعه کنونی اقتصاد ایران "عوارض شکست" برنامه تعدیل اقتصادی است، نه پیامدهای اجرای آن. حذف انتقادات شدید کنگره سوم سازمان از برنامه تعدیل اقتصادی به تکرار ادعای "شکست" و انداختن آن به گردن "ساختار سیاسی رژیم فقها" نشاندهنده آن است، که گردانندگان کنگره چهارم می‌خواهند اصطلاح "شکست" برنامه تعدیل اقتصادی را دقیقاً در همان مفهوم سلطنت طلبان و مدافعان نئولیبرالیسم بکار گیرند. این ادعا که در ایران "ساختار سیاسی رژیم فقها" گویا موجب "شکست" برنامه تعدیل اقتصادی گردیده، اشتباه محض است. اولاً که برنامه تعدیل اقتصادی را همین رژیم فقها به مردم و به ایران تحمیل کردند. ثانیاً مگر در کشورهای آمریکا لاتین یا اروپای شرقی رژیم فقهی حاکم است که اقتصاد آنها نیز به فاجعه کشور ما گرفتار گردیده است و همه نیروهای چپ و مترقی مبارزه با این برنامه را در صدر برنامه خود قرار داده‌اند.

این مطلب را فداییان خلق در همین گذشته نزدیک انکار نمی‌کردند. نشریه کار در شماره ۷۷ (۲۰ بهمن ۷۲) در مقاله‌ای تحت عنوان "بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، شمشیر دو لبه در برابر جهان سوم" می‌نویسد: «در هر کجا "پیه" این دو موسسه به تن کشوری خورده و هر کشوری که زمامداران آن دل به توصیه‌های این مراکز سپرده‌اند بی‌کم و کاست اقتصادهایشان ورشکسته و مردمانشان به خاک سیاه نشسته‌اند. وضع تقریباً تمام کشورهای که توصیه این موسسات را بکار بسته‌اند، می‌توان چنین خلاصه کرد: تولید داخلی در این کشورها ورشکسته شده، اقتصاد کشاورزی آنها نابود گشته، با تورم سرسام‌آوری روبرویند و قدرت پول ملی‌شان کاهش یافته، بدهی خارجی کلانی بالا آورده‌اند و اکثریت اهالی این کشورها به فقر و فاقه شدیدی دچار گشته‌اند، آشناترین نمونه برای خوانندگان ما شاید روسیه تحت حاکمیت یلتسین و ایران زیر سلطه آخوندهاست... برنامه "تعدیل اقتصادی" دولت رفسنجانی نیز که اقتصاد کشور را به بحران فلج‌کننده کشانده و جامعه‌ی زیر فشار فقر و گرانی را به سری انفجار رانده است، در عمده‌ترین وجوه، فرمول‌های صادر شده از همه‌ی این نهادهاست.» (کار ۷۷، ص ۵)

همان‌طور که مشاهده می‌شود با برنامه نئولیبرالی تعدیل اقتصادی از دو زاویه می‌توان برخورد داشت. زاویه اول آن است که ما به آن اعتقاد داریم و فداییان اکثریت نیز در گذشته‌ای نزدیک به آن باور داشتند و آن عبارتست از اینکه برنامه تعدیل اقتصادی را حکام راست‌گرای ج.ا. به کشور ما وارد کرده و آن را به جامعه ایران تحمیل ساختند و در نتیجه مبارزه با این برنامه شکلی از مبارزه و جنبه‌ی از مبارزه با این رژیم است. زاویه دیگر، زاویه سلطنت طلبان و کنگره چهارم اکثریت و پاره‌ای دیگر است. این گروه بدون آنکه به قسمت اول ماجرا یعنی تحمیل این برنامه بر مردم ایران توسط رژیم فقها اشاره‌ای کند، کار را از وسط آغاز می‌کند و اکنون که پیامدهای فاجعه‌بار اجرای این برنامه بر کشور ما مشخص شده است، مدعی است که "ساختار سیاسی رژیم فقها" موجب "شکست" برنامه تعدیل اقتصادی گردیده است. این دو برخورد هم تنها ناشی از اختلافات نظری نیست. مسئله، دو درک طبقاتی و در نتیجه دو دیدگاه سیاسی به کلی متفاوت است. مسئله آن است که کدام جبهه را انتخاب کنیم و فداییان اکثریت (در کنگره چهارم) آشکار جبهه خود را انتخاب کرده‌اند.

حذف "تجار بزرگ"

در قطعنامه سیاسی کنگره سوم آمده بود «در حال حاضر مسئولیت اصلی فلاکت اجتماعی کشور با دو گروه اجتماعی/انگلی یعنی روحانیت حاکم و تجار بزرگ متحد آن‌هاست. نمایندگان سیاسی این دو گروه هسته اصلی بلوک قدرت را تشکیل می‌دهند. مبارزه با این قدرت مضمون اصلی مبارزه سیاسی و اجتماعی سازمان ما در شرایط فعلی است.» اگر در سند خط مشی انتشار انگل از غارتگر حذف شده بود، در این جا نیز "تجار بزرگ" مورد لطف و مرحمت گردانندگان کنگره قرار گرفتند و از مسئولیت فلاکت

تاکید بر "خصلت فقهانی و استبدادی" رژیم، در کنگره اخیر آشکار در همان جهت سیاست جناح راست اپوزیسیون قرار گرفته و هدف آن خارج کردن انگل‌ها و غارتگران اجتماعی از زیر ضربه جنبش توده‌هاست. در حالیکه به اعتقاد ما مبارزه بر علیه "غارتگران اجتماعی" و رژیم فقها نه تنها هیچ تناقضی با یکدیگر ندارد، بلکه بر عکس در کنار یکدیگر مفهوم و معنای واقعی خود را باز می‌یابد.

مفهوم "تحول دمکراتیک"

در سند خط مشی کنگره سوم آمده بود «ما می‌کوشیم نارضایتی و مبارزه مردم علیه رژیم، در جهت تحولات دمکراتیک و ترقی خواهانه سمت گیرد و رژیم را هر چه بیشتر به عقب‌نشینی وادار سازد.» در سند کنگره چهارم واژه "ترقی خواهانه" حذف گردیده و عبارت مذکور بدین شکل تغییر یافته است: «ما با کارست تروریسم در مبارزه سیاسی مخالفیم و می‌کوشیم مبارزه مردم در جهت تحولات دمکراتیک در جامعه سمت گیرد و رژیم را به عقب‌نشینی هر چه بیشتر وادار سازد.» این تغییر چه مفهومی دارد و چه هدفی از آن دنبال شده است؟

چنانکه مشاهده می‌کنیم، اسناد کنگره‌های سوم و چهارم دو مفهوم کاملاً متفاوتی از تحول دمکراتیک ارائه می‌دهد. براساس سند کنگره اخیر، مفهوم تحول دمکراتیک از جنبه محتوایی آن یعنی جنبه ترقی خواهانه و به نفع توده‌های مردم خارج شده و جنبه شکلی آن یعنی تحول از راهی غیر از تروریسم مورد توجه قرار گرفته است. واقعاً جای تعجب است که گردانندگان سازمان اکثریت در "کمال بیطرفی" و "فارغ از هرگونه ایدئولوژی" تا به کجای قضایا اندیشیده‌اند. از این پس وقتی در سازمان اکثریت گفته می‌شود که «ما خواهان تحولات دمکراتیک هستیم» معنای آن این نیست که سازمان خواهان تحول ترقی خواهانه است، بلکه مفهوم آن این است که با "کارست تروریسم در مبارزه سیاسی" مخالف است. این تعبیر از "دمکراسی" در جای دیگر نیز مورد تأکید قرار گرفته و گفته می‌شود: «ما برای گذار از استبداد حاکم به دمکراسی و نهادهای ساختن آن بر روش‌های دمکراتیک مبارزه تکیه می‌کنیم و می‌کوشیم این گذار از طریق انتخابات آزاد انجام پذیرد.» البته این یک مفهوم مندرآوردی گردانندگان اکثریت از "دمکراسی" و "تحول دمکراتیک" است. تحول دمکراتیک آن تحولی است که نه به نفع یک گروه و قشر خاص، بلکه به نفع وسیع‌ترین توده‌های خلق باشد و هیچ ارتباطی با کارست تروریسم در مبارزه سیاسی یا انتخابات آزاد ندارد. بدین ترتیب آنها قبلاً سوسیالسم را کنار گذاشتند، اکنون مفهوم "دمکراسی" را هم وارونه تعریف می‌کنند. در سند خط مشی سازمان اکثریت تغییرات دیگری نیز به عمل آمده است که ما در آینده درباره آن سخن خواهیم گفت.

"تعدیل اقتصادی"

یکی دیگر از اسناد کنگره سوم قطعنامه سیاسی است که پاره‌ای تغییرات انجام یافته در آن را از نظر می‌گذرانیم. در قطعنامه سیاسی کنگره سوم درباره تعدیل اقتصادی آمده بود: «برنامه تعدیل اقتصادی آقای رفسنجانی در جهات عمده آن آشکارا شکست خورده است. علت این شکست در وهله اول سلطه ولایت فقیه بر کشور و نیز عملکرد شخص رفسنجانی است که ...» در قطعنامه سیاسی کنگره چهارم، جمله مزبور با حذف اشاره به "عملکرد شخص رفسنجانی" چنین تکرار شده است: «برنامه تعدیل اقتصادی که ظاهراً برای غلبه بر بحران اقتصادی طراحی شده بود، به دلایل مختلف، بویژه ساختار سیاسی رژیم فقها، شکست خورد.»

به این ترتیب برنامه تعدیل اقتصادی پس از اینکه یکبار دو سال پیش شکست خورده بود، اکنون پس از دو سال دوباره شکست خورده است، بدون اینکه هیچ کس بداند که سرانجام تکلیف دو ساله اخیر که ظاهراً کنگره چهارم برای بررسی آن تشکیل شده، چه بوده است. تردید نیست که در فرمولبندی قطعنامه کنگره سوم سازمان اکثریت و ادعای "شکست" برنامه تعدیل اقتصادی، نارسایی و ابهام‌های بزرگی وجود دارد که مورد استفاده گردانندگان کنگره اخیر قرار گرفت. با اینحال در اسناد مصوب کنگره سوم اشارات بسیار واضح و روشنی وجود دارد که موضع سازمان در قبال این برنامه را کاملاً مشخص می‌کند. مثلاً: «در سال‌های اخیر کارفرمایان و مدیران تعرض علیه دست‌آوردهای کارگران را تشدید کرده و اخراج‌های کارگران ابعاد نگران‌کننده‌ای یافته است. با آنکه جنبش کارگری خصلت تدافعی دارد و با مقاومت در برابر بی‌اعتنایی رژیم به عوارض سیاست تعدیل اقتصادی قابل تبیین است...»

نمونه دیگر: «اکنون پاپی‌های روی آمدن عوارض اجرای سیاست تعدیل اقتصادی فشارهای تازه‌ای بر روستاییان وارد می‌شود...» «برنامه

«آفت ناسیونالیسم افراطی و بنیادگرایی عامل بسیاری از فجایع جهان امروز است.» تردید نیست که در این مورد حق با گردانندگان سازمان اکثریت است. اما پرسش اینجاست که چگونه این آقایان نقش امپریالیسم و انحصارات صنعتی-سیاسی غارتگر در فجایع جهان امروز را نمی بینند و تنها به آنچه زاده سیاست امپریالیستی در جهان امروز است توجه می کنند؟ در مورد اوضاع منطقه نیز در اشد کنگره سوم آمده بود:

«ما خواهان جهت گیری سیاست خارجی به سود برقراری صلح و امنیت در منطقه هستیم. در عین حال ما مداخله جویی و سیاست های توسعه طلبانه رژیم های حاکم بر سایر کشورهای منطقه بویژه اسرائیل و ترکیه را نیز محکوم می کنیم.» در کنگره چهارم گفته شد:

«ما از عادی سازی روابط ایران و اسرائیل استقبال می کنیم و آن را در خدمت صلح در خاورمیانه می دانیم.» طبیعی است که دیگر سخنی از محکوم کرده اسرائیل و سیاست های توسعه طلبانه آن در منطقه دیگر در میان نیست.

بدعت غیر دمکراتیک

سند اصلی هر کنگره و اجلاس جدی سازمانی، گزارش عملکرد رهبری در فاصله دو اجلاس خطاب به اعضا و هواداران و در جریان گذاشتن عموم مردم از آن است. این رویه در اجلاس های و کنگره های قبلی سازمان اکثریت نیز رعایت می شد، چنانکه گزارش عملکرد شورای مرکزی، سند اصلی و مفصل ترین تجزیه و تحلیل کنگره سوم را تشکیل می داد. اما در گزارش چهارمین کنگره منتشره در نشریه کار می خوانیم که «در دستور کار کنگره تصویب گزارش شورا (مرکزی) پیش بینی نشده بود.» به این ترتیب گردانندگان کنگره اخیر عدم پیش بینی تصویب گزارش رهبری را (که در بعضی احزاب وجود دارد) به معنی عدم انتشار این گزارش گرفته اند و در نتیجه کنگره چهارم از مهمترین سند تحلیلی خود محروم شده است. با توجه به حذف سند «دیدگاه ها و آماج های سازمان...» مجموعه اسناد تحلیلی کنگره چهارم به دو سند «خط مشی سیاسی» و «قطعه نامه سیاسی» (در مجموع کمتر از ۲ صفحه) محدود شده است، که این هر دو خود رونویسی شده اسناد کنگره سوم با حذف کامل گرایش و آثار «چپ» از آنهاست.

همه این ها در مجموع ماهیت سرهم بندی شده کنگره اخیر و هدف از پیش دقیقاً تعیین شده آن را، یعنی پایان دادن به هویت «چپ» سازمان اکثریت، نشان می دهد، با اینحال نباید فراموش کرد که رهبری اکثریت با عدم انتشار گزارش عملکرد رهبری، یک بدعت غیردمکراتیک نیز از خود برجای گذاشته است و گزارش کار خود را تنها در اختیار به اصطلاح «کنگره ای» قرار داده است که بیش از ۴۰ درصد نمایندگان آن را، بنا به نوشته نشریه کار، اعضای شورای مرکزی و یا مدعوین آن تشکیل می داده اند. البته وقتی که گردانندگان اکثریت در طی دو سال اخیر تمام قرا را و مصوبات کنگره سوم را به زیر پا نهاده و آنها را به کاغذ پاره ای تبدیل نمودند، دیگر چه جای انتشار گزارش عملکرد رهبری وجود خواهد داشت. بدین دلیل است که باید تلاش کرد تا این بدعت غیردمکراتیک رهبری اکثریت به یک سنت و رویه تبدیل نگردد و بویژه به دیگر سازمان های چپ سرایت پیدا نکند.

سخن آخر

کنگره چهارم سازمان اکثریت با کنار گذاشتن سوسیالیسم، با سکوت درباره امپریالیسم و انحصارات غارتگر جهانی، با فراموش کردن زحمتکشان و شرایط زندگی و نبرد آنها، با خاموشی گزیندن درباره انتشار انگل و غارتگر و تجار بزرگ و ... عملاً بر یک دوران تاریخی در حیات سازمان اکثریت پایان گذاشت و به هویت «چپ» این سازمان خاتمه داد. اما اینکه این دوران تا چه مدت به دراز کشد را نمی توان از هم اکنون پیش بینی کرد. تا آنجا که به نقشه پردازان و گردانندگان اصلی کنگره اخیر مربوط می شود، آنها مسیر خود را آگاهانه برگزیده اند و از نظر آنها همه چیز پایان یافته است، اما تا آنجا که به اعضا و هواداران رزمنده و مبارز سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مربوط می شود، نه تنها هیچ چیز هنوز پایان یافته نیست، که نبرد تازه آغاز شده است. تردید نیست که رهبری اکثریت نخواهد توانست آنچنان و به آن سادگی که خود تصور می کرد، سمت گیری کنگره اخیر را در مجموعه سازمان اکثریت، بویژه در داخل کشور به پیروزی برساند. ما یقین داریم که سرنوشت سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نه در کنگره ها و اجلاس های این چنینی، بلکه توسط اعضا و هواداران مبارز این سازمان، توسط کسانی که همچنان به نبرد برعلیه امپریالیسم و برای دمکراسی و سوسیالیسم و بنیاطر منافع زحمتکشان ایمان راسخ دارند، سرانجام تعیین خواهد شد. ■

اجتماعی» میرا گردیدند. در قطعه نامه سیاسی کنگره چهارم با اشاره به بحران در کشور تنها گفته می شود: «این وضع نتیجه حاکمیت رژیم فقه است.» در ادامه: «استبداد فقهی بزرگترین مانع حل مشکلات کشور ماست.» بدین ترتیب از دو گروه اجتماعی انگل، «تجار بزرگ آن به کنار رفت و فقط استبداد فقهی» باقی ماند. گردانندگان سازمان اکثریت به این نکته اشاره ای نمی کنند که اولاً استبداد فقهی در خلاف حکومت نمی کند و بر طبقات اجتماعی معین متکی است و پرسش اساسی اینجاست که این ها چه طبقاتی از جامعه هستند و ثانیاً استبداد فقهی که فی نفسه هدف نیست. این استبداد برای آن برپاست که بتواند منافع طبقات معینی از جامعه و غارتگری و بهره کشی آنها را تضمین نماید و تداوم بخشد.

وضع زحمتکشان

در قطعه نامه سیاسی کنگره سوم آمده است: «ما از خواست های دهقانان و دامداران زحمتکش دفاع می کنیم و بر جلب جوانان آگاه روستا، بویژه آموزگاران و کارکنان زحمتکش دولتی در روستاها به سوی برنامه خود تاکید می ورزیم.» و در جای دیگر «حاشیه نشینان جزو محروم ترین اقشار کشورند... سازمان از تامین شرایط برخورداری حاشیه نشین ها از یک زندگی انسانی حداقل و از مبارزات آنها به خاطر این مطالبه مشروع دفاع کرده و به بی توجهی و زورگری های دولت در مورد آنها معترض است.» «ما از مطالبات و خواست های کارکنان دولتی حمایت کرده و علیه فشارهای رژیم نسبت به این اقشار زحمتکش و بویژه فرهنگیان، اساتید و نیز پرسنل نیروهای مسلح مبارزه می کنیم.»

شاید دیگر لازم نباشد اشاره کنیم که در کنگره چهارم تمام این تاکیدات بر وضع زندگی روستاییان، آموزگاران، جوانان، حاشیه نشینان و... به طور کل حذف گردیده است و چنانکه قبلاً هم گفتیم در این اسناد حتی یکبار هم واژه «زحمتکش» به کار نرفته است که قرار باشد دفاعی از او صورت گیرد یا جلب آن هدف قرار گیرد. مبارزه نکردن با اقشار انگل و تجار بزرگ، عدم حمایت از زحمتکشان را هم بناگذاشته بدنبال خواهد داشت.

درباره اوضاع جهان

بخشی از قطعه نامه سیاسی کنگره های سوم و چهارم به بررسی اوضاع جهانی اختصاص دارد که بررسی آن روشنتر بسیاری از مسایل خواهد بود. در قطعه نامه سیاسی کنگره سوم تحت عنوان «درباره روندهای جهانی» آمده بود: «۱- تشدید تضادهای همه سویه میان قدرت های بزرگ صنعتی- نظامی با کشورهای کم رشد یافته، تلاش برای حفظ و گسترش بازار تسلیحات نظامی و کانون های جنگ و تنش از سوی این قدرت ها علیرغم پایان جنگ سرد، تلاش انحصارات صنعتی-نظامی برای تامین منافع خویش از طریق غارت دیگر کشورها، تخریب مناسبات میان ملت ها و ویران سازی محیط زیست و نیز بحران های سیاسی-اجتماعی کشورهای نارشد یافته و ناتوانی آنها در غلبه بر مشکلات بیشمار خویش منشا اصلی بحران ها و ناهنجاری های کنونی در جهانی است.»

اما در قطعه نامه «پیرامون اوضاع سیاسی» کنگره اخیر همان طور که قابل پیش بینی است هرگونه اشاره به نقش امپریالیسم و انحصارات صنعتی- نظامی در غارت دیگر کشورها به کنار گذاشته شده است و بنحوی که گویا گردانندگان اکثریت در سازمان ملل مشغول سخنرانی هستند، گفته می شود:

«اوضاع جهان: ۱- نظام ناعادلانه اقتصاد جهانی، یکی از علل مهم فقر و عقب ماندگی کشورهای کم رشد یافته است... برای غلبه بر این بی عدالتی باید در نظام مبادلات جهانی، نیروی کار انسانی و مواد خام جهان سوم ارزش و موقعیت واقعی خود را بیابند. مکانیزم های موثر برای جلوگیری از اعمال فشار اقتصادی کشورهای ثروتمند بر کشورهای فقیر ایجاد شود، بدین کشورهای فقیر به جهان ثروتمند لغو گردد...»

مصوبات کنگره سوم و چهارم نشانگر دو نگرش به کلی متضاد درباره مسایل جهانی است. در یکی این نظام به مبارزه فراخوانده شده و در دیگری کاملاً مورد پذیرش قرار گرفته است. اکنون دیگر هیچ بخشی از امپریالیسم و غارت دیگر کشورها در میان نیست، بلکه «غارتگران» و «غارت شدگان» جای خود را به کشورهای «ثروتمند و فقیر» داده اند. راه حل گردانندگان اکثریت برای نظام ناعادلانه اقتصادی جهانی آن است که «در نظام مبادلات جهانی، نیروی کار انسانی و مواد خام جهان سوم ارزش و موقعیت واقعی خود را بیابند.» هیچ بخشی از اینکه اصولاً چرا کشورهای «جهان سوم» باید ارائه کنند نیروی کار و مواد خام به جهان بقول آنها «ثروتمند» باشند، در میان نیست. در ادامه بحث اوضاع جهان در کنگره اخیر آمده است:

"چپ انقلابی" بدون

ایدئولوژی خلع سلاح است!

آنکس که زیر پوشش گریز از "اراده گرائی"، ایدئولوژی زدائی را تبلیغ می کند، در واقع عمر مفید سیاسی خود را در جبهه چپ انقلابی تلف می کند!

انتقام سرمایه داری

اجتماعی در کنار یکدیگر قرار گیرند، اما در عین حال اعلام مواضع ایدئولوژیک در برابر رقبای تاریخی و حتی متحدان نزدیک، ضرورتی است، که ما نیز حق داریم از آن برخوردار باشیم!

پایبندی به این سیاست اصولی را باید، همانطور که مارکس، انگلس و لنین بارها تأکید کردند (۱)، حتی در زمانی حفظ کرد، که در مبارزات افشار روشنفکری و بین ناپستی چپ و یا دیگر متحدان تاریخی در انقلاب ملی-دمکراتیک، تزلزل بچشم می خورد.

با فروپاشی "سوسیالیسم واقعا موجود" یورش سرمایه داری برای بازپس گرفتن دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان و توده های مردم در سیرد برای عدالت اجتماعی خلاصه نمی شود، بلکه نبرد همه جانبه تئوریک بمنظور گسترش تشتت نظری در بین نیروهای چپ نیز تشدید شد، تا سلاح شناخت تئوریک-علمی روندهای اجتماعی از این طریق کند و بی اثر شود.

این روند در درون جنبش چپ میهن ما نیز بشدت بچشم می خورد و تا کنون موجب جدایی بخش هایی از جنبش چپ از مواضع انقلابی شده است. در این روند جای سازمان فدائیان خلق (اکثریت) نمونه ای بارز است، که پس از کنگره اخیر (چهارم) تشدید نیز شده است.

یک نمونه برجسته در این روند را می توان در این تفکر یافت، که گویا ایدئولوژی امری مربوط به وجدانیات و مالا شخصی است و یا «ماتریالیست و یا آیدالیست بودن اعضای یک سازمان سیاسی، ربطی به سازمان و سیاست آن ندارد و نباید داشته باشد، زیرا در غیراینصورت "سازمان در حد یک فرقه سیاسی-مذهبی تنزل پیدا می کند" و نمی تواند یک سازمان "دمکراتیک" باشد» (کار شماره ۱۱۶، ۲۲ شهریور ۱۳۷۳، "عمر دوباره"، نطق جمشید طاهری پور در کنگره).

در همین مقاله، چند خط آنطرف تر ناگهان نویسنده در مورد "تفکر اجتماعی معاصر" می نویسد، «تا آنجا که من دانسته ام، تفکر اجتماعی معاصر دستاوردهای همه ی بشریت است، که بر آموزش های اساسی مارکس شالوده ریزی شده است». (توجه کنیم! در این تنز صحت از تفکر اجتماعی و جمعی است و نه باورهای شخصی افرادی، که براساس تر اول در خانه شان نشسته و ناگهان به شناخت ها و تزه های معیرالقول دست می یابند!)

گره فکری کدام است، که موجب چنین تناقض گویی عضو یک سازمان چپ می گردد؟

در واقع هم درک بانیان سوسیالیسم علمی (مارکس، انگلس و لنین) از دستاوردهای دانش بشری در طول رشد آن از مراحل اولیه، افسانه ای و خوابگونه به سطح علوم دقیقه امروزی است، که تفکر اجتماعی معاصر را از یک جهان بینی خرافاتی-افسانه ای و مذهبی تا حد جهان بینی علمی ارتقا داده است. این روند تعالی یابنده تاریخی نه در خلا، بلکه در واقعیت رشد جوامع بشری تحقق یافته است، که مارکسیسم آنرا در چهارچوب صورتبندی های اقتصادی-اجتماعی از کمون اولیه تا جامعه سوسیالیستی و کمونیستی آینده توضیح می دهد و نشان می دهد، که تفکر اجتماعی هر حاکم دوران، که عمدتا چیزی جز ایدئولوژی طبقات حاکم در جامعه نیست، نه در یک خلا، اجتماعی، بلکه در چارچوب روابط طبقاتی و تولیدی حاکم در دوران معین شکل گرفته و بشابه تفکر طبقات حاکم بر جامعه عمل می کند.

مارکسیسم-لنینیسم علم است. لذا باید آنرا همانند علم آموخت و مقولات، اصطلاحات و تعریف های آنرا بکار برد. بکار بردن لغات خود ساخته و یا از مدافعان ایدئولوژی بورژوازی به عاریت گرفته، مفاهیم علمی را مخلوش می سازد. نمی توان چنین سخن گفت و نوشت، اما خود را پایبند آموزش های اساسی مارکس تصور کرد.

بکاربردن لغات و اصلاحات نادقیق "زبان حاکمان" (۲) است، که می تواند وسیله ای برای تحمیل توده ها و پاشیدن خاک بچشم آنها ریختن شود. از اینرو باید از آن دوری جست.

بر این پایه است که نمی توان "ایدئولوژی" و بطور مشخص "جهان بینی علمی" مورد نظر مارکسیسم را با "جهان بینی عمومی-عامیانه" (گرامشی) هر انسان مخلوط کرد و به آن مهر "وجدانی" و "شخصی" زد و با آموزش های اساسی مارکس در تضاد قرار نگرفت.

از دیدگاه مارکسیسم، ایده آلیسم، نه "خوب" است و نه "بد"، نه "وجدانی" است و نه "شخصی"، بلکه بدون کم و کاست دیدگاه فلسفی بورژوازی است برای آندیشیدن به مسایل میهن خود و جهان، بمنظور به جریان انداختن این "مسایل" در جهت منافع طبقاتی خویش. دقیقا همین موضع را هم یک ماتریالیست دنبال می کند، با این تفاوت که می خواهد از فلسفه ماتریالیستی

تغییرات چشمگیری در صفوف متحدان و در عین حال رقبای تاریخی مدافع انقلاب بهمن و اهداف میهنی و مردمی آن در سال های اخیر بروز کرده است، به نحوی که بسختی می توان با معیارهای ماه ها و سال های اولیه بعد از پیروزی انقلاب، جای متحدان امروزی مدافع این منافع انقلابی مردم میهن ما را در کنار یکدیگر تعیین کرد. دوری های آنروز، به نزدیکی تنگاتنگ مواضع سیاسی امروز برخی از این متحدان انجامیده است، و برعکس شناخت های مشترک سیاسی-تئوریک با برخی از متحدان گذشته، از جمله از امپریالیسم و نقش جهانی آن، امروز بکلی مختل شده است.

درک مشترک میان افشار، نیروها و شخصیت های ملی و دمکرات و مدافعان سوسیالیسم علمی (چپ انقلابی) از سیاست های امپریالیستی علیه منافع ملی ایران هنوز کمرنگ است. همچنین خواست مشترک برای استقرار آزادی و حکومت قانونی (متکی به خواست توده های مردم) متأسفانه هنوز در تمام سطوح و صفوف مدافعان گذشته و حال اهداف انقلاب بهمن دیده نمی شود، باید برای تعمیق این تفاهم و رشد آن تا رسیدن به اتحاد عمل های مشخص برای مقابله با توطئه های امپریالیستی کوشید. گرچه در عین حال نمی توان تشتت نظری بین نیروهای چپ، چه مذهبی و چه غیر مذهبی را انکار کرد.

در بین نیروهای چپ روشنفکر و افشار بین ناپستی میهن ما متأسفانه هنوز و در مواردی بشدت، تشتت نظری و در پی آن تزلزل و ناروشتی در عملکرد سیاسی، بچشم می خورد و از این طریق نیروی بسیاری خنثی می شود و از تاثیر گذاری آنها بر روندهای جاری کاسته می شود.

در جبهه دیگر، گروه هایی از چپ روشنفکری مذهبی نیز، علیرغم تجربه تلخ و حاصل ضد ملی ناشی از عملکرد نیروهای راستگرای مذهبی و مخالفان مذهبی اهداف دمکراتیک انقلاب بهمن، که خود آنها را "راست سنتی" و "راست مدرن" می نامند، هنوز قادر به دستیابی به استقلال کامل نظری، علمی و سیاسی و تدقیق صفوف واقعی نیستند و در اسارت پیوندهای مذهبی باقی مانده اند. در اینسوی صحنه، چپ روشنفکری غیرمذهبی ایران نیز بنا ایدئولوژی زدایی از خود، عملا به مبلغان سیاست راست و سوسیال دموکرات در بین نیروهای چپ، به ویژه در خارج از کشور، تبدیل شده است.

این روند منفی در صفوف چپ روشنفکر غیر مذهبی ایران، که مورد بحث در این نوشته است، موجب آن شده، که آنها به حاملان اهداف تئوریک و ایدئولوژیک سرمایه داری امپریالیستی به درون صفوف چپ تبدیل گردند. این آن نکته است، که از اهمیت بسیار جدی در مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک چپ انقلابی و مدافع سوسیالیسم علمی برخوردار است.

نمونه این امر، یورش همه جانبه سیاسی-ایدئولوژیک سرمایه داری علیه "لنینیسم" است، که هدف آن سپردن مارکسیسم-لنینیسم به بایگانی انقلاب جهانی و محبوس ساختن آن در کتابخانه ها و انستیتوهای تحقیقاتی سرمایه داری است! به امید آنکه فلسفه دوباره در خدمت توضیح جهان و نه آنطور که بانیان سوسیالیسم علمی، مارکس و انگلس می طلبند، برای تغییر جهان بکار گرفته شود.

وحدت عمل

البته تفاوت دید ها میان نیروهای چپ میهن ما (مذهبی و غیرمذهبی) نفی کننده وجوه مشترک برای مبارزه در جهت اهداف معین نیست و نباید باشد.

اشاره به این حقایق را نباید به مثابه نفی و یا کم ارزش دانستن وزن و جای آنها در مبارزات جاری ارزیابی کرد. انتخاب مواضع حقی همگانی است، که نیروی چپ میهن ما را نیز دربر می گیرد. باید امیدوار بود، که نیروهای چپ برای دستیابی به دموکراسی، ترقی اجتماعی، استقلال ملی و سرانجام عدالت

"همگرایی" در خدمت حاکمان

مفشوش ساختن درک مارکسیسم از فلسفه و ایدئولوژی، از طریق بکار بردن اصطلاحات ناروشن و غیردقیق، یکی از همان وسایل و شیوه‌های متداول نبرد ایدئولوژیک سرمایه داری علیه مارکسیسم است. البته اینکه من ماتریالیست هستم، یا ایده آلیست، مربوط به من است و پرسش درباره آن جز تفتیش عقاید نیست و باید آنرا محکوم دانست، اما چرا باید مروج کوشش سرمایه داری برای "همگرایی" دو فلسفه بود؟ که در تحلیل نهایی چیزی جز تمکین ماتریالیست‌ها از ایده آلیسم حاکم در روابط اجتماعی-تولیدی سرمایه داری نخواهد بود. هدف این کوشش تبدیل نیروی چپ انقلابی به چپ در خدمت "راست" و منافع سرمایه داری است.

کوشش برای تحمیل همگرایی ایدئولوژیک در یک حزب و سازمان سیاسی، تحت عنوان "برقراری دموکراسی"، یعنی محروم ساختن زحمتکشان از سازمان انقلابی خویش در مبارزه اجتماعی. امری بیکه حفظ روابط موجود حاکم سرمایه داری را دنبال می‌کند و در خدمت طولانی کردن حاکمیت آن است!

تبلیغات شدید علیه لنینیسم در دوران اخیر توسط محافل و مداحان سرمایه داری تبلیغاتی و دنباله روی چپ ایدئولوژی‌زدانی شده از این تبلیغات، که با تهمت جایگزین کردن "اراده" بجای "قانونمندی‌های تحول اجتماعی" (تشریه کار همان مقاله "طاهری پور") و القاء لنینیسم بعنوان یک "عالمی گری" در مارکسیسم انجام می‌شود، در خدمت همین سیاست همگرایی قرار دارد. تبلیغات می‌کوشد تا عمل انقلابی توده‌های میلیونی روسیه علیه سیاست ادامه جنگ توسط دولت بورژوازی پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ را، نتیجه "ارادگری" لنین و بلشویک‌ها قلمداد کند، و نه نتیجه تجربه و شناخت مشخص توده‌های میلیونی از سیاست دولت موقت کرسکی و مبارزه بلشویک‌ها در این دوران. شناختی که به پیوستن اکثریت نمایندگان "شوراها" به حزب آنها، شرایط برقرار حاکمیت شوراهای انقلابی و پایان دادن به وضع "دو دولتی" در روسیه انجامید. حاصل این مثنی فراخوان لنین و بلشویک‌ها به دولت‌های متخاصم برای "مذاکرات بی درنگ صلح دموکراتیک" بود. (نطق لنین در دومین کنفرانس سراسری شوراهای روسیه، مجموعه آثار، جلد ۲۲، ص ۲۳۹)

نفی این تجربه توده‌ها و تهمت اراده گری به لنین عملاً محروم کردن زحمتکشان است از بررسی دیالکتیکی اوضاع مشخص تاریخی و اتخاذ تصمیم مشخص در شرایط معین در جهت ترقی اجتماعی. هم تهمت اراده گرایی و هم ارزیابی انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ به عنوان یک اقدام "شبه کودتایی" (اصطلاحی که برخی از مذهبیین چپ ایران نیز بطور غیرانتقادی از آن استفاده می‌کنند-تشریه عصر ما شماره ۲۲)، چیزی جز محروم ساختن زحمتکشان از اقدام انقلابی برپایه تحلیل مشخص دیالکتیکی اوضاع معین نیست، که نتیجه مشخص آن تبدیل یک حزب انقلابی به یک حزب رفرمیستی و در خدمت سرمایه داری است. (۲)

خواست ایجاد سازمان‌های غیرایدئولوژیک و ایدئولوژی‌زدایی شده - که خود تلاشی است برای پنهان کردن پذیرش ایدئولوژی حاکم-، با این تز که در آنها دارندگان نظرات ایده آلیستی و ماتریالیستی در کنار هم با صلح و صفا زندگی و فعالیت می‌کنند و با تنظیم یک "قرارداد اجتماعی"، رشد دموکراتیک جامعه را تضمین می‌کنند، نهایتاً پرده پوشی تجربه تلخ و دردناک توده‌ها از نبرد طبقاتی در زندگی اجتماعی است.

تجربه کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب بهمن ۵۷ و همچنین ۱۵۰ کودتا و جنگ تجاوزگرانه، که سرمایه داری در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی به خلق‌های خود و خلق‌های دیگر تحمیل کرده است، می‌آموزد، که در دوران‌های انقلابی و بحرانی، طبقات حاکم همیشه آماده بوده و هستند، تا قدرت خود را با بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌ها اعمال کنند. خوش خیالی و ساده‌نگری نیروها و جریان‌های انقلابی در "پایبندی به قانون" توسط طبقات حاکمه، آنطور که تجربه شیلی، پرتغال و... نیز نشان می‌دهد، همیشه با واقعیت خونین همراه بوده است، مگر با حضور سازمان‌های انقلابی بصورت علنی و قانونی در جامعه و بعنوان ضامن قانون!

طبقات استثمارگر حاکم همیشه در دوران‌های بحرانی به روی خلق آتش خواهند گشود و اگر بتوانند نیروهای انقلابی را تعقیب و سرکوب خواهند کرد. تکرار این واقعیت و یادآوری موارد مشخص آن توسط مارکسیست‌ها در برابر چپ غیرانقلابی و دچار ساده‌نگری شده، تنها ترسیم و بیان سیاست انقلابی در برابر سیاست رفرمیستی نیست، بلکه هشدار برای جلوگیری از زیر تیغ رفتن آنها نیز هست.

کوشش انواع جریان‌های سوسیال دموکرات در کشورهای غربی، که از درون احزاب کمونیست بدنبال فروپاشی سال‌های ۹۱-۸۹ بوجود آمد و در راس آنها احزاب سوسیالیست دموکرات آلمان و ایتالیا، برای القای گذار رفرمیستی

و شیوه بررسی دیالکتیکی در راه احقاق منافع طبقاتی زحمتکشان استفاده کند. البته می‌توان شرکت یک ایده آلیست و یا یک ماتریالیست در یک سازمان را علامت "دموکراتیک" بودن آن سازمان و یا وسیله جلوگیری از باصلطلاح تبدیل شدن سازمان به یک "فرقه سیاسی-مذهبی" نامید، اما نمی‌توان بدین ترتیب مدعی شد، که در راستای آندیشه‌های مارکس در هدایت جوامع امروزی حرکت می‌کنیم و درک درستی، از فلسفه ایده آلیستی و ماتریالیستی داریم.

آنتونیو گرامشی، ماتریالیست و انقلابی بزرگ ایتالیایی فلسفه را یک دانش انتزاعی نمی‌داند، که بخش روبنای جامعه را تشکیل می‌دهد، و مستقل از روند‌های اقتصادی و سیاسی وجود دارد، بلکه آنرا خیرمایه ارتباط و اتصالی می‌داند، که بوسیله آن "بلوک تاریخی" (blocco storico) زیربنای اقتصادی و روبنای جامعه در وحدت خود نگهداشته می‌شود. بر این پایه است، که نمی‌توان بطور جدی متصور بود، می‌توان در یک سازمان واحد، این خیرمایه حفظ وحدت و هماهنگی زیربنا و روبنای یک جامعه مشخص را بصورت دوگانه (ایدآلیسم، ماتریالیسم) حفظ کرد، بدون آنکه یکی را تابع دیگری نساخت. بدیهی است، که چنین تصویری با "آموزش‌های اساسی مارکسیسم" در تضاد است.

تبدیل سازمان‌های "تاب" طبقاتی به یک "جبهه ایدئولوژیک" نیز، در حقیقت "بی‌رنگ کردن" نظرات تئوریک و سیاسی طبقات استثمارشونده، لغو و محروم ساختن آنها از استقلال سازمانی-سیاسی است. این درحالی است که زحمتکشان برای دستیابی به اهداف روزمره و دورنمایی خویش و برقراری عدالت اجتماعی نیاز مبرم به ایجاد و توسعه فرهنگ روشنفکری خود دارند، تا بتوانند با تئوریزه کردن شرایط اجتماعی و تجربه اندوزی از پیکار اجتماعی (وحدت تئوری و پراتیک انقلابی)، در جهت ایجاد آگاهی اجتماعی خود عمل کرده و آنرا ارتقا بخشند، تا از این طریق پذیرش غیرفعال شرایط موجود را توسط توده‌ها، به کوشش برای تغییرات آگاهانه و فعال تبدیل سازند، یعنی "فلسفه عمومی" و وجدانی و شخصی را از سطح توضیح پدیده‌های اجتماعی (هر چقدر دورتر در تاریخ گذشته، بهمان نسبت آگاهانه و خواب‌گونه‌تر)، به سطح فلسفه برای تغییر شرایط اجتماعی به نفع زحمتکشان ارتقا دهند. دسترسی به این هدف تنها در پراتیک جمعی توده‌ها بوجود می‌آید، که جز از طریق فعالیت و پراتیک در یک سازمان مستقل و انقلابی عملی نخواهد شد. خبر این پایه است، که مارکسیسم وجود فعال حزب انقلابی زحمتکشان را شرط موفقیت نبرد برای ترقی اجتماعی ارزیابی می‌کند و برای آن نقش پیشاهنگ اجتماعی را قابل من شود. این یکی از اساسی‌ترین "آموزش‌های مارکسیسم" است، که عمود از آن برای معتقدان به آموزش‌های مارکس جایز نیست.

چه چیز را نمی‌خواهیم

بازگردیم به اوضاع مشخص ایران. برای برقراری حاکمیت مردم و دموکراسی در ایران، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، حتی برای نجات انقلاب بهمن، ما نیاز به یک "جبهه ایدئولوژیک" نداریم. آنچه که به آن نیاز است، برقراری یک "جبهه ملی" برای نجات ایران است. از اینرو ضروری است، که "چپ انقلابی" از دیدگاه نظری و فلسفی و خدشه‌ناپذیر خود دفاع کند، تا بتواند به نقش پیشگامی خود در جامعه عمل کند. این استواری در دیدگاه و عمل، نرد متحدها تاریخی چپ انقلابی نیز نیروی اعتماد را تقویت می‌کند.

آنها که به پیروی از یورش تئوریک امپریالیسم با "آموزش‌های اساسی مارکسیسم" به مخالفت برمی‌خیزند و مدافع ایدئولوژی‌زدایی از چپ و مخدوش ساختن هویت نظری و سیاسی احزاب و سازمان‌هایی چپ می‌شوند، عمر مفید سیاسی خود را کوتاه می‌کنند!

«اهمیت مبارزه برای حفظ و زلالی جهان‌بینی علمی" طبقه کارگر، که کمونیست‌ها از زمان مارکس و انگلس به آن پایبند هستند، ابزار جنبی جنبش سیاسی-اجتماعی نیست، بلکه شرط ساختاری موفقیت است. از کف دادن حق برخورداری از جهان‌بینی یکپارچه (کارگری)، به نفع ایدئولوژی بورژوازی در دوران اصول سیستم سرمایه داری، موجب خواهد شد، تا طبقه کارگر و سازمان‌های آن به ایفای نقش مغلوب در حلقه قانونمندی اجتماعی غالب (Dominant) سرمایه داری محکوم شوند...

تنها جریانی، که بتواند صحت جهان‌بینی علمی و نظرات اخلاقی خود را در اندیشه خود بهروراند و آنرا بصورت اجتماعی (در جامعه) توسعه دهد، قادر خواهد بود جامعه را تغییر دهد. (۳)

"جبهه ملی"

حزب اختصاصی نیست!

بدنبال درگذشت دکتر کریم سنجابی (از رهبران جبهه ملی ایران)، در کشورهای مختلف و با حضور برخی اعضای رهبری خارج از کشور حزب ایران (حزبی که دکتر سنجابی عضو آن بود) و جبهه ملی، مراسم یادبودی برپا شد. در شهر کلن آلمان این مراسم با سخنرانی آقای علی راسخ همراه بود، که بعنوان یکی از رهبران خارج از کشور جبهه ملی ایران شناخته شده است. اینکه ایشان چه موقعیتی در جبهه ملی دارد و اصولا ترکیب رهبری جبهه ملی در خارج از کشور و احزاب حاضر در آن چگونه است؟ نه آنکه اهمیت ندارد، اتفاقا بسیار هم دارد، اما آنچه ما در اینجا می خواهیم به آن اشاره کنیم، نظرات اعلام شده سخنران جلسه یاد بود دکتر کریم سنجابی در شهر کلن آلمان است.

آقای علی راسخ در این جلسه، با تفاعل از چشم دوختن در چشم توده ای هائی، که در کنار چند ده شرکت کننده مراسم مذکور حضور یافته بودند، گفت: «... ما با اعضای حزب توده ایران و افسران میهن خواه آن مسئله ای نداریم. مسئله ما رهبری وابسته حزب است!...». البته ایشان درباره سوابق دکتر کریم سنجابی و اصولا جبهه ملی نیز مطالبی گفت، که حسب معمول این گونه مراسم، جز ذکر نیکی ها و افتخارات نبود!!

آقای راسخ، برحسب سن و سالی که از ایشان گذشته است، نباید از سرگذشت رهبران حزب توده ایران بی اطلاع باشد. بویژه آنکه در خانواده ای سیاسی بزرگ شده است و پدر ایشان از جمله بازاریان ملی ایران بود، که با دکتر مصدق رابطه ای دوستانه و سیاسی داشت. بنابراین شاید یادآوری زیر برای ایشان، تکرار دانسته ها باشد، اما مرور آنها در کنار سخنانی که وی در جلسه مورد بحث برزبان آورده است، احتمالا برای دیگران باید نه تنها مفید، بلکه هوشیارکننده نیز باشد!

الفد رهبران حزب توده ایران، که ایشان ظاهرا با شناخت سال های پیش و پس کودتای ۲۸ مرداد از آنها در جلسه یادبود دکتر کریم سنجابی یاد کرده اند، در مجموع خود به دو گروه تقسیم می شوند. آنها که از دست رژیم کودتا جان سالم بدر بردند و ناچار به جلائی وطن شدند و آنها که اسیر کودتاچیان ۲۸ مرداد شدند و سرنوشت های متفاوت و درعین حال درانگیزی یافتند. تصور نمی کنیم، که منظور ایشان از جمله ای که در بالا آرا نقل کردیم، امثال دکتر بهرامی، مهندس علوی و... باشد، بنابراین ظاهرا صحبت بر سر گروه دوم است. برای مزید اطلاع باید یاد آور شد، که از این جمع دوم، اردشیر آوانسیان، بقراطی، ایرج اسکندری، دکتر رادمثن و... همگی در مهاجرت جهان را بدرد گفتند. جمع دیگری از این عده نیز، که پس از پیروزی انقلاب ۵۷ به ایران بازگشتند و در کنار افسران قهرمان و از زندان رها شده حزب و اعضای جدید و جوان حزب توده ایران فعالیت علنی خود را آغاز کردند، طی دو یورش جمهوری اسلامی به حزب توده ایران به اسارت درآمدند و پس از ۷ سال زندان و شکنجه اعدام شدند. تنها باقی ماندگان این رهبری در داخل ایران، دکتر کیانوری و علی عموشی است، که اولی هنوز در اسارت جمهوری اسلامی است و دومی چند ماهی است به خانه اش بازگشته است. بنا براین حق اینست، که از آقای علی راسخ سوال شود: شما با کی مسئله دارید؟ با اشباح؟

ب- آقای راسخ، که به نیابت از همه اعضای جبهه ملی در جلسه یادبود مرحوم دکتر سنجابی سخنرانی کرد، یکبار دیگر همان قصه به تاریخ پیوسته "وابستگی" را پیش کشید، که گویا چون سدی در برابر همکاری و اتحاد بین جبهه ملی و حزب توده ایران است. ایشان حتما خیال نداشته اند، ما را به آمریکا و یا انگلستان وصل کنند، منظور ایشان همان اتحاد شوروی سابق بوده است. این قطب باصلاح وابستگی هم، که دیگر وجود خارجی در جهان ندارد و ظاهرا براساس همین واقعیت بود، که آقای راسخ فقط "وابستگی" را برزبان آورد، اما نتوانست بگوید وابستگی به کی؟ به کجا؟ و اگر هم به

(Transformation) از سرمایه داری به سوسیالیسم، درواقع چیزی نیست، جز کوشش برای انتقال تئوری "همگرایی" بدرون نظرات انقلابی مارکسیسم-لنینیسم و القای این تصور، که گویا می توان با یک "قرارداد اجتماعی"، که خود تعارض تلخی را پشت سر دارند، به "صلح و آشتی طبقاتی" دست یافت و عدالت اجتماعی را برای محرومان جامعه تامین ساخت و حتی به جامعه سوسیالیستی رسید!

اکنون این تصورات در شرایطی توسط "چپ دمکرات" تبلیغ می شود، که با فروپاشی "سوسیالیسم واقعا موجود"، سرمایه داری در جهان، چه در کشورهای متروپل و چه در جهان سوم و کشورهای سوسیالیستی سابق درصدد است، با بازیگری گرفتن تمام دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان، شرایط سرمایه داری "منجستی" کلاسیک را دوباره برقرار سازد. کشورهای سرمایه داری اروپایی در مقابل چشم "سوسیالیست های دمکرات" شده خودشان، حتی با کمک آنها (ازجمله در آلمان و ایتالیا) و همچنین در برابر چشم انواع "چپ های دمکرات" شده مهاجر ایرانی (ازجمله سازمان فدائیان اکثریت، حزب دمکراتیک مردم ایران و...) در صدد است، زیر پوشش "جامعه اروپایی" عملا دمکراسی را در کشورهای اروپای براندازد، واقعیتی، که اکنون توسط کمونیست های اروپایی نیز بیان می شود. بدین ترتیب پارلمان های کشورهای عضو قادر نیستند قوانینی را وضع کنند، که در جامعه اروپایی باید به آنها عمل شود، بلکه "کمیسرین" مربوطه در بروکسل، مرکز جامعه اروپایی است، که به این کار مشغول است. در حالی که پارلمان جامعه اروپایی در اشتراسبورگ تنها نقش مشورتی دارد، و پس از انتخاب کمیسار (وزیر) جامعه اروپایی در هر دوره، عملا نقش تعیین کننده ای را در تنظیم قوانین و کنترل اجرای آنها نخواهد داشت. این کمیسار ها در کنار ۳ هزار بروکرات منتصب توسط دولت های کشورهای سرمایه داری جامعه اروپایی، تنظیم قوانین و اجرای آنها سازمان می دهند.

دمکراسی در قاموس سرمایه داری پایبند به ایدئولوژی ایدآلیسم، دارای چنین محتوایی است. واقعا می تواند یک چپ معتقد به آموزش های اساسی مارکسیسم، و در نتیجه معتقد به ماتریالیسم و شیوه تفکر دیالکتیکی بود و در یک سازمان مشترک با معتقدین به ایدآلیسم و "دمکراسی" از نوع بورژوازی، بطور جدی به اهداف "خلقی" و انساندوستانه و برای تحقق عدالت اجتماعی همگرا شود؟ به اهداف خود دست یابد؟ این تصور یک گزافه گویی و خوش خیالی فاجعه آفرین نیست؟ این سوختن چپ ایدئولوژی زدایی شده در آتش راست و برای گرم نگه داشتن آتش "هژمونی سازمان و ایدئولوژی طبقات حاکم نیست؟

(۱) پیش از انقلاب ۱۳۵۷-۱۳۵۸، در جریان انقلاب و پس از آن مارکس و انگلس این موضع را اعلام داشتند، که کارگران باید به دفاع از خورده بورژوازی و بورژوازی در برابر فئودال ها بپردازند. انگلس همین فکر را در بحران سال های ۱۸۶۵-۱۸۶۴ توسعه داد و نوشت، که طبقه کارگر باید از حقوق دمکراتیک بورژوازی، حتی زمانی که بورژوازی از ترس قدرت طبقه کارگر از این حقوق صرف نظر می کند، دفاع کند (مجموعه آثار باند ۱۶، ص ۷۲).

(۲) زبان حاکمان، زبان حاکمان، که به ما دورنمای آینده مورد نظر آنها و ارزش های مورد نظرشان را تمجیل می کند، در هر جامعه طبقاتی وجود دارد. این نکته یکی از ابزار حاکمیت طبقاتی است. همانطور که آنتونی گرامشی می آموزد، آنکس که می تواند بجای استعار، کلمه "همکاری اجتماعی" (این کار و سرمایه) را بفرماید و توده ها را به آن باورمند کند، یک جبهه را در نبرد طبقاتی برده است. زیرا کلمات، نشانه های معمولی نیستند، بلکه دارای مفاهیم می باشند، حامل برداشت های غلیظ شده از روند ها و مفاهیم اجتماعی هستند، که واکنش های معینی را موجب می شوند... از زمانی که زبان سیاسی نیز راهت های خود را شیوه عمل "کپی" های تجاری و پیچیدگی ناخود آگاه توده ها را فرار داده است، انسان ها بجای دلایل قانع کننده، با آتش تبلیغات هدایت کننده روبهرو هستند، که هدف آن از کار انداختن اندیشیدن است. بحث، دیگر بر سر یافتن حقیقت بر پایه نقل نیست، بلکه بر سر آمادگی برای انطباق دادن خود با تبلیغات است. (Prof. Hans Heinz Holz)

(۳) (نظرات فلسفی و استراتژی سیاسی آنتونیو گرامشی، انتشارات Paul Rugenstein شماره سفارش دادن ۳۸۹۱۴۴۱۱۸۵)

(۴) اگر واقعا حاکمیت طبقات حاکم تنها در سازمان های حکومتی آنها خلاصه می شد، دولوت، ادارات، ارتش، پلیس و... آنوقت تغییرات یک سیستم اجتماعی در عمل هم بطور ساده و با بدست آوردن قدرت در مراکز حکمرانی این دستگاه ها می توانست انجام شود. این تصور کودتاچیان است. در حالیکه، "سرگونی" تنها وقتی از یک محتوای انقلابی برخوردار می شود و یک انقلاب است، زمانی که برپایه تغییر آرام و طولانی، در نحوه برداشت از زندگی، اشکال روابط انسان ها در جامعه، دورنمای فرهنگی، آموزشی و همچنین روابط اجتماعی-اقتصادی و بخش های مشابه تغییرات تحلی می یابد. در این تغییرات، روابط اقتصادی-تولیدی، به نظر "آنتونیو گرامشی" نقش اساسی و پایه ای را ایفاء می کند. (مخدا ۳)

* جز آن سرمایه خارجی در روسیه در سال ۱۹۰۲ در صانع راه آهن ۱۳٪ بود، که به هم عمده آن متعلق به فرانسه بود. در این زمان روسیه در جهت تبدیل شدن به یک کشور جهان سوم به مفهوم کلاسیک آن حرکت می کرد. در سال ۱۹۱۴ روسیه، یک کشور نیمه کلنی سرمایه داری اروپایی شده بود.

* هنگام تحلیل روسیه و انقلاب آن، باید اذعان کرد، که انقلاب بلشویکی، در کشوری بوقوع پیوست، که در حال رشد و عمدا کشاورزی بود. این انقلاب در واقع علیه غرب بود.

(نقل قول از کتاب "اقتصاد و زور، از کلونیالیسم تا نظم نوین جهانی" به قلم "نوام گرمسکی" به زبان آلمانی برگرفته شده است.)

زعم شما در گذشته بوده، حالا که دیگر اصل سؤال از صورت مسئله حذف شده است!

پ- آقای راسخ در سخنرانی خود گفت، که با اعضای حزب توده ایران و افسران شریف توده ای مسئله ندارد. ما فرض را بر همین ادعا می گذاریم و می پرسیم: وقتی از جمع رهبران گذشته حزب توده ایران به تعداد انگشتان یک دست هم، دیگر کسی در جهان نیست و اتحاد شوروی هم دیگر وجود خارجی ندارد، این بی مسئله بودن شما با اعضای حزب ما چه معنی و مفهومی دارد؟ لطفاً آنرا توضیح دهید، تا ما هم بفهمیم! اگر منظور اینست که با هر توده ای، که عضو رهبری حزب توده ایران شد، شما مسئله دارید و یا پیدا می کنید؟! پس چرا رک و پوست کنده نمی گوئید، که طرفدار حزب توده ایران فاقد رهبری هستید! و در واقع یعنی با انسجام و حیات حزب مخالفید! والا هر حزبی، در هر دوره از حیات خویش، رهبرانی را از دست می دهد و رهبرانی را برمی گزیند و هر نوع دخالت احزاب دیگر در این جایگزینی اجتناب ناپذیر عملاً دخالت در امور داخلی احزاب دیگر است. برای مثال از جمع رهبران احزاب متولفه در جبهه متولفه احزاب آزادخواه و سپس جبهه ملی ایران، تقریباً آخرین بازماندگان نیز جهان را ترک گفته اند و طبعاً کسان دیگری پرچم آنها را برافراشته اند، که روزگاری مانند آقای علی راسخ، عضو ساده و یا علاقمند به نظرات رهبران وقت جبهه ملی بوده اند!

البته اگر امثال ایشان با صراحت بنویسند و یا بگویند که با برنامه و فلان سیاست روز حزب موافق نیستند و به آن ایراد دارند، دیگر نیازی، نه ما و نه امثال ایشان به مقدمه چینی ها و نتیجه گیری ها نداریم. حزب توده ایران با آن جمعی همکاری می کند، که با آن هم نظر است و اعضای جبهه ملی نیز براساس برنامه و سیاست خویش، متحدین نزدیک خود را خواهند یافت! در اینصورت تکلیف همه روشن است.

چند یادآوری

حقیقت آنست، که برخی ملیون ایران هنوز نپذیرفته اند، که جهان تغییر کرده است و پاره ای سیاست ها کاربرد خود را از دست داده است. مثلاً یکی از این سیاست ها، همان "موازنه منفی" است، که فلسفه وجودی آن با از هم گسیختگی اتحاد شوروی نفی شده است. بر همین اساس، برخی تبلیغات و سوژه های ضد تبلیغی نیز کاربرد خود را بکلی از دست داده اند. مثلاً تکرار "نفث شمال" و یا همین اصطلاح "وابستگی" و... نفث شمال را حالا شرکت های امریکائی رسماً و علناً می برند و نفث هیچکس هم در ایران درسی آید و "وابستگی" واقعی و ضد ملی نیز اکنون تا حد حمایت آشکار و پنهان و علنی و ضمنی، از مبارزان هوایی ایران توسط اسرائیل و یا مداخله نظامی مستقیم امریکا در امور داخلی ایران، به مدال افتخار تبدیل شده است. همین کیهان لندن و یا نیمروز چاپ لندن را ورق بزنید، تا ببینید چه خبر است! گویا به برخی از ملیون خارج از کشور باید چنین توصیه کرد!

نقطه نظرات ملیون باقی مانده در داخل کشور را با دقت مطالعه کنید، تا ببینید از کدام ضرورت و در جهت کدام منافع ملی قد برافراشته اند. همین مجلات و نشریات داخل کشور را اگر ورق بزنید، با نام ها و چهره هائی آشنا می شوید، که ادعای رهبری ندارند، اما از رهبران صدر جبهه ملی نیز چند گام پیش اند و کلام را با درک جهان نوین و براساس ضرورت لحظه بردهان می آورند. اتفاقاً ما هم با این گروه از ملیون (چه امروز رهبر ضمنی و یا قطعی فلان حزب و جبهه باشند و یا فردا بشوند)، در صورت ادامه این مشی کنونی آنها، هیچ مسئله ای نداریم! با امثال آقای علی راسخ نیز براساس مرور همان حقایقی که در بالا به آنها اشاره شد، - حتی در حد رفع شبهه ایشان - می توانیم مسئله ای نداشته باشیم، اما بدان شرط که مسئله اصلی برای همه ما ایران و بهروزی واقعی مردم آن باشد!

واقعیت "جبهه"

جبهه ملی ایران، که نباید ادامه همان جبهه ای باشد، که در سال ۱۳۲۸ تشکیل شد، یک حزب سیاسی نیست، و بسیاری از مشکلات دوران حیات آن نیز ناشی از عدم درک همین نکته محوری است! این عدم درک تفاوت بین یک "حزب سیاسی" با یک "جبهه سیاسی"، بویژه در سال های اخیر موجب تحلیل رفتن بازهم بیشتر جبهه ملی ایران شده است و بنظر می رسد، تا ماهیت واقعی جبهه توسط علاقمندان به جبهه ملی درک نشود، این سیر نزولی ادامه خواهد یافت. ما قصد ورود به تحلیل و ارزیابی تاریخی را در اینجا نداریم، بلکه می خواهیم به واقعیت موجود اشاره کنیم. واقعیتی، که موجب می شود تا یک

عضو رهبری جبهه ملی، بدون آنکه معلوم شود وابسته به کدام یک از احزاب حاضر در جبهه است و کار پایه اتحاد مورد پذیرش وی در این جبهه کدام است، به میل خود می تواند از افسران عضو حزب توده ایران خوشش بیاید، امپا از رهبران آن نه! اعضای ساده حزب را پذیرا شود و ارواح رهبری حزب را وابسته بداند و...

منظور این نیست، که مثلاً اگر این ایرادهای سازمانی رفع شود، رهبران جبهه ملی چنین ارزیابی هائی را ارائه نخواهند داد، ممکن است این روش ادامه نیز بیاید، اما تفاوت آن شرایط با این شرایط در آنست، که در آنصورت همگان می دانند، فلان سخنران عضو ساده و یا رهبری کدام حزب سیاسی است و از جانب چه کس و یا کسانی به نام جبهه ملی صحبت می کند! بینیم واقعیت موجود چگونه است و چرا این واقعیت اجازه می دهد، تا نقش جبهه ملی، آنگونه که شایسته این نام است، جدی گرفته نشود:

هم در داخل ایران و هم در خارج از ایران، اکنون احزاب مختلفی فعالیت دارند. اختلاف نظر ها نیز کم نیست! اما علیرغم همه اختلاف نظر ها، اگر جبهه ای به مفهوم واقعی آن وجود داشته باشد و اساسنامه و برنامه اتحادی آن نیز مشخص باشد، هیچکس حق ندارد مانع پیوستن یک حزب فرضی، که کار پایه این جبهه را می پذیرد، بشود. در اینصورت اساس اتحاد و همکاری خوش اخلاقی این فرد یا آن فرد و یا مناسبات شخصی این رهبر با آن رهبر و یا برخی مناسبات قوم و خویشی نمی تواند ملاک عمل باشد.

در مورد تشکیلاتی که اکنون بعنوان "جبهه ملی در مهاجرت" فعالیت می کند، این معیارها در اساس خود وجود ندارند. اولاً معلوم نیست، چه احزابی در جبهه ملی حضور دارند؟ دوم اینکه کار پایه ائتلافی این جبهه چیست؟ ترکیب رهبری آن براساس کدام ضوابط و معیارها برگزیده شده است؟ مناسبات با احزاب غیر عضو در این جبهه چیست؟ رابطه غیرمستقیم با احزاب فعال در داخل کشور - در حد حمایت یا عدم حمایت از این موضع گیری و یا آن موضع گیری این احزاب در برابر رویداد ها - چیست؟ و...

اینها شناخته شده ترین سؤالات در برابر تشکیلاتی است، که خود را جبهه ملی نامد و یا با اهداف جبهه ای در یک ائتلاف سیاسی، تحت نام های مختلف فعالیت می کند. مانند "کنگره ملی" در افریقای جنوبی و یا "جبهه فارابوندو مارتی" در السالوادور و...

بنابراین، نخستین سؤالی، که رهبران جبهه ملی (مهاجرت و یا داخل کشور) پیش روی خود دارند، اینست، که جبهه ملی "حزب" است و یا "جبهه". هر نوع اشاره تاریخی به آغاز فعالیت جبهه ملی نیز، در شرایط کنونی فاقد اعتبار است، زیرا: از دل همان جبهه ملی سال ۱۳۲۸ نیز بلاناصله احزاب شکل گرفتند و برخی شخصیت های سیاسی حاضر در شورای بنیانگذاری و یا رهبری جبهه نیز بر ضرورت حفظ تشکیلات خود پای فشردند، که شناخته شده ترین آنها همان حزب ایران است، که مرحوم دکتر کریم سنجابی از جمله وابستگان و رهبران آن بود.

اگر این مرزها با همان دقتی که در بالا به آنها اشاره شد، مشخص نشود، کدام احتمالات ناگزیر پیش خواهد آمد:

از آنجا که نام "جبهه ملی" وثیقه نام و سابقه هیچکس نیست، احزاب و سازمان هائی، که عملاً در جامعه و یا مهاجرت فعال هستند، حق دارند، حتی تحت همین نام، یک جبهه ائتلافی تشکیل دهند و مبارزه ای مشترک را سازمان دهند. کدام حزب و یا احزاب و سازمان هائی در این جبهه جای دارند و یا ندارند را برنامه و اهداف آن جبهه تعیین می کند و نه خواست و میل این فرد یا آن شخص! مرزهای ملی بودن و یا غیر ملی بودن را نیز معیارهای این لحظه و این شرایط تعیین می کند و نه پیش فرض های مدفون شده در تاریخ مبارزات مردم ایران. مرزهای فکر و ایدئولوژیک نیز نمی تواند مانع و یا مشوق این حزب و یا آن حزب در پیوستن و یا نپیوستن آنها به یکدیگر در یک جبهه شود. در این صورت همان اندازه، که باورهای مذهبی افراد و یا حتی شکل مذهبی یک تشکل سیاسی (مانند نهضت آزادی ایران) نمی تواند ممانع پیوستن این تشکیلات به جبهه ای شود، که برنامه و اهداف سیاسی مشخص و آشکار دارد. طبعاً همین مانع شامل حال طرفداران سوسیالیسم و مارکسیسم نیز نمی تواند بشود. این درک ما از جبهه است و یقین داریم، که سیر حوادث در ایران علیرغم همه بغرنجی های آشکار و پنهان آن، سرانجام همه میهن دوستان را از هر گروه فکری و ایدئولوژیک در یک جبهه ملی و میهنی گرد هم خواهد آورد.

آنها که جبهه ملی را در حد یک حزب سیاسی می خواهند، می توانند حزبی واحد را با هر نام دیگری تاسیس کنند، اما نمی توانند بخشی از تاریخ سیاسی ایران را وثیقه فعالیت سیاسی حزب یا گروه خود کنند و آنرا از محتوائی، که داشته و باید داشته باشد، تهی کنند! ■

آذربایجان در آستانه انتخابات پارلمانی

اختیارات "علی اف" باز

هم بیشتر خواهد شد!

ع. کلبات

انتخابات پارلمانی در جمهوری آذربایجان قرار است در ۱۲ نوامبر در این کشور برگزار شود. اما کارزار تبلیغاتی همزمان با کشف نقشه ترور ریاست جمهوری، که به نظر بسیاری تلاشی بود برای کنار گذاشتن احزاب مخالف، شروع شده است. در ۳۰ ژوئیه در باکو، پایتخت آذربایجان یک بمب در مسیری، که قرار بود رئیس جمهور آذربایجان، "حید علی اف"، از آنجا عبور کند، کشف شد. در اواسط همین ماه سه ژنرال بازنشسته و دستگیر شدند، به نظر علی اف آنها و همچنین آیاز مطلب اف، که در سال ۱۹۹۲ از ریاست جمهوری برکنار شد و از آن موقع تاکنون در مسکو زندگی می کند، در ماجرای بمب گذاری نقش داشتند. به عقیده علی اف آنها از ماه مه همکاری همه جانبه ای را برای برکنار و یا قتل وی شروع کرده بودند.

باکو خواستار تحویل مطلب اف شد، ولی این تقاضا توسط مقامات روسیه رد شد و رئیس جمهور سابق نیز هرگونه مداخله در این جریان را تکذیب کرد. اگر این انتخابات، آنگونه که تدارک دیده می شود، برگزار شود، "علی اف" دارای اختیاراتی باز هم بیشتر خواهد شد.

این اولین نقشه ترور علی اف از زمان به حکومت رسیدن وی در اکتبر ۱۹۹۳ (با ۹۸٪ آرا به عنوان رئیس جمهور) نیست. بسیاری از خود می پرسند، تا چه حد این بازی های مبهم می تواند با انتخابات آینده و منافع عظیم اقتصادی وابسته به استخراج نفت در آذربایجان در ارتباط باشند. بسیاری از رویدادها با رقابت روسیه و غرب ارتباط دارد. بزودی کنسرسیوم هشت شرکت غربی نفت، که سال قبل قراردادی معادل ۷ میلیارد دلار برای استخراج نفت از آذربایجان بستند تصمیم می گیرند، که آیا حمل و نقل وانتقال از خاک روسیه صورت بگیرد یا خیر؟

این تصمیم برای روسیه منافع زیادی در بردارد و از طرفی با توجه به مناسبات علی اف با شرکت های نفتی غرب، گفته می شود، روسیه متمایل به سقوط علی اف است. آیا این به آن معناست، که روس ها پشت نقشه اخیر ترور مهیج رئیس جمهور بوده اند؟

روزنامه "مسکوفسکایا کامسامول" در رابطه با نقشه ترور اخیر نوشت، که علی اف در مخالفت های داخلی و نارضایتی مردم در تنگنا قرار دارد. به نوشته این روزنامه کلیه اخبار کودتاها در آذربایجان در یک مسئله با هم مشترکند و آن اینکه قبل از انجام، کشف می شوند! این می تواند ناشی از دو احتمال باشد، یکی اینکه عاملان کودتا لیاقت ندارند و اسرار خود را فاش می کنند و یا اینکه سازمان امنیت آذربایجان قدرتی مافوق تصور دارد! اما وقتی انسان احتمال بدهد، که این کودتاها توسط سازمان امنیت و زیر نظر شخص رئیس جمهور طرح ریزی می شود، جریان کشف آنها منطقی بنظر می رسد!

علی اف سرگند یاد کرد، که دمکراسی را در مورد همه احزاب سیاسی رعایت کند و به آنها امکان شرکت در انتخابات را بدهد، ولی بتدریج این سرگند فراموش شد. او سه روز قبل از طرح کودتای اخیر در ۲ اگوست وزارت دادگستری باکو تصمیم گرفت مانع شرکت رهبر حزب جبهه خلق در انتخابات شود. به گفته وزارت دادگستری، او و مطلب اف با طرح های مخفیانه ضد دولتی ارتباط داشتند. مطلب اف و ایچی بیف دوستان خوبی برای هم نیستند. ایچی بیف طرفدار غرب و ترکیه است، که بعد از سر کار آمدن علی اف به جمهوری نخجوان در همسایگی ارمنستان رفته و آنجا زندگی می کند، مطلب اف طرفدار روسیه است و در مسکو بسر می برد. ایچی بیف عامل سرنگونی مطلب اف از قدرت نیز بحساب می آید!

جبهه خلق علیه این قانون شکایت کرده، ولی رسیدگی به آن به تعویق افتاده است. علاوه بر جبهه خلق احزاب مخالف دیگری هم اجازه شرکت در انتخابات را نیافته اند. مانند حزب اسلامی، حزب وطن اجاتی، حزب تبار و

حزب مدافع حقوق اجتماعی و در همه این موارد دلیل "نداشتن برنامه منظم" ذکر شده است. علی اف همچنین در یک سخنرانی تلویزیونی گفته، که «متأسفانه شکل گیری و پیشرفت مخالفین یک صفحه جدی تراژدی در تاریخ ماست، زیرا آنها تلاش های زیادی، تا حتی کودتای دولتی-تروریستی انجام دادند و سعی می کنند آذربایجان را از بین ببرند.»

احزاب مخالف تهدید کردند، که انتخابات را تحریم خواهند کرد. پارلمان در ۱۲ اوت قانون انتخابات را تصویب کرد، بدون آنکه حتی یکی از احزاب مخالف در آن حضور داشته باشد. در پارلمان ۱۲۵ نفر عضو هستند، که ۱۰۰ نفر مستقیم و ۲۵ نفر از طریق لیست احزاب در سراسر کشور انتخاب شده اند. اپوزیسیون مدافع پارلمانی است، که ۱۸۱ عضو داشته باشد و از این عده ۹۰ نفر مستقیم و ۹۱ نفر از طریق لیست احزاب انتخاب شوند. اینکه ۴ میلیون انتخاب کننده در آذربایجان در ۱۲ نوامبر دربارہ قانون اساسی جدید چه نظری بدهند و ترکیب پارلمان چگونه خواهند بود، هنوز معلوم نیست، ولی در این مورد، که رئیس جمهور باز هم اختیارات بیشتری خواهد یافت، در باکو کسی شک ندارد!

(بخشی از این گزارش با استفاده از مطالب نشریات مترقی هلند تنظیم شده است)

کنفرانس ۲۲ حزب چپ منطقه بالکان

چپ ها خواهان تشکیل

یوگسلاوی نوین هستند!

نشریه "آرگومن"، ارگان مرکزی حزب کمونیست اتریش می نویسد: «در سال ۱۹۹۴ بیست و سه حزب و سازمان سیاسی در جمهوری یوگسلاوی (صربستان و مونته نگرو) با ائتلاف خود مجمع چپ یوگسلاوی (JUL) را موجودیت بخشیدند. اخیراً بدعوت این مجمع، کنگره ای ملی و کنفرانسی بین المللی تشکیل شد.

موضوع اصلی مورد بررسی در این نشست، مشکلات موجود بر سر راه صلح در منطقه و یافتن راهی برای همزیستی مسالمت آمیز و همکاری تمامی اقوام ساکن در منطقه بود.

در کنفرانس بین المللی نمایندگان ۲۲ حزب چپ از کشورهای آلبانی، بلغارستان، آلمان، یونان، ایتالیا، مقدونیه، رمانی، یوگسلاوی، اسپانیا، اسلواکی، مجارستان و استرالیا شرکت داشتند. مجمع چپ یوگسلاوی خواستار یوگسلاوی نوینی است، که در آن حقوقی مساوی برای تمامی اقوام، گروه ها و افراد تضمین شده باشد.

آنها همچنین خواهان حکومتی شدند، که در آن -عدم استثمار- تساوی حقوق افراد و حفاظت قانونی از انواع مالکیت ها در نظر گرفته شود، گرچه در حال حاضر مهمترین موضوع پایان بخشیدن به جنگ در یوگسلاوی است. ائتلاف چپ یوگسلاوی اتهام (بلند پروازی برای دستیابی به صربستان بزرگ) را شدیداً رد کرد. اعضای این کنفرانس خواهان پایان تحریم سازمان بین المللی شدند و مخالفت خود را با دخالت ناتو در جنگ یوگسلاوی اعلام داشتند و تصریح کردند، که دخالت "نیروی واکنش سریع" ناتو، نه تنها مشکلی را حل نمی کند، بلکه به تشدید هر چه بیشتر بحران کنونی می انجامد.

موضوع مهم دیگر، که مورد بررسی این اجلاس قرار گرفت، سرنوشت آینده منطقه بالکان بود. از آنجا که در منطقه علاوه بر درگیری های کنونی اختلافات قومی-سیاسی حل نشده دیگری نیز موجود است، پیشنهاد تشکیل کنفرانسی از نمایندگان کشورهای منطقه (چیزی شبیه به کنفرانس هلستینگی) مطرح شد، تا صلح پایدار در این منطقه را تضمین نماید. ■

آزمایش های اتمی فرانسه

جهان را دوباره
نگاه کنیم!

دولت جدید فرانسه بی اعتنا به همه اعتراض های مردمی، دومین بمب اتمی خود را در اقیانوس آرام آزمایش کرد و بدین ترتیب، سرمایه داری مهاجم فرانسه نشان داد، که هیچ فرصتی برای توجه به این اعتراض ها ندارد! زیرا زمان برای آرایش قدرت در برابر رقیب نامحدود نیست!

بسیاری از مطبوعات وابسته به جناح های سرمایه داری فرانسه و اروپا، که تعهدی در برابر مردم اروپا و جهان برای بازگونی حقیقت ندارند، تلاش می کنند، تا رئیس جمهور جدید فرانسه و کابینه او را عامل این آزمایش ها قلمداد کنند. گویی "ژاک شیراک" بمب اتمی را در زیر زمین خانه اش سال ها پنهان کرده بود و حالا که فرانسوا میتران خانه نشین شده، او فرصت یافته این بمب را از زیر زمین بیرون آورده و در اقیانوس منجمد کند! این یک سناریوی شناخته شده و عوامفریبانه بیش نیست، که بسیاری از مطبوعات و رسانه های گروهی آمریکا و اروپا سال ها با تکرار آن سعی کرده اند مردم را از توجه به واقعیت روی داده ها بازدارند.

نه ژاک شیراک بمب در خانه اش داشته و نه دولت جدید فرانسه خودسرانه دو بمب در اقیانوس آرام انداخته است. در واقع انفجارهای اتمی جدید فرانسه آغاز فصل نوینی است از تشدید رقابت های امپریالیستی در سراسر جهان، که از فردای فروپاشی اتحاد شوروی همه کمونیست های سراسر جهان نگران آن بودند. "راه توده" در همان شماره های نخست دوره دوم انتشار خود، به این حقیقت با صراحت اشاره کرد و نوشت، که تقسیم غنائم جنگی بین پیروز شدگان در جنگ سرد، بر اساس همه ارزیابی های تئوری مارکسیستی وارد عرصه رقابت هائی خواهد شد، که می تواند عواقب آن برای بشریت بسیار فزاینده حاصل دو جنگ اول و دوم جهانی باشد!

"راه توده" در همین دوره از حیات جدید خود، که سه سال از آن می گذرد، بارها مطالب تئوریک را در این زمینه انتشار داد و در مطالب و تحلیل های سیاسی خود نیز فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم را یک فاجعه همه بشری توصیف کرد. فاجعه ای که معنی آن عمیقاً در برابر مفهوم فریبکارانه ترهائی امثال "میخائیل گریباچف" درباره باصلاح منافع همه بشری قرار دارد. ترهائی که زمینه را برای انحلال پیمان نظامی وشر، تسلیم بلا شرط اتحاد شوروی، توسعه شتابگیر مسابقه نظامی-فضائی، باز پس گیری دست آوردهای اجتماعی توده های مردم در کشورهای بزرگ سرمایه داری، جنگ قدرت ها با یگدیگر در آسیا، آفریقا و حتی اروپا (فعلاً یوگسلاوی سابق)، توسط میلیون ها مردم همین کشورها، که نمی دانند چرا و چگونه حریق جنگ داخلی به خانه شان راه یافته است!

انفجارهای اتمی جدید فرانسه در این محدوده باید باز شناخته شود، تا بر آگاهی ها نسبت به روند حوادث جهان افزوده شود.

آغاز دور جدید آزمایش های اتمی، یا نمایش قدرت اتمی در جهان، که فرانسه پیشگام آن شده است، مانند ده ها نمونه دیگر، نشان داد که حضور اتحاد شوروی در عرصه جهانی برخلاف تمام تبلیغات امپریالیستی در طول جنگ سرد، نه موجب رقابت های نظامی و اتمی، بلکه بازدارنده آن بوده است! اینکه در داخل اتحاد شوروی مردم با کدام مضیفه زیستی مواجه بودند و یا نبودند، اینکه احزاب حاکم چرا و از چه زمان نتوانستند حمایت انقلابی مردم خویش را همراه داشته باشند، اینکه ریشه های تئوریک و سیاسی انحرافات این احزاب طی چند دهه پس از جنگ دوم چه بود و دهها سوال و ابهام دیگر کوچکترین ارتباطی با نقش تاریخی اتحاد شوروی در طول ۷ دهه، بعنوان نیروی پاسدار صلح جهانی و بازدارنده تهاجم نیروهای امپریالیستی به همه دست آوردهای بشری ندارد. فاجعه ای که امروز در جهان تکامل می یابد، دارای ابعادی اینگونه است!

آنها که اصل تضاد، تضاد های عمده و غیر عمده، مبارزه ضدامپریالیستی و... را پس از مهاجرت و فروپاشی اتحاد شوروی "توده" یافتند،

اکنون یا باید ناقل بی تفسیر و درعین حال مبہوت حوادثی از نوع آزمایش های اتمی جدید فرانسه باشند و یا اگر نخواهند دنباله رو رسانه های تبلیغاتی امپریالیستی باشند، باید سکوتی را برای رفتن بر فراز آن و دیدن جهان انتخاب کنند. ما می گوئیم این سکوت همان است، که به اشتباه از آن خود را به پائین پرت کردند!

از فراز همین سکو می توان میدان کارزاری را دید، که در یک گوشه آن، در "رواندا" نزدیک به ۲ میلیون نفر در عرض یکسال قربانی جنگ قومی امپریالیسم ساخته شده اند، انواع ویروس های ناشناخته، اما کشنده در نقاط پر جمعیت و عقب نگهداشته شده جهان شیوع داده شده اند، بیماری "ایدز" بصورتی مرموز در آسیا و آفریقا سرعت قربانی می گیرد (درهشتمین شماره آخرین آمار آنرا بخوانید)، چرنوبیل های آینده تدارک دیده می شود و سرانجام، زمزمه کاهش میلیاردها جمعیت جهان بعنوان یک پیشگویی (!) به مطبوعات امپریالیستی راه می یابد. این پیشگویی ها قرار است چگونه و در کجا تحقق یابد؟ جز آفریقا، آسیا و آسیای جنوب شرقی؟ و به سود کی؟ جز الیگارشی مالی و امپریالیسم جهانی به امید خروج از بحران.

در فاصله دو انفجار

آزمایش اتمی فرانسه تنها یک نمونه است، اما چرا همین نمونه نباید زیر ذره بین قرار گیرد، تا ست و سوی حوادث جهان حدس زده شود؟

در فاصله دو انفجار اتمی فرانسه، برخی مطبوعات اروپا فاش کردند، که بر خلاف آنچه تبلیغ می شود، آزمایش اتمی نخست فرانسه نوع جدیدی از بمب های اتمی بود، که این کشور تاکنون بدان دسترسی نداشت. همین مطبوعات می نویسند، که انفجار اتمی فرانسه در عمق اقیانوس آرام شکافی به عمق ۲ کیلومتر بوجود آورده است. در واقع این آزمایش ها در تمام سال های گذشته تدارک دیده شده بود و مطبوعات فرانسه نیز اطلاعاتی را منتشر کرده اند، که سرمایه داری فرانسه مایل است، منتشر شود، تا رقبای اروپائی و امریکائی آن بدانند قدرت نظامی و تکنولوژیکی فرانسه تا چه حد است! این در واقع هشدار هم می توانست باشد برای برخی حامیان سازمان های مسلح اسلامی در الجزایر، که مایلند فرانسه را در این کشور به میدان جنگ مذهبی بکشند! کودتای اخیر (ساختگی و یا واقعی) در "گابن" (مستعمره کلاسیک فرانسه و کشور تحت سلطه نوین فرانسه) و سپس سرکوب آن توسط ارتش فرانسه و بازگرداندن قدرت بدست حاکمان سابق نیز نمونه دیگری از آمادگی فرانسه برای دفاع از محدوده استعماری خویش بود. محدوده ای که آلمان نیز پیاد سهم سنتی خویش در آن افتاده است و بلژیک نیز در سایه آلمان در حرکت است.

در همین فاصله رویدادهای سیاسی قابل توجهی نیز بوقوع پیوست، پیام تشکرآمیز دولت فرانسه به دولت آلمان بواسطه عدم اعتراض کتبی این دولت نسبت به آزمایش اول و تاکید بر اینکه فرانسه می تواند پوشش اتمی مناسبی برای اروپا و آلمان باشد! (در برابر کی؟)

این فقط یک تعارف دیپلماتیک و احتمالاً دوستانه نبود. فرانسه بدین ترتیب خواست بگوید آلمان نیاز ندارد خود بمب اتمی تولید کند، زیرا فرانسه حاضر است پوشش اتمی آنرا تضمین کند! هم آزمایش اتمی فرانسه و هم تعارف دیپلماتیک مورد بحث، در واقع حاصل هشدار باش فرانسه به آلمان بود! کشوری، که طی سال های گذشته و به بهانه جنگ یوگسلاوی (که خود از سازمان دهندگان آن بود!) گام به گام ارتش خویش را گسترش داده و در نقاط باصلاح بحرانی جهان مستقر ساخت و اکنون بهانه های لازم برای تولید بمب اتمی را نیز در اختیار دارد! شاید فرانسه با آگاهی از آخرین تدارکات عملی آلمان برای تولید سلاح اتمی نیز آزمایش های اخیر خود را ضروری تشخیص داد، تا بگوید دارای چه تکنولوژی اتمی است و رقابت با آن توسط آلمان آسان نیست!

مطبوعات آلمان با اشاره می نویسند، که این کشور در صورت ضرورت قادر است در کمترین زمان وارد رقابت اتمی با کشورهای دارای سلاح اتمی شود!

مطبوعات ژاپن نیز اشاراتی مشابه دارند، با این تفاوت، که آنها ارقام و اعداد را نیز می نویسند. براساس این نوشته ها، ژاپن ظرفیت تولید بمب اتمی (۵۰ هزار تن پلوتونیوم، که با هر ۱۰ تن می شود یک بمب اتمی تولید کرد) را دارد و اتحاد و همکاری آن با چین به یک قدرت بزرگ اتمی-نظامی در جهان و در برابر آمریکا تبدیل خواهد شد!

بدین ترتیب است، که باید گفت آزمایش اتمی فرانسه، سرآغاز فصل جدیدی از رقابت های امپریالیستی است، که قربانی بی واسطه آن مردم کشورهای عقب نگهداشته شده و یا بقولی جهان سوم اند! وقت آن نرسیده است، تا جهان را دوباره نگاه کنیم! ■

قدرت نمایی فرانسه!

الف. امید

روز چهارشنبه ۶ سپتامبر فرانسه به یک آزمایش هسته‌ای دست زد و بمب را به قدرت انفجاری ۱۰۰ کیلو تن در اقیانوس آرام در منطقه "سورورا" منفجر کرد. گفته شد، که قدرت تخریبی این بمب به اندازه بمبی بود، که آمریکا ۵۰ سال قبل در آخرین روزهای جنگ دوم جهانی بر روی شهر هیروشیما انداخت. رئیس جمهوری فرانسه "ژاک شیراک" با عناد و لجابت و بدون توجه به موج عظیم اعتراضی در سراسر اروپا، استرالیا، نیوزیلند و ژاپن به این آزمایش دست و اعلام نمود، که در انجام آزمایش دیگر هسته‌ای فرانسه تغییری ایجاد نخواهد شد.

اعتراض جهانی به این عمل دولت فرانسه تنها به سازمان‌ها، احزاب و مردم صلح جو منحصر نگردید و دامنه آن به برخی از دولت‌ها نیز گسترش یافت. از سوند وزیر فرهنگ این کشور همراه با وزیر دارایی ژاپن در اعتراض به این آزمایش هسته‌ای در هائیتی در یک تظاهرات شرکت کردند. این کار با واکنش شدید دولت فرانسه همراه بود. فراخواندن سفیر فرانسه در سوند و لغو سفر نخست وزیر سوند به فرانسه از پیامدهای واکنش آمیز دولت شیراک بود. این اعتراضات وسیع، که نقش گروه هوادار منع آزمایشات هسته‌ای (Green Peace) در آن غیر قابل انکار و شایان تقدیر بود، به سرعت در میان مردم جای خود را باز کرد. نه تنها مردم نسبت به تحریم کالاهای فرانسوی از خود واکنش و حساسیت ویژه‌ای نشان دادند، بلکه ورزشکاران تیم فوتبال سوئیس نیز، که برای بازی‌های مقدماتی فوتبال جام ملت‌های اروپا به بازی در مقابل تیم سوند پرداختند، با یک پلاکارد اعتراضی وارد زمین فوتبال شدند، که در آن از شیراک خواستار توقف آزمایشات هسته‌ای شدند!

گروه Green Peace در مقابل پارلمان اروپا در شهر بروکسل تابلونی را با عنوان "هیروشیما" قرار دادند، که به خوبی بیانگر اعتراض مردم صلح جو به عمل آزمایش سلاح هسته‌ای بود.

اگر زمانی داشتن سلاح هسته‌ای با وجود خطر شوری توجیه می‌شد، در حال حاضر این توجیه هیچگونه کاربردی در شرایط عدم وجود شوری سابق ندارد. دولت شیراک می‌خواهد قبل از امضاء گذراندن بر بیانیه منع دائمی آزمایش هسته‌ای به رقبای خود کلینتون و میجر نشان دهد، که سلاح هسته‌ای فرانسه دست کمی از بمب‌های اتمی آنان ندارد!

استکلم شهریه ۷۴

سخنان تحریک آمیز سفیر روسیه در تهران

سفیر روسیه در ایران، در مصاحبه‌ای با روزنامه "ایران" چاپ تهران، سخنان تحریک آمیزی در ارتباط با احتمال دخالت نظامی روسیه در ایران گفت: «قرارداد ۱۹۲۱ در بخش‌هایی همچنان به قوت خود باقی است!» ایبر پرسید: روسیه هنوز قرارداد ۱۹۲۱ میلادی با ایران را قبول دارد یا خیر؟ سفیر روسیه پاسخ داد: «این قرار داد در زمان خود از یک طرف با اهمیت ارزیابی می‌شد، الان می‌توانیم از یک طرف دیگر آن را بررسی کنیم. در حال حاضر برخی مواد این قرارداد مانند ماده مربوط به دریای خزر هنوز به قوت خود باقی است. حفظ این مواد هم برای ایران و هم برای روسیه خیلی مهم است.»

بدین ترتیب سفیر روسیه، با توجه به اوضاع بحرانی پیرامون دریای خزر و وابستگی‌های گسترده جمهوری آذربایجان به آمریکا و اسرائیل از یکسو و توافقی که احتمالاً در پشت صحنه با وزارت خارجه ایران بعمل آمده‌بود، اظهاراتی اینگونه تحریک آمیز بر زبان رانده است. این توافقی‌ها و سیاست بازی‌ها که در جمهوری اسلامی شدت جریان دارد، در واقع نه تنها حکایت از ضعف دولت دارد، بلکه عملاً زمینه ساز دخالت‌های نظامی مستقل قدرت‌های بزرگ و بویژه آمریکا در امور داخلی ایران است. اظهارات سفیر روسیه در تهران که یک روی آن تهدید علیه جمهوری آذربایجان به حساب می‌آید، در عمل امکان استقرار قوای نظامی آمریکا و انگلستان و... را در دریای خزر فراهم می‌آورد و بدین ترتیب ایران از جنوب و شمال در محاصره کامل نظامی قرار می‌گیرد.

برپائی سمینار پژوهشی "انگلس" در آلمان

نگاهی به موقعیت کنونی "ساندنیست‌ها" در نیکاراگوئه

در روزهای ۲۸-۳۰ سپتامبر و اول اکتبر، و بمناسبت زاد روز "فردریش انگلس" در شهر "ویرتال" آلمان (زادگاه انگلس)، به ابتکار حزب کمونیست آلمان یک سمینار علمی-پژوهشی برپا شد. در این سمینار از سوی احزاب کمونیست و چپ کشورهای مختلف نمایندگانی شرکت داشتند و دیدگاه‌ها و تحقیقات خود را پیرامون اندیشه‌های انقلابی-علمی انگلس برای شرکت کنندگان تشریح کردند. از سوی "راه توده" نیز دو نماینده در این سمینار شرکت داشتند. در حاشیه جلسات سه روزه این سمینار یک سلسله گفتگوهای سیاسی پیرامون شرایط کنونی ایران، خطرات ناشی از مداخلات امپریالیسم امور داخلی ایران، ترکیب طبقاتی حاکمیت، جنبه‌بندی‌های حکومتی، اختلافات طبقاتی-مذهبی در حکومت و پیرامون آن و سرانجام موقعیت اپوزیسیون مذهبی، ملی و چپ دولت کنونی ما بین نمایندگان راه توده و برخی علاقمندان حاضر در سمینار انجام شد. بحث‌های انجام شده در موارد مورد اشاره، بیش از همه برای شرکت کنندگان آلمانی و هیات نمایندگی کشور نیکاراگوئه جالب توجه بود. راه توده بتدریج برخی مباحث علمی مطرح شده در این سمینار را طی مقالات مستقل منتشر خواهد ساخت. در این سمینار شاعر و متفکر شناخته شده کشور نیکاراگوئه، ارنستو کاردیناله، که دوره عالی فلسفه مارکسیسم را در دانشگاه "هاوانا" در کوبا به پایان رسانده و بدلیل اقامت نسبتاً طولانی در این کشور با بسیاری از مشکلات امروز کوبا آشناست، به برخی سوالات مطرح شده پیرامون اوضاع کنونی کشور نیکاراگوئه، پس از برکناری دولت انقلابی این کشور و همچنین اوضاع کنونی کوبا پاسخ گفت. بنابر اهمیتی که موقعیت کنونی انقلابیون ساندنیست نیکاراگوئه در این کشور دارند، علاقه‌ای که جنبش چپ ایران به سرانجام انقلاب نیکاراگوئه دارد و همچنین پاره‌ای اختلاف نظر، که در میان ساندنیست‌ها اخیراً بوجود آمده است، ما بخشی از پاسخ‌های ارنستو کاردیناله به سوالات شرکت کنندگان در سمینار را (بدون هر نوع اظهار نظر، تأیید و یا تفسیر مطالب) منتشر می‌کنیم.

چرا دولت جدید ما را تحمل می‌کند؟

از جمله مهمترین سوالات مطرح شده در ارتباط با موقعیت کنونی نیکاراگوئه این بود، که ساندنیست‌ها با باخت خود در انتخابات این کشور و تحویل قدرت به برندگان این انتخابات چگونه کنار آمدند و ضمناً دولت جدید چرا و به چه دلیل ساندنیست‌ها را در حد یک اپوزیسیون سیاسی-نظامی تحمل می‌کند؟

ارنستو کاردیناله: چون این یک سمینار علمی است، اجازه بدهید پیش از پاسخ به این سوالات سیاسی ابتدا اشاره کنم، که من هم از ستایشگران انگلس هستم، معهذا معتقدم آنچه در کار مارکس و انگلس بیش از همه دارای اهمیت است، جنبه عملی نظریات آنهاست و نه تئوری‌های مطرح شده توسط آنها. بهمین جهت برای من اهمیت دارد، که نظرات آنها را در عمل پیاده کنیم، گرچه برای تغییر جهان نیازمند فلسفه آنها هستیم. من وقتی از کوبا دوباره به میهنم بازگشتم، دولت انقلابی صحنه حکومتی را ترک کرده بود، بنابراین باید تصمیم می‌گرفتم، که به مطالعه فلسفی در انزوای خود مشغول شوم و یا وارد صحنه شوم و آنچه را آموخته بودم، در انطباق با شرایط جدیدی که در کشورم پیش آمده بود، به عمل درآورم. من و بسیاری امثال من در نیکاراگوئه راه دوم را انتخاب کردیم و تسلیم برخی چپ‌روی‌ها نشدیم و با اتهاماتی که درباره همکاری ما با دولت راستگرا مطرح می‌کردند، از میدان خارج نشدیم. البته این

هستند، من می‌خواهم یاد آور شوم، که در طول تاریخ بسیاری از حزب‌ها از بین رفتند، اما حزب ما فقط دوباره شده‌است، که با هم متخاصم نیز نیستند. حزب نوین با تغییر قانون اساسی موافقت کرد، زیرا این قانون برای آن نوشته شده بود، که قدرت در دست ریاست جمهوری متمرکز بماند و مجلس فاقد قدرت باشد. اندیشه باقی ماندن برسر قدرت ابدی، انگیزه تدوین این قانون اساسی بود. بهر حال این قانون اکنون تغییر کرده‌است. ما قانون اساسی جدید را مردمی‌تر ارزیابی می‌کنیم، زیرا از قدرت ریاست جمهوری کاسته شده و بر قدرت مجمع قانونگذاری افزوده شده‌است. تغییر دیگر قانون اساسی آنست، که دیگر ارتش ملزم به دفاع از حزب نیست، بلکه متعهد به دفاع از قانون اساسی است. این بند از قانون کمک کرد، تا دولت نتواند تسلیم خواست آمریکا برای انحلال ارتش ساندنیستی و تشکیل ارتشی دیگر بشود.

رابطه انترناسیونالیستی

درباره رابطه با انترناسیونال سوسیالیستی، که از من سوال شده‌است، باید بگویم، که جبهه آزادی بخش ساندنیستی همیشه بخشی از انترناسیونالیست سوسیالیستی بوده‌است و تا زمانیکه دو پارچه نشده بود از کمک‌های آن نیز برخوردار بود، البته جنبش ساندنیستی هنوز بطور رسمی عضو این انترناسیونال نبوده‌است و پیوسته بعنوان ناظر در آن شرکت کرده‌است. در زمانیکه قدرت حکومتی در دست ساندنیست‌ها بود نیز یکبار "دانیل اورتگا" به آلمان سفر کرد و مقدمات عضویت در انترناسیونالیست سوسیالیستی را فراهم ساخته بود. بهر حال از سوی حزب نوین بزودی یک هیات برای رسمیت بخشیدن به این عضویت راهی آلمان خواهد شد. این عضویت به هیچ وجه به معنی عدول ما از اصول نیست. ما تلاش بسیار می‌کنیم، تا مستقیماً با بدنه حزب ارتباط برقرار کرده و مواضع خود و مشکلاتی را که موجب این جدائی شد را توضیح بدهیم. از جمله انگیزه‌های ما برای تاسیس حزب، آمادگی ما برای شرکت در انتخابات سال آینده است. ما تنها از طریق انتخابات می‌توانیم دوباره قدرت را بدست آوریم. در نیکاراگوئه امکان دیگری وجود ندارد. ما قدرت را از طریق انتخابات آزاد از دست دادیم و از طریق همین انتخابات باید بار دیگر آنرا بدست آوریم. برنامه‌ای جدید، متناسب با شرایط جدید و در نهایت چهره‌ای نوین و متناسب با شرایط کنونی کشور، از انگیزه‌های دیگر ما برای تاسیس حزب نوین بود.

نقش کلیسا

در ارتباط با نقش کلیسا در اوضاع نیکاراگوئه نیز باید بگویم، پس از شکست ما در انتخابات، اسقف‌های کلیسای کاتولیک فرصت یافتند، تا زمینه انتقام کشی را فراهم آورند. اسقف‌ها و کشیش‌هایی، که در دولت ساندنیست‌ها با ما همکاری و یا موافقت داشتند، منزوی شدند، برخی مواضع اجتماعی خودشان را تغییر دادند و مخالفان دولت ساندنیست‌ها فعال شدند. برای مثال اسقف "ماناگو"، که رئیس کلیسای کاتولیک در نیکاراگوئه است و از نفوذ بسیار برخوردار است و همیشه با راستگرایان همکار بوده‌است، بارها خواهان اخراج همه کمونیست‌ها از کشور شد. همین اسقف هم‌نوا با آمریکا خواهان انحلال ارتش ساندنیستی و خواهان صدور اجازه برای پلیس بمنظور تصفیه ارتش بود. این اسقف موفق نشد به خواست‌هایش برسد، اما تغییر مواضع کلیساها، از همین نمونه قابل درک باید باشد!

دیدارهای ادوارد هیت در تهران

نشریه پیام دانشجوی بسیجی (در تبعید) نوشت، که آدوارد هیت، نخست وزیر اسبق انگلستان، در جریان سفر و ملاقات خویش با هاشمی رفسنجانی، از سوی کابینه انگلستان، از پیام ارسالی رئیس جمهور اسلامی برای دولت انگلستان که توسط آیتا الله مهابادی کنی ارسال شده بود، تشکر کرد! در این دیدار هاشمی رفسنجانی ابراز امیدواری کرد، که برای بار سوم و با تدابیری که اتخاذ خواهد شد، پست ریاست جمهوری را همچنان حفظ کند.

در دیدار با ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی نیز آدوارد هیت ابراز امیدواری کرد، که روابط صمیمانه‌تری بین دو مجلس ایران و انگلستان برقرار شود. آدوارد هیت پس از دیدار حجت الاسلام "روحانی"، نایب رئیس مجلس اسلامی گفت، که نسبت به حسن نیت مجلس اسلامی نسبت به قراردادهای تجاری میان جمهوری اسلامی و شرکت‌های نفتی انگلستان اطمینان یافته‌است.

سیاست و روش نویسی نیست، که امثال من مبتکر آن باشیم، در انقلاب نیکاراگوئه، حکومت انقلابی علیرغم همه کاستی‌هایش همین سیاست را تا آنجا که در توان داشت، پیش برد. میزان موفقیت یا عدم موفقیت ما، که ارتباط مستقیم می‌یابد با شرایط جهانی و موقعیت جغرافیایی کشور ما و یک سلسله عوامل داخلی و خارجی دیگر، نمی‌تواند نفی کننده درستی آن سیاستی باشد، که ساندنیست‌ها پیش بردند.

این واقعیت است، که ما دولت را از دست دادیم، اما چرا باید فراموش کرد، که حکومت جدید نیز با آمریکا تضادهای بسیار دارد و این تضادها رویه تشدید نیز هستند. اجازه بدهید حقیقتی را برایتان تعریف کنم، در ابتدای شکست ما (ساندنیست‌ها) در انتخابات، آمریکا انتظار داشت تا در نیکاراگوئه حکومتی شبیه حکومت پینوشه بر سر کار بیآید و حمام خون راه بیندازد. آمریکا از چنین دولتی، خاتمه دادن به تمام دست‌آوردهای انقلاب نیکاراگوئه را می‌خواست. آمریکا از دولت جدید انتظار داشت زندان‌ها را پر کند، اعدام کند، سرکوب در جامعه برآورد. دولت جدید تسلیم این خواست‌های آمریکا نشد. اگر این واقعیات را در نظر بگیریم، تفاوتی بین دولت کنونی نیکاراگوئه و دولتی کودتائی شبیه دولت پینوشه در شیلی نمی‌بینید؟ البته، دولت جدید به توازن قدرت نیز توجه دارد. ساندنیست‌ها همچنان در قوای مسلح حضور داشته و دارند، در میان مردم نفوذ وسیع دارند و دولت جدید نمی‌تواند این واقعیات را ندیده بگیرد، اما نکته مهم برای ما اینست، که دولت به فرمان آمریکا با این واقعیات به ستیز برخاسته‌است. این درست است، که در کشور بیکاری و فقر گسترش یافته‌است، اما نمی‌توان فقط همین جنبه‌های منفی را دید و از جنبه‌های مثبت چشم پوشید. فلسفه مارکسیسم در عمل می‌گوید، نباید براین واقعیت چشم بست. بر این واقعیت، که حکومت سرکوبگر نیست، در حالیکه سیاست نئولیبرالی امپریالیسم را اجرا می‌کند! دولت تصفیه‌های مورد درخواست آمریکا را در ارتش و کشور اجرا نکرده‌است. ارتش نیکاراگوئه همان ارتش ساندنیستی گذشته است، گرچه کوچکتر شده‌است، اما هنوز قدرت دارد. اجازه بدهید برخی اطلاعات بسیار مهم را در اینجا در اختیاران بگذارم. در آخرین سال‌های حکومت "بوش" در آمریکا، حکومت راستگرای نیکاراگوئه زیر فشار شدید آمریکا قرار داشت. در یکی از نخستین دیدارهای اعضای حکومت نیکاراگوئه با نمایندگان دولت آمریکا، حکومت جدید بشدت مورد سرزنش قرار گرفت. آمریکا معترض بود، که چرا در نیکاراگوئه هنوز بقایای ساندنیست‌ها وجود دارند! پرزیدنت "شامورو" در پاسخ گفته بود: «انتظار دارید، که ما همه آنها را قتل عام کنیم؟ فراموش کرده‌اید، که ما هم از میان همان مردم ساندنیست برخاسته‌ایم؟» ما این نوع موضعگیری‌ها را از امتیازات حکومت کنونی می‌شناسیم. باید آنرا در ارزیابی خود در نظر داشته باشیم. همین حکومت توانست در کشور صلح را مستقر سازد و آشتی ملی را برقرار سازد. بیکاری در نیکاراگوئه بالغ بر ۶۰ درصد است و این ضعف اساسی و حاصل برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالی دولت کنونی است، اما نباید نقاط قوت سیاسی آنرا باین خاطر نادیده گرفت.

تبهکاری بزرگ

درباره کوبا و موقعیت کنونی آن از من سوال شده‌است. من اخیراً در آنجا بوده‌ام. راستش اینست، که امروز بزرگترین اعمال تبهکارانه در جهان علیه مردم این کشور انجام می‌شود. این تبهکاری همان محاصره اقتصادی این کشور است، که نمی‌خواهد به مستعمره آمریکا تبدیل شود. مردم از محاصره اقتصادی رنج می‌برند، نه از نظام سوسیالیستی حاکم بر کشور. کوبا امروز یگانه کشور جهان است، که در برابر فشار همه جانبه امپریالیسم از خود استواری به خرج داده و بر استقلالش پای می‌نهد.

اختلافات حزبی

در کنار حزب قدیمی ساندنیستی، که رهبری آن با دانیل اورتگا است، ما حزب نوینی با همین نام بنا نهاده‌ایم. برخی اختلافات موجود بین دو حزب شناخت جدید جامعه و ارائه راه حل برای مشکلات آنست. حزب قدیمی راه نوینی را برای نیکاراگوئه پیشنهاد نمی‌کند، در حالیکه ما چاره‌ای جز یافتن راه حل برای تضادهای نادرست، اعضا و رهبران دو حزب ساندنیست، سال‌ها در کنار یکدیگر قرار داشته‌اند. "رنوادو"، رهبر حزب نوین ساندنیستی، کسی است که ده سال معاون ریاست جمهوری "اورتگا" بوده‌است. البته باید بگویم، که علیرغم پیوستن بسیاری از کادرهای قدیمی حزب به حزب نوین ساندنیستی، بدنه حزب همچنان از حزب قدیمی و دانیل اورتگا پیروی می‌کند. دلیل این پیروی آنست، که اورتگا از جاذبه شخصی برخوردار است. هنگامی که در رأس حکومت بود، کشور را خوب اداره کرد. بسیاری نگران از هم پاشیده شدن حزب ساندنیستی

دومین کنگره حزب کمونیست افریقای جنوبی

امپریالیسم بیش از گذشته

فعال است!

م. راد

دومین کنگره حزب کمونیست افریقای جنوبی در ماه آوریل گذشته در ژوهانسبورگ برگزار شد. این کنگره تحقق بخشیدن به دو شعار را وظیفه خود اعلام داشت: «تعمیق دموکراسی در افریقای جنوبی»؛ «سوسیالیسم را که آینده ماست، از همین امروز شروع کنیم»

نشریه تئوریک حزب کمونیست افریقای جنوبی، بنام کمونیسم افریقا، در شماره شش ماهه نخست سال ۹۵ خود، بیش از گشایش این کنگره نوشت: «گسترش جنبش فکری (روشن بینی)، تا حد تبدیل شدن آن به بینش شفاف و بی خدشه همه زحمتکشان کشور، وظیفه گریز ناپذیر حزب ماست. حزب کمونیست افریقای جنوبی موظف به هدایت و رهبری این جنبش فکری است. ما بطور جدی روی اصول و موازین خویش پا فشاری خواهیم کرد و بر این باوریم، که انقلاب دموکراتیک ملی، یعنی انتقال قدرت به مردم و تغییر شکل اعمال این قدرت، متفاوت با آنچه تاکنون انجام می شده است. این انتقال قدرت هرگز بدان معنی نیست، که امتیاز ویژه ای به برگزیدگان و نخبگان نوین تعلق بگیرد.» ارگان تئوریک حزب کمونیست افریقا، سپس با اشاره به تبلیغات نادرست و تحریف واقعیات از سوی رسانه های امپریالیستی اشاره کرده و می نویسد: «... یکی از رایج ترین جملاتی، که این روزها در همه جای کشور ما تبلیغ می شود، اینست که گویا افریقای جنوبی اکنون یکبار دیگر به اجتماع ملت ها پیوسته است و این اجتماع به ملت افریقا یکبار دیگر خوش آمد گفته است و مردم افریقای جنوبی از این بابت باید به خود بیالند! یعنی افتخاری، که یکبار دیگر به ملت ما داده شده است! این تبلیغ گمراه کننده بی وقته تکرار می شود، تا سرانجام مردم ما بپذیرند:

۱- مردم افریقای جنوبی تاکنون لیاقت حضور در جمع ملت ها را نداشته اند و حالا که آنها پیشرفت کرده و به این لیاقت دست یافته اند، در جمع ملت ها پذیرفته شده اند!

۲- انکار حضور فعال افریقای جنوبی در دهه های گذشته در سیاست جهانی و نفی مبارزه مردم ما.

بدین ترتیب گونی اعضای شرکت کننده در یک پیک نیک فامیلی در سطح جهان افتخار حضور دوباره ما را، بمنصوب میهمان در این پیک نیک پذیرفته اند! این تبلیغات می خواهد نا عدالتی های اعمال شده در حق مردم افریقای جنوبی را بدین گونه از اذهان عمومی بشریت پاک کند: نا عدالتی هانی، که موجب عقب نگهداشته شدن مخرب پر جمعیت ترین و ثروتمندترین کشور افریقای سیاه در دهه ۱۹۸۰ شد و قحطی، گرسنگی، بیکاری، فقر، مرگ و فرو ریختگی اجتماعی را در کشور ما موجب شد. همه این تبلیغات برای آنست، تا فراموش کنیم، امپریالیسم با کشور ما چه کرد. مردم ما باید بسیار هوشیار باشند و تصورات باطلی را از آن نوع، که این تبلیغات برای جعل آنها گسترش می یابد، به خود راه ندهند. گسترده شدن فروش قرمز زیر پای رئیس جمهور ما در فاصله دو شهر نیویورک و واشنگتن، برای همه ما افریقائی ها موجب خوشحالی است، اما باید بیشتر خوشحال بود، که مردم ما دارند کشف می کنند، که این نوع خوش آمد گونی ها به معنی کمک های اقتصادی و سرمایه گذاری برابر حقوق در افریقا ی جنوبی نیست. در حقیقت مردم ما در پشت همه این تبلیغات، اکنون با این واقعیت عمیقاً آشنا می شوند، که امپریالیسم بخار نشده و به هوا نرفته است! امپریالیسم، اکنون بیش از گذشته دارد عمل می کند!

ارزش های مشترک سوسیالیسم و مذهب

در ایران، نشریه «جامعه سالم» چاپ تهران، در شماره ۲۱ تیرماه ۱۳۷۴ خود، در ارتباط با فعالیت های حزب کمونیست افریقای جنوبی، متن کامل نطق «جوسلوو»، دبیر کل این حزب در دانشگاه کیپ تاون آمریکا را منتشر ساخت. این سخنرانی در رابطه با وجوه مشترک بین کمونیسم و مسیحیت ایراد شده است. بسیاری از اصول عام و علمی این سخنرانی، که برداشت علمی مارکسیسم از رابطه مارکسیست ها با مذهب است، در تمام طول حیات حزب توده ایران، جان مایه بسیاری از سیاست های حزب توده ایران در انطباق با شرایط ویژه ایران بوده است. این سیاست در ارتباط با انقلاب سال ۵۷ ایران از سوی بسیاری از منتقدان چپ و یا راست حزب توده ایران، بارها و بارها زیر علامت سوال قرار گرفته است، اما حزب ما پیوسته بر اصول عام آن پای نهاده است. «راه توده» ضمن ابراز خوشحالی از چاپ این سخنرانی در یکی از نشریات اجتماعی-فرهنگی داخل کشور، نه تنها به همه اعضا و هواداران حزب، بلکه به همه منتقدان حزب (از هر گروه و سازمانی) توصیه می کند، این نطق را با دقت بخوانند، تا بدانند ما مبتکر اصول عام مارکسیسم نبوده ایم، بلکه از جمله احزاب پایبند به این اصول بوده ایم و در سخت ترین و دشوارترین شرایط، این اصول را برای حضور در جامعه و پیشبرد انقلاب و یا تحولات اجتماعی بکار گرفتیم! ما با همین واقع بینی، اکنون نیز معتقدیم با تمام توان باید از همین مقدار آزادی مطبوعات داخل کشور، که به حکومت تحمیل شده است و توطئه های گوناگون برای پورش به آن جریان دارد، دفاع کرد و با بسیج مردم برای دفاع از این آزادی ها، در جهت گسترش و تعمیق آن کوشید. تعمیق آزادی ها و بسیج آگاهانه مردم، با اتکا به آزادی ها، یگانه راه برون رفت کشور از بحران کنونی و ایجاد تحولات مترقی در کشور است!

سخنرانی «جوسلوو»، دبیر اول حزب کمونیست افریقای جنوبی را، که به همت «ج. بیرانوند» از مجله ماینستریم (اوت ۱۹۹۴) به فارسی برگردانده شده و در مجله جامعه سالم شماره ۲۱ با عنوان بالا، انتشار یافته است، عیناً در زیر می خوانید:

«جوسلوو، رئیس حزب کمونیست افریقای جنوبی، و عضو دولت نلسون ماندلا، در بیست و هشتم ژانویه ۱۹۹۴، در دوره تابستانی بخش «پژوهش های برون مرزی دانشگاه کیپ تاون در امریکا نطقی ایراد کرد، که متن آن ذیل درج می شود. سخنران اصلی آن جلسه، یعنی کریس هانی، دبیر کل جوان حزب، به علت آنکه کمی پیشتر به دست نژادپرستان به قتل رسیده بود، نتوانست در جلسه شرکت کند. استدلال اصلی «جوسلوو» این است، که ارزش های اساسی مذهب - یعنی تعاون، برابری انسان ها، اشتراک، و امید رهایی بخش - دقیقاً ارزش های محوری سوسیالیسم هستند. سخنان او می تواند برای کمونیست ها و سوسیالیست های کشور ما نیز سودمند و آموزنده باشد.»

«اجازه بدهید سخنانم را با یاد رفیق کریس هانی، که قرار بود این سخنرانی را انجام دهد، اما درست چند روز پیش به گونه ای تاسف آور به قتل رسید، آغاز کنم.

صحنه ای، که در گورستان «پاکسبورگ» روی داد، برای بعضی ها غیرعادی بود: رهبران مذهبی، در کنار قبر کریس هانی خدانشناس مراسم مذهبی را با تشریفات کامل به جا آوردند. پس از آن در میان جامعه مذهبی زمزمه هایی شنیده شد، که آیا چنین کاری روا بود؟ اگر لحظه ای تنش های فلسفی میان مذهب، و بی خدائی سوسیالیستی را یکسو کنیم، می بینیم، که این رویداد مشخص کننده یک اشتراک نظر معنی دار میان دین و ارزش های سوسیالیستی است.

آلبرت نولان، در کتابش بنام «خدا در افریقای جنوبی»، می نویسد: «از آنجا که ایمان، هم راهی برای اندیشیدن و هم راهی برای زندگی است، هم خدا ناشناس عملی وجود دارد و هم خدا ناشناس نظری. خدا ناشناس عملی از اعتقاد به خدا طرفداری می کند، اما در عمل، با حمایت از شرور اجتماعی، که در مورد ما نژاد پرستی و تبعیض نژادی است، این اعتقاد را نفی می نماید.»

نتی کاهد. بهمین ترتیب، نمی توان گفت، که فروپاشی اروپای شرقی بدان معناست، که ارزش های "مانیفست کمونیسم" نامربوط و بی اعتبارند.

ارزش های مشترک سوسیالیسم و مسیحیت

همه ادیان اصلی عالم ارزش های بنیادین اخلاقی را ارج می نهند، اما در جامعه آفریقای جنوبی رایج ترین دین، مسیحیت است و من به همین دلیل برای توضیح عقاید خودم به وجوه اشتراک مارکسیسم و ایسان مسیحی، و بطور دقیق تر، به برخی از تعلیمات و رفتارهای عیسی مسیح متوسل شده ام. در دفتر کار من یک تصویر دیواری چاپ کانادا وجود دارد، که زن کارگری را در حالی که به زرده ای تکیه داده و به فکر فرو رفته نشان می دهد. در زیر تصویر این کلمات خوانده می شوند: «شعور طبقاتی آنست، که بدانید در کدام سوی زرده قرار دارید، و تحلیل طبقاتی آنست، که بر شما معلوم کند، چه کسی آنجا در کنار شماست».

بگذارید با گفتن اینکه این عبارت ساده، اما عمیق، بنیانگذار مسیحیت را در شمار یک سوسیالیست واجد شعور طبقاتی قرار می دهد، شاید برخی از شما را به شگفتی وا دارم. هادستون (در کتاب روح امید) این نکته را به صریح ترین وجهی بیان کرده است: «به نظر من مسیحیت و سوسیالیسم، واحد یگانه ای را تشکیل می دهند... من معتقدم، که مسیحی بودن معادل سوسیالیست بودن است، و دوست دارم به دوستان سوسیالیستم بگویم، که داستان عیسی مسیح را در "عهد جدید" بخوانند تا روشن تر شود».

مسیح و یارانش می دانستند، که در کدام سوی زرده جای دارند. آنان در جانب رنجبران زمین، محرومان و ستمکشان بودند. همان گونه که فرای پتر (در کتاب فیدل و مذهب) می گوید: «مسیح ترجیح داد میان بی چیزان زاده شود و فرزند یک درودگر باشد... او منعکس کننده منافع قشرهای محروم همه اعصاب بود. اگر ثروتمندی می خواست خود را به مسیح نزدیک کند، باید جانب مردم بی چیز را می گرفت. در زندگی مسیح یک نمونه یافت نمی شود، که ثروتمندی را، پیش از آنکه کمکی به بی چیزان کرده باشد، در کنار خود پذیرفته باشد».

کسانی که دوست داشتند در کنار مسیح باشند باید از آنچه داشتند، دست می کشیدند و دوشا دوش بی چیزان قرار می گرفتند. (انجیل لوقا باب ۱۲، آیات ۳۳، ۳۴ باب ۱۴ و آیه ۳۳) و هرگاه ثروتمندی آرزو می کرد به ملکوت خداوند راه یابد، باید واقعا خودکشی طبقاتی می کرد. حتی یک مطالعه سطحی و گذرا در تعلیمات مسیح نشان می دهد، که طبیعی ترین متحد مسیحیت، سوسیالیسم و ارزش های متعلق به آن است. سرمایه داری برعکس یکسره ضد مسیحی است. یعنی با اکثر ارزش های بنیادین کتاب مقدس، و به راستی تمام ادیان بزرگ عالم مبیانت دارد. اجازه بدهید به چهار ارزش، که به نظر من ارزش های اساسی هم سوسیالیسم و هم مسیحیت هستند، اشاره کنم: قبل از هر چیز عنایت استوار و دانهی کتاب مقدس به وحدت و تعاون است، که ارزش هایی به کلی غیر سرمایه داری محسوب می شوند. روح کلی کتاب مقدس ربطی به آنچه در بازار لجام گسیخته و بورس جنون آمیز اوراق بهادار می گذرد، یا با خصوصی سازی و انباشتن جیب خود از دسترنج دیگران، ندارد.

نکته دو، که البته کاملاً به همان ارزش مطرح شده در بالا مربوط است، ارزش ریشه دار و به واقع انقلابی مسیحیت، یعنی برابری انسان هاست. این نکته در این اعتقاد، که ما همه مخلوق خداوند و شبیه اویم، نمایان است. چه چیز می تواند این همه از سرمایه داری به دور باشد؟ سرمایه داری ای که بنای آن بر تقسیم بنیادین افراد به دو دسته مالکان ابزار تولید و غیر مالکان، سرمایه داران و کارگران نهاده شده است. و چه چیز می تواند این همه از اصل ساده مشترک و همگانی ما، یعنی وحدت همه انسان ها، و یگانگی افراد روی زمین دور باشد، جز سرمایه داری، که منشا و ادامه حیاتش بر تقسیم اقرا بشر به دارا و نادار مبتنی است؟

این ملاحظات مرا به سومین ارزش مشترک میان کتاب مقدس و سوسیالیسم می کشانند، و آن، ارزش اشتراک است، ارزش توزیع دوباره امکانات، بر اساس نیاز، نه بر اساس ثروت و قدرت فرد. مومنان را همه، دل و جانی یگانه بود... هیچ فقری در میان ایشان نبود... زیرا هر آن کسی که خانه یا مرزعه ای داشت، می فروخت و بهایش را در اختیار حواریون می نهاد، تا میان افراد برحسب نیازشان پخش شود. (رسالات حواریون، کتاب ۴، باب ۳۲، آیات ۳۵، ۳۴)

به نظر شما این پیام آن هایی نیست که بی این توجیه ماهرانه که این امر به هر حال به نفع همه است- ما را تشویق می کنند، که بر دیگران سبقت

نولان می پرسد: «اگر خدا ناشناس نظری در عمل و رفتار خود به عمل و رفتار مسیح نزدیکتر باشد، چه؟»

بی تردید "هانی"، که از وجه نظری خدا ناشناس بود، از بسیاری منتقدان و مخالفان خود به عمل و رفتار مسیح نزدیکتر بود. هانی دراوانشل زندگانی خود در اندیشه کشیش شدن بود، دقیقاً همان آرمان بعدها او را بسوی سوسیالیسم سوق داد.

البته ممکن است مرا به گریز از حقیقت و شانه خالی کردن از قبول آن متهم کنند، اما دوست دارم این نکته را هم یادآوری کنم، که ما نه تنها یک سوسیالیست، که نیز انسان مبارزی را به خاک سپردیم، که در مرحله خاصی از زندگانی خود احساس کرد، که باید برای رویارویی با ستم تبعیض نژادی تفنگ به دوش بگیرد. در اغلب اوقات ناهمخوانی میان سوسیالیست بودن و تخلف به اخلاق مسیحیت، به مسئله صلح طلبی و خشونت طلبی ارتباط داده می شود. در اینجا نیز تضاد شدیدی، به آن اندازه که بعضی ها به منا بقبولانند، در کار نیست. مسیح وقتی که با خشونت و اختناق بی رحمانه رویرو می شد و می دیدید، که جان پیروانش در خطر است، همواره گونه دیگر خود را عرضه نمی کرد. او برای بیرون راندن سوداگران از نیایشگاه، به زور دست یازید. حتی یکبار به پیروان خود سفارش کرد، که رخت های خود را بفروشند و بجای آن برای دفاع از خود، شمشیر بخرند. (البرت نولان، عیسی قبل از مسیحیت). و تاریخ پر از نمونه هایی است، که در آنها کلیسا برای رزمندگانی آرزوی پیروزی و سلامت کرده است، که درست در جهت همان آرمانی می جنگیدند، که کریس هانی ناگزیر شد بخاطر آن به تفنگ رو بیاورد.

بحث من اینست که میان محتوای اخلاقی مارکسیسم و همه آنچه در ادیان عالم خیر بشمار می آید، همخوانی و همگرایی وجود دارد. اما این نیز باید مسلم دانسته شود، که بنام مارکسیسم و مذهب، آسیب و زیان بزرگی به موقعیت انسانی رسیده است. این هر دو مکتب اعتقادی، هم در راه آرمان آزادی، شهیدانی داده اند، و هم در عرصه فشار و اختناق، جبارانی داشته اند.

زمینه های تاریخی و اجتماعی

در گفتگو از نقطه تلاقی میان سوسیالیسم و مذهب، ضروری است، که این هر دو را در زمینه های تاریخی و اجتماعی شان جای دهیم. قبل از هر چیز باید گفت، که مذهب شامل اعتقادات بس متفاوتی است، که در بطن هر یک از این اعتقادات هم نیروی تحول و پیشرفت وجود دارد و هم نیرویی، که با تمام توان از وضعیت موجود با همه بهره کشی ها و خشونتش حفاظت و حمایت می کند.

گویي دو خدا وجود دارد، خدای "ترور هادلسون"، "مهاتما گاندی"، اسقف "توتو"، "فرانک چیکان" و دیگران، و خدای "هندریک ورورد" (۱۹۱۰ تا ۱۹۶۶، نخست وزیر پیش آفریقای جنوبی. م) و دارو دسته اش، که نظام دهشتناکی را پدید آورده بودند و ما به تازگی از ژرفای آن سر بر آورده ایم. همه آنها نظام را منبعث از نوعی خواست الهی می دانستند.

بیاییم منصف باشیم. جنایاتی که در طول قرون بنام ادیان بزرگ انجام گرفته است، بخش عظیمی از تاریخ جهان را خدشه دار کرده است. شمار فاتحان، استعمارگران و بهره کشانی که از نهادهای مذهبی برای تحکیم و توجیه اعمالی، که ننگ بشرند، استفاده نکرده باشند، بس اندک است. البته مومنان واقعی علیرغم تأیید این واقعیت هرگز به این دلیل دست از اعتقاد به اهداف اخلاقی مذهب خود بر نمی دارند.

پس، قطعاً نباید اجازه دهیم، که تحریف هایی که بنام سوسیالیسم انجام گرفته اند نیز، چشم بصیرت ما را نسبت به اهداف بنیادین سوسیالیسم و قابلیت و شایستگی طرفداران راستین آن کور کنند. با وجود سوء استفاده های فاحشی، که تاریخ در کاربرد مذهب و سوسیالیسم شاهد بوده، من همچنان بر این اعتقادم، که کمونیست های راستین و مذهبی های راستین، از جمله کسانی هستند، که می توانیم برای رهایی از چنگان شرایط مصیبت بار انسانی، به آنها اعتماد کنیم.

تصور نمی کنم که آنچه رهنمون کریس هانی شد، تفاوت چندانی با آنچه مبارزان مترقی مذهبی را رهنمون می شود، داشته باشد. یک تفاوت اینست که هانی براین باور بود، که سرنوشت ما در دست خودمان است، نه در دست نیروهایی در وزای تاریخ. با توجه به این نکته که مومنان، خدا را در بطن و متن تاریخ می دانند، این اختلاف نظر بس کم رنگ و غیر قابل توجه می شود. سوسیالیسم موجود شاید از بسیاری جهات شکست خورده باشد. اما اگر تاریخ را معیار بگیریم، خطابه معروف مسیح بر فراز "جلیله" در اوایل رسالتش نیز سرنوشت مشابهی داشته است، چرا که از همان زمان که ایراد شد تا کنون زیر پا گذاشته شده است. و این بهیچ وجه از ارزش و اعتبار آن خطابه

کمونیست‌ها با چنین تصور و رفتاری، چنانکه در عمل نیز دیدیم، تمامی مومنان را از خود راندند و با اعمالی، که در کشورهای سوسیالیستی با آن‌ها و نهادهایشان شد، دشمنی آنان را برانگیختند. بی اعتقادی، از یک حق به یک سیاست دولتی تبدیل شد و به جاسوسی و تبعیض علیه مومنان انجامید و این خود شکل وارونه‌ای از تفتیش عقاید بود.

به هر حال، وقتی که خوب می‌اندیشیم، می‌بینیم این اصل که "دین افیون ملت‌هاست"، اساسا غیر مارکسیستی است. یعنی حاوی نکته‌ای است، که قطعا بخشی از حقیقت است، اما کاملا یکطرفه. باید گفت غیر دیالکتیکی است، نمی‌توان مذهب را جز به طور دیالکتیکی تحلیل کرد. از کلیسا (و به طور عام‌تر، دین) قطعا به مقاصد تاریک اندیشانه، یعنی در راه به تاخیر انداختن مبارزه علیه بی عدالتی و ستم بر روی زمین، استفاده شده است، اما دین در عین حال سلاح مردم ستم کشیده و فریاد نیرومند مخالفت با هر گونه چپارت و ستمگری بوده است. آفریقای جنوبی خود نمونه‌گویی از این تضاد است. از یک طرف حکومت نژاد پرست و متحدانش و مخصوصا نهاد کلیسا، آمریت حکومت را همچون دستوری، که مستقیما از سوی خدا صادر شده است، جلوه می‌داد، و از طرف دیگر تعدادی از افراطی‌ترین هواداران آزادی، از صفوف کلیسا برآمده بودند.

کلا الهیات رهایی بخش، در امریکای لاتین و نقاط دیگر، با رهایی‌نند سنت اولیه انسان دوستی مسیحی از جنگال نهادهای کلیسایی، که محورهای اصلی ظلم و جور طبقه حاکم تلقی می‌شدند، آغاز گردید. در آفریقای جنوبی بازنگری ریشه‌های مسیحیت با صدور "بیانیه قاهره"، که نقطه عطف مهمی در این حرکت است، قطعیت یافت. در حزب ما نیز با رها شدن اصول کمونیسم از تفکیک میان سوسیالیسم و دمکراسی، و با دمیده شدن روحیه تازه تسامح در برابر پیچیدگی‌های مباحثات عقیدتی، امکان گفت و شنود سازنده میان کمونیست‌ها و مسیحیان هرچه بیشتر شده است. من تردید ندارم، که می‌توانیم یکدیگر را از طریق ارزش‌ها و اصول مشترکمان تدریجا بازیابیم.

علاوه بر همه این‌ها، با توجه به مفاد این اصل ظریف انجیلی، که "باید آنان را از روی میوه‌هایشان شناسید"، ما نیز یکدیگر را باید در عمل بشناسیم - که تاکنون نیز روز به روز بیشتر شناخته‌ایم - در مبارزه‌ای پر شور دوش به دوش یکدیگر در تلاش برای بنای کشوری دمکراتیک، عاری از تبعیض نژادی، عاری از تبعیض جنسی، متحد و یکپارچه، یک آفریقای جنوبی، که حق اعتقاد یا بی اعتقادی در آن تضمین شده است. کشوری که دیگر کفر مطلق تبعیض نژادی جایی در آن نخواهد داشت.

اجازه بدهید سخنان را با یکی از گفته‌های محبت‌آمیز لنین درباره مذهب به پایان برسانم:

«باید دینگر همه کوشش خود را بر سر این بحث نگذاریم، که آیا بهشتی در آسمان هست یا نه، بلکه با هم برای ساختن بهشتی در روی زمین بکوشیم!»

خودم را می‌گویم، که اگر احيانا بهشتی هم در آسمان پیدا کردم آن را پاداشی مضاعف تلقی خواهم کرد. ■

انتخابات در سوئد

در سوئد، انتخابات برای پارلمان اروپا نتایجی را بدست داد، که نشان دهنده مخالفت مردم این کشور از عضویت کشورشان در بازار جامعه اروپائی است! در این انتخابات حزب سوسیال دمکرات سوئد متحمل بزرگترین شکست انتخاباتی خود شد، زیرا توانست فقط ۲۸٫۱ درصد آراء را بدست آورد. دو حزب عمده مخالف عضویت سوئد در بازار مشترک، یعنی حزب چپ و حزب محیط زیست توانستند ۳۱ درصد آراء را به خود اختصاص دهند (حزب چپ ۱۲٫۹ درصد و حزب محیط زیست ۱۷٫۲ درصد) به این ترتیب این دو حزب جمعاً ۷ کرسی از ۲۲ کرسی سوئد در پارلمان اروپا را به خود اختصاص دادند. در این انتخابات تنها ۴۱ درصد از واجدین شرایط شرکت کردند، که دلیل این عدم استقبال را تحلیل‌گران محلی ناشی از عدم نارضاضی گسترده آنها از عضویت سوئد در بازار مشترک ارزیابی کرده‌اند. اما این همه دلیل عدم شرکت مردم در انتخابات نیست. مردم سوئد بدین طریق به افزایش بیکاری، افزایش قیمت مواد غذایی (بویژه میوه‌جات تا حد ۴۰ درصد) اعتراض کردند، که بسیاری اعتقاد دارند این مشکلات ناشی از حضور سوئد در بازار جامعه اروپائی است.

بگیریم و جیب‌هایمان را پر کنیم، بلکه بیشتر شبیه - این مقوله بندی بنیادی کارل مارکس از جامعه آرمانی کمونیسم است. جامعه‌ای که در آن هر کس به اندازه توان خود کار می‌کند و به میزان نیاز خود مزد می‌گیرد.

و بالاخره چهارمین ارزش بنیادی و مشترک، چیزی است که باید آن را امید رهایی بخش بنامیم. نوید آینده‌ای هر چه بهتر، چه با عبارات غیر مذهبی توصیف شده باشد و چه تحت عنوان سلطنت خداوند، حتی اگر حقیقت داشته باشد می‌تواند به صورت یک عامل بازدارنده عمل کند و فرد را به تسلیم و انفعال در برابر وضع موجود تشویق کند. اما در کسانی، که تحت ستم و خفقان هستند، تاثیر عمده و بارز هر نوع امید به رهایی و هر گونه چشم انداز بدیلی به گمان من، عامل محرک نیرومندی است. و می‌تواند مردم خود گرفته به وضع موجود را به بسیج برای دست یازیدن به کاری، که می‌تواند آن چشم انداز را تدریجا متحقق سازد، ترغیب کند.

به نظر من کتاب مقدس دقیقاً از این نوع امید به آزادی و رهایی سرشار است، و در کلام مسیح به روایت اشعیا، پیام آمیدی است که مستقیماً خطاب به بی چیزان بیان شده است:

«روح القدس بر فراز من است، زیرا که مرا برگمارده است، تا فقران را بشارت دهم. مرا فرستاده است، تا اسیران را بشارت رهایی دهم، کوران را بشارت بینایی، ستم‌دیدگان را بشارت آزادی، و بگویم که سلطنت خداوند در راه است.» (انجیل لوقا، باب ۴ آیات ۱۸ و ۱۹)

و این قطعا نویدی خشک و خالی به مانده‌ای آسمانی برای دارسانی نیست.

سوسیالیسم و مسیحیت: سیر مشترک

عقیده من این است، که پیام امید به رهایی اساساً از پیامبران و حواریون سرمایه داری بعید است. کسی که سیاه، زن، اهل جهان سوم، کارگر، یا بیکاری از قبيله بانتوها (گروه وسیعی از سیاهان دو رگه ساکن نواحی استوایی و جنوبی آفریقا، که به زبان سواهیلی صحبت می‌کنند) باشد، بدا به روزگار! مختصر آمیدی می‌شود بخت، اما خیلی، هرگز!

وجود نکات مشترک عمیق میان ارزش‌های اساسی سوسیالیسم و مسیحیت به هیچ وجه تصادفی نیست و ریشه در سیر مشترک این دو دارد. به قول میراندا (در کتاب کمونیسم در کتاب مقدس):

سرچشمه اندیشه کمونیسم در تاریخ مغرب زمین، "عهد جدید" است... گروه‌ها و جنبش‌های کمونیستی از قرن اول میلادی تا قرون وسطی و سرانجام تا ویلهلم وایتلینگ، که مارکس و انگلس در روزگار جوانیشان عضو سازمان پیش کمونیستی وی بودند، همه و همه، ملهم از عهد جدید بودند.

اگر به ریشه‌های تاریخی مارکسیسم در غرب توجه کنیم، درمی‌یابیم، که یکسره از مسیحیت آب می‌خورند. متفکران اولیه سوسیالیسم نوین، مثل سن سیمون، لامنه، لورو، کنسیدران در فرانسه، لودلاو در بریتانیا، و... تقریباً همگی مسیحی بودند. آن‌ها سراغ کتاب مقدس می‌رفتند و از آن تائید و الهام می‌گرفتند. و خود را نه جدا از سنت کهن کمونیست - مسیحی، که پیرو و ادامه دهنده آن می‌دانستند.

البته در اواسط قرن نوزدهم، سوسیالیسم علمی با کارهای نظری مارکس و انگلس و به شکل انتقال از سوسیالیسم مسیحی اولیه شکل گرفت. انتقاد از سوسیالیسم علمی و نظرات مارکس و انگلس در موارد زیر بود: مبهم بودن آن‌ها، غیرعملی بودنشان و اینکه آنها می‌خواستند در دریای بیکران سرمایه داری، جزیره‌های کوچکی از تعارض سوسیالیستی را برپا کنند. این سوسیالیسم همچنین از نظر منتقدان، خدا ناشناس بود.

اما درحقیقت این سوسیالیسم از آن سوسیالیسم اولیه، کاملاً جدا نبود، نوعی تمایز دیالکتیکی داشت. به ضدیتی، که سوسیالیست‌های مسیحی با سرمایه داری اولیه داشتند، عمیقاً پایبند بود و از آن مهم‌تر اینکه پایه‌هایش بر اساسی‌ترین ارزش‌ها اخلاقی، که ذکر آن‌ها رفت، گذاشته شده بود و حتی آن‌ها را مسلم و بدیهی می‌شمرد. آن ارزش‌ها دقیقاً همان‌هایی هستند، که پیشتر برشمرديم: روحیه جمع‌گرایی، اشتراک، برابری و خوش بینی (امیدواری) انقلابی.

با وجود این همگرایی، در نیمه دوم قرن نوزدهم و بخش اعظم قرن بیستم، شکاف میان سنت مسیحی و سوسیالیسم عمیق‌تر شد. و برخی از عمده‌ترین مشترکات اخلاقی این دو مکتب از نظر پنهان شد.

در کشور ما آن جمله به ابتدال کشیده شده که «دین افیون ملت‌هاست». برداشت‌های اکثر انقلابیون کمونیست حاکم شد. و ما که از تمایز میان مشاغل نهادین شده دینی و توان اخلاقی تعلیمات مسیحی عاجز بودیم، به این نتیجه رسیدیم، که دین چیزی نیست، مگر آلتی در دست سرمایه داری.

نامه ها و پیام های شما

پیش از پرداختن به نامه ها و پیام های رسیده، یکبار دیگر از کلیه علاقمندان به نشریه "راه توده"، که در شهرها و کشورهای مختلف کار توزیع نشریه را به عهده دارند، انتظار داریم کلیه وجوه دریافتی بابت فروش نشریه را به حساب بانکی نشریه که در صفحه آخر پیوسته اعلام می شود واریز کنند. داوطلبان کمک مالی به "راه توده" نیز اگر همینگونه عمل کنند، موجب امتنان است. از کلیه علاقمندان و دریافت کنندگان منظم نشریه نیز انتظار داریم آبرویمان ۶ ماهه و یا یکساله نشریه را به حساب بانکی نشریه واریز کنند. ارسال تبر پستی (معادل قیمت نشریه) نیز مانند گذشته مورد پذیرش است.

❖ **پولن** - دوست بسیار گرامی "صارم" نامه اخیر شما دریافت شد. از کمک مالی که کرده اید سپاسگزاریم. همچنان گذشته انتظار داریم، در صورت تهیه مطالبی در ارتباط با حوادث افغانستان آنرا برای چاپ و استفاده در نشریه در اختیار ما قرار دهید. برای همه دوستان افغانی که با شما در ارتباط می باشند، صمیمانه ترین سلام ها را داریم.

❖ **کلن** - دوست و همکار گرامی "اولماز" رسید مربوط به واریز ۵۰ مارک آلمان به حساب بانکی نشریه دریافت شد. از کمک مالی شما و همچنین از ارسال نشریات سپاسگزاریم.

❖ **هلند** - همکار و دوست گرامی "گلپانگ" متأسفانه اعلامیه فراخوان برای تظاهرات پناهندگان ایرانی مقیم آن کشور در اعتراض به تصمیمات جدید مقامات هلندی برای بازگرداندن برخی متقاضیان ایرانی پناهندگی در کشور هلند با تاخیر و در فاصله انتشار دو شماره نشریه به دست ما رسید و انتشار آن ضرورت خود را از دست داد، زیرا تظاهرات پیش از چاپ شماره جدید "راه توده" برگزار شد و نتایج آن نیز در نشریات دیگر انعکاس یافت. متأسفانه پیام تلفنی، که از شمال هلند برای ما رسیده بود نیز تا مفهوم و غیر دقیق بود و به همین دلیل از آن نیز نتوانستیم استفاده کنیم. البته تجربیات و اطلاعات جدیدی را که در این زمینه و در ارتباط با دوستان افغانی مقیم هلند داشتیم، در اختیار برخی علاقمندان و فعالان دفاع از پناهندگان ایرانی مقیم هلند، که با ما ارتباط دارند، گذاشتیم، که گویا مفید نیز بوده است. در صورت ضرورت انعکاس برخی اخبار در "راه توده"، تصور می کنیم بهتر است از پیام تلفنی استفاده کنید. البته فقط اخبار! موفق باشید.

❖ **سوئد** - دوست و همکار عزیز "الف-امید" ما تصور می کنیم، اگر بهر شکل که خود صلاح می دانید، ارتباط موجود را دو طرفه کنید، پیشرفت کار بسیار بهتر از اکنون خواهد شد. بنظر ما برخی هماهنگی ها اجتناب ناپذیر است و اگر امروز بتوان آنرا نادیده انگاشت، فردا این تغافل ناممکن خواهد بود! در انتظار مطالب و نامه شما هستیم و دستتان را از راه دور می فشاریم.

❖ **سوئد** - دوست عزیز "امید" نامه شما همراه با یکصد کرون سوئد دریافت شد. امیدواریم همچنان که شما به وعده خود برای کمک مالی منظم به ما عمل می کنید، ما نیز بتوانیم به تعهد خود برای انتشار منظم نشریه عمل کنیم. لطفاً نامه های خود را با ذکر تاریخ برای ما ارسال دارید، تا در صورت عدم دریافت احتمالی نامه های ارسالی شما، بتوانیم آنرا پیگیری کنیم. بویژه وقتی نامه را همراه با پول پست می کنید. دست شما و دوستانتان را از دور می فشاریم

❖ **سوئد** - همکار عزیز "احمد" ما هم سالروز بنیانگذاری حزب توده ایران را متقابلاً به شما تبریک می گوئیم. کمک مالی مورد اشاره در نامه شما دریافت و اعلام شد. در مورد ضرورت آبرویمان نشریه کاملاً نظر شما را تسنید می کنیم و همانطور که نوشته اید با قطع ارسال نشریه برای آنها که ضرورت پرداخت آبرویمان را درک نمی کنند کاملاً موافقیم. درباره جلسه سخنرانی دکتر پیمان نیز هنوز گزارش کاملی بدست ما نرسیده است. فقط می دانیم، که در وقت پرسش و پاسخ برخی تندروی های غیر قابل درک از سوی بعضی از حاضران در جلسه پیش آمده است. ما نمی دانیم آنها که از همگرایی و تحمل عقاید در جمع اپوزیسیون خارج از کشور حمایت می کنند و در مطبوعات پر تیراژ مهاجرت از آن بعنوان یک اصل مهم در گسترش دموکراسی دفاع می کنند، چرا نمی توانند نظر یک صاحب نظر از داخل به خارج سفر کرده را

تحمل کنند! بهرحال دستیابی به بخش سیاسی این سخنرانی و پرسش و پاسخ متصل به آن همچنان مورد توجه ما برای انتشار در "راه توده" است. تأکید می کنیم، که تنها بخش سیاسی این سخنرانی مورد نظر ما می باشد، زیرا انعکاس دیدگاه های شخصیت های سیاسی و احزاب سیاسی داخل کشور را همچنان یکی از وظایف "راه توده" می دانیم. موفق باشید.

❖ **فرانسه** - اشتراکسبورگ - دوست عزیزی که خواهان دریافت منظم نشریه "راه توده" شده اید، اما ننوشته اید، که دریافت نامه شما را با چه نامی اعلام کنیم، مطابق خواست شما اقدام شد. امیدواریم نشریه را دریافت داشته باشید. قیمت نشریه ۶ فرانک فرانسه است. بنابراین برای آبرویمان ۶ ماهه و یا یکساله آن می توانید با محاسبه فوق، همانگونه که خود پیشنهاد کرده اید، اقدام کنید. ما بسیار خوشحال خواهیم شد، اگر در اشتراکسبورگ محلی برای فروش نشریه وجود دارد، آدرس آنرا در اختیار ما بگذارید. پیروز باشید.

❖ **فرانسه** - دوست عزیز - س. نامه شما دریافت و پاسخ آن نیز بصورت مستقل ارسال شد. ما هم از وضع توزیع نشریه در پاریس راضی نیستیم، که امیدواریم برای آن راه حلی پیدا شود.

❖ **دانمارک** - آدرس "خانه کتاب" در کپنهاگ دریافت شد و از این پس نشریه به این آدرس و براساس توافق اولیه با مسئولین این محل، ارسال خواهد شد. ما امیدواریم علاقمندان "راه توده" در دانمارک بدین ترتیب به نشریه دسترسی پیدا کرده و در صورت تمایل با ما از طریق تلفن و یا نامه تماس بگیرند. از همکاران "مزدک"، که این امکان را فراهم ساخت، صمیمانه تشکر می کنیم.

❖ **امریکا** - همکار بسیار عزیز "م.راد" بی صبرانه منتظر نتیجه تحقیق شما پیرامون باز تکثیر نشریه در امریکا هستیم. اگر چنین امکانی فراهم شود، باز بزرگی از دوش ما برداشته خواهد شد. لطفاً در صورت نتایج مثبت تحقیق، ما را در جریان قرار دهید. انتشار دو بار در ماه نشریه، که هنوز تصمیم قطعی پیرامون آن اتخاذ نشده به واقع نیز با دشواری مالی بسیار می تواند ممکن شود و ادامه آن بدون تردید در گرو همیاری همه علاقمندان به حیات نشریه است. با پیشنهاد شما برای جمع آوری کمک مالی برای نشریه موافقیم.

❖ **امریکا** - همکار عزیز - م. نوار مصاحبه بهزاد کریمی با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم امریکا دریافت شد. از امریکا اخبار دیگری هم در رابطه با سفر فرخ نگهدار به امریکا و مصاحبه وی با همین رادیو به ما رسیده است، که در شماره های آینده از مجموع آنها استفاده خواهد شد.

❖ **اسپانیا** - همکار عزیز "دنا" پیام شما دریافت شد. متأسفانه هنوز نامه شما دریافت نشده است. امیدواریم نسخه دوم آنرا اگر در اختیار دارید برایمان ارسال دارید و یا نامه جدیدی بنویسید. از کارشکنی که برای شرکت شما و دیگر توده ای ها در جشن سالانه ارگان مرکزی حزب کمونیست اسپانیا، توسط برخی دوستان مدعی مسئولیت شد، بسیار متأسفیم و بیش از آن از اینکه امسال حزب توده ایران در این مراسم غایب بود. در دایره همین سیاست است، که ما از حضور غرقه حزب توده ایران در جشن اومانیته (ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه) و اوتست (ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان) خرسندیم، گرچه این حضور آن نبود که درخور حزبی با سابقه و قدمت حزب توده ایران است. امیدواریم مجموعه این مشکلات سرانجام حل شود. ما اعتقاد داریم فصل نوین در حیات حزب توده ایران زمانی آغاز خواهد شد، که برنامه و ارزیابی حزب از اوضاع ایران بصورت یکپارچه و منطبق با واقعیات شکل نهانی خود را بیابد در تشکیلات حزبی بازتاب یابد، در غیر اینصورت حضور در این نوع مجامع علیرغم مفید بودن آن ها، مشروعیت و اعتباری در داخل کشور محسوب نمی شود! لطفاً ما را در جریان میزان فروش و توزیع نشریه قرار دهید و پس از حل مشکلات پیش رو، برای "راه توده" مقاله و ترجمه اخبار را مانند گذشته ارسال دارید. موفق باشید

❖ **یادآوری** - از همه علاقمندان به "راه توده"، که با ما ارتباط تلفنی و یا مکاتبه ای می گیرند، تقاضا می کنیم، با توجه به مشکلاتی که اغلب با اعلام برخی اسامی نویسندگان نامه ها و یا پیام ها پیش آمده است و همچنین برای سهولت در اعلام کمک های دریافتی و یا پاسخ به نامه ها و پیام های دریافتی، خود نام مستعار را برای خویش انتخاب کرده و آنرا به ما اطلاع دهند.

بیانیه آزادی خواهان

در تهران به تاریخ شهریور ماه ۷۴ اطلاعیه‌ای با امضای ۱۷۷ شخصیت سیاسی ایران که بسیاری از آنها متمایل و یا عضو نهضت آزادی ایران محسوب می‌شوند، در ارتباط با انتخابات آینده مجلس و لزوم بازگشت آزادی‌ها به جامعه منتشر شده است. بخش‌هایی از اطلاعیه بشرح زیر است:

هموطنان عزیز، در دو بیانیه‌ای که در اردیبهشت ماه و در تیر ماه سال جاری با امضای بیش از یکصد نفر از "تلاشگران تامین آزادی انتخابات" منتشر گردید، وضع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه و بحران‌های تهدیدکننده ملت و مملکت توضیح داده شد. از آنجا که حل این بحران‌ها در گرو تامین حقوق و آزادی‌های اساسی مردم و تحقق حق حاکمیت ملت می‌باشد، نکات زیر را به اطلاع هموطنان عزیز می‌رسانیم:

علت اصلی بحران‌های کنونی، حاکمیت گروهی انحصارطلب است، که اصول مربوط به حاکمیت و حقوق ملت مصرح در قانون اساسی را نادیده گرفته و امکانات را بطور انحصاری در اختیار طرفداران حاکمیت قرار داده است؛ سلب آزادی و اختیار از مردم موجب بی‌تفاوتی و سرخوردگی قشرهای وسیعی از جامعه نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی شده است. راه خروج از بحران کنونی، فراهم ساختن شرایط برگزاری انتخابات آزاد و جلب مشارکت مردم در انتخابات است، تا مردم بتوانند در تعیین سرنوشت جامعه خود مشارکت واقعی پیدا کنند. برای جلب مشارکت مردم در انتخابات، باید شرایط آزادی، امنیت و عدالت تامین شود، معنی آزادی انتخابات فقط امکان تبلیغات برای ارائه رای به کاندیداهای طرفدار حاکمیت، آنهم در چند روز رای‌گیری، نیست. معنی آزادی، مطابق اصول قانون اساسی، آزادی نشریات و مطبوعات، تشکیل احزاب و اجتماعات و امکان ارائه نظرهای مختلف و برنامه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، برای حل مشکلات و بحران‌های کنونی جامعه است. تنها صرف اعلام آزادی احزاب و اجتماعات کافی نیست و دولت باید امنیت افراد و اجتماعات و مطبوعات را تامین کند.

نامه چند شخصیت ملی

همزمان با انتشار نامه ۱۷۷ امضایی، آزادخواهان در داخل کشور نامه دیگری با امضای ۶ تن از ملیون ایران در ارتباط با انتخابات آینده مجلس اسلامی انتشار یافت. این عده که به احزاب شناخته شده و قدیمی ایران وابستگی دارند، عبارتند از ادیب برومند، علی اردلان، حسین شاه حسینی، حسن لباسچی، دکتر سید حسین موسویان و دکتر پرویز ورجاوند.

در نامه ۶ امضایی، خواست‌هایی بعنوان پیش شرط هر نوع انتخاباتی اعلام شده است. برخی از این خواست‌ها عبارتست از: آزادی احزاب و جمعیت‌ها، آزادی مطبوعات، آزادی سخنرانی و ...

نامه "عباس امیرانتظام"

بدنبال مطلب تحریک‌آمیزی که با امضای "عباس سلیمی نسین"، سردبیر هفته نامه کیهان هوانی، در ارتباط با مهندس عباس امیر انتظام در روزنامه جمهوری اسلامی انتشار یافته بود، از سوی عباس امیر انتظام نامه‌ای خطاب به وی منتشر شد. سردبیر کیهان هوانی در مطلب تحریک‌آمیز خود مدعی تقاضای عفو از سوی امیر انتظام شده و نسبت به آزادی (امیر انتظام) اعتراض کرده بود!

عباس امیر انتظام در نامه خود که به تاریخ مهرماه نگاشته شده و برای انتشار در اختیار حزب ملت ایران گذاشته است، می‌نویسد:

«... با وجودیکه پرونده من در اختیار شماست، شما بخيال خام خود برای ضایع کردن ارزش مقاومت من در مقابل نظام جنایتکار اسلامی در شانزده سال گذشته اقدام به درج نامه‌ای کرده‌اید و در آن خواسته‌اید، به خوانندگان خود القاء کنید، که امیر انتظام از نظام خونخوار و ویرانگر اسلامی تقاضای عفو کرده است.»

امیر انتظام پس از اشاره به پیام‌هایی که از سوی مقامات جمهوری اسلامی درباره فراهم بودن شرایط آزادی خویش دریافت داشته، در نامه خود می‌نویسد:

«... در اواخر بهار و در تابستان ۱۳۷۱ دو نفر از اعضای وزارت اطلاعات تحت عنوان نماینده قوه قضائیه در ... زندان اوین با من ملاقات و در جلسات ۵ تا ۱۰ ساعته بحث اصرار داشتند تا مرا راضی کنند، که زندان را ترک کنم، که من نپذیرفتم و برای آنها استدلال کردم، که رژیم اسلامی حاکم، یک رژیم آمریکائی است و با برنامه ریزی و کمک و راهنمایی آن کشور به قدرت رسیده و فجایع جبران ناپذیری را بدلیل جهالت وعدم کفایت خود بر ملت بی‌گناه، زود باور و بیگانه به مسائل سیاسی ایران، وارد کرده است و من حاضر نیستم، تا قبل از انشای ماهیت رژیم، زندان را ترک کنم، اگر چه به قیمت جانم تمام شود... در سال ۱۳۷۱ در یکی از فرم‌هایی که هر چند گاهی به زندانی می‌دهند، تا او تقاضای عفو کند، من نوشتم: «من بهیچ کس و هیچ مقامی اجازه نمی‌دهم، تا مرا مورد عفو قرار دهد. اگر کسی باید مورد عفو واقع شود، رهبران و گردانندگان نظام جنایتکار اسلامی هستند، که من، به عنوان یک ایرانی، هرگز آنها را مورد عفو قرار نخواهم داد، بلکه آنها را در یک محکمه علنی با حضور کلیه نمایندگان حقوقی بین‌المللی به عنوان جنایتکاران تاریخ بشری به خاطر جنایات، خیانت، فریبکاری، ویرانگری، ترویر، ریا و ترویج فساد و فحشا و تحقیر اسلام و سوء استفاده از لباس روحانیت... به محاکمه خواهم کشید.» (تهران- زندان وزارت اطلاعات- مهرماه ۱۳۷۴)

مصاحبه فروهر در اروپا

بدنبال انتشار مطلب توطئه‌آمیزی مبنی بر امکان حادثه آفرینی برای داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران که برای معالجه در خارج از کشور بسر می‌برد، در کیهان هوانی، وی طی مصاحبه‌ای گفت، که حکومت خود برای چنین حادثه آفرینی زمینه‌چینی می‌کند. کیهان هوانی به تقلید از ساواک شاه و مطالبی که در روزنامه‌های آن دوران علیه شخصیت‌های ملی و مبارز ایران انتشار می‌داد، پس از ورود فروهر به اروپا برای معالجه نوشت، که مخالفان فروهر می‌خواهند اقدامات حادی علیه او انجام دهند! فروهر در مصاحبه خویش گفت، که این اقدامات مانند گذشته، پیوسته توسط عوامل خود رژیم انجام می‌شود! فروهر درباره اوضاع سیاسی کشور گفت: خواست جدائی دین از دولت اکنون به یک خواست همگانی تبدیل شده است و درباره شرکت روحانیون در سیاست و انتخابات نیز اعتقاد دارم، جنبش خواستار مردم سالاری در ایران دست رد بر سینه هیچ گروه اجتماعی نمی‌زند و بهمین دلیل روحانیون درست اندیش می‌توانند نامزد انتخابات شوند و رای بیاورند. درباره انتخابات مجلس فروهر گفت، آنچه می‌خواهد انجام شود یک انتخابات نایابی است و من توصیه نمی‌کنم کسی در آن شرکت کند. درباره اظهارات اخیر هاشمی رفسنجانی مبنی بر پیشرفت‌های کشور هم باید بگویم، که در ایران با هیچ نوع سازندگی و پیشرفتی روبرو نیستیم و از نظر اقتصادی کشور دچار ورشکستگی است، از لحاظ اجتماعی با تباهی‌های بیرون از تصور روبروست و در سیاست خارجی نیز دولت با انزوا روبروست. سخنان رئیس‌جمهور برای پوشاندن وضع پیچیده و بسیار خطرناک ایران است.

Rahe Tudeh No.40

Oktober 1995

Postfach 45, 54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430, Postbank Essen

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

فاکس و تلفن خبری "راه توده": ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)